

عقيدة أهل بيت عليهما السلام

تأليف:

الشيخ عبدالله بن جوران الخضير

ترجمه:

إسحاق دبيري رحمه الله

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۶
فصل اول: اهمیت توحید و انواع آن	۹
بخش اول: هدف از فرستادن پیامبران.....	۱۰
بخش دوم: ارزش و اهمیت توحید و انواع آن.....	۱۳
انواع توحید.....	۱۶
فصل دوم: توحید ربوبیت	۱۷
بخش اول: تعریف توحید ربوبیت.....	۱۸
بخش دوم: اهمیت ایمان به قضا و قدر.....	۲۵
الف) نتایج ایمان به قضا و قدر.....	۳۴
ب) کسانی که از ایمان به قضا و قدر منحرف شده‌اند.....	۳۶
ج) داشتن صبر در برابر قضا و قدر الهی.....	۳۹
فصل سوم: توحید الوهیت	۴۸
بخش اول: تعریف توحید الوهیت.....	۴۹
فرق بین الوهیت و ربوبیت.....	۵۳
بخش دوم: سؤال و جواب درباره توحید الوهیت.....	۶۰
بخش سوم: خطر دچار شرک شدن.....	۸۱
بخش چهارم: نمونه‌هایی از وقوع شرک در میان مردم.....	۸۵
۱- تصاویر و مجسمه‌ها.....	۸۵
۲- غلو کردن درباره افراد صالح و نیکوکار.....	۹۱
۳- غلو درباره قبرها.....	۹۶
۴- دعا و انواع آن.....	۱۰۰
دعای ممنوع.....	۱۰۳
۵- توسل.....	۱۰۷

-
- ۶- شفاعت ۱۱۱
- ۷- دشنام دادن به روزگار، باد و ... ۱۱۹
- ۸- قسم خوردن به غیر خداوند: ۱۲۳
- ۹- تبرک جستن: ۱۲۷
- تبرک دارای انواع فراوانی است: ۱۲۷
- ۱۰- شرک خوف: ۱۳۱
- ۱۱- شرک محبت: ۱۳۷
- ۱۲- شرک در اطاعت: ۱۴۳
- ۱۳- قربانی کردن: ۱۴۹
- ۱۴- نذر: ۱۵۳
- ۱۵- ریا: ۱۵۷
- ۱۶- سحر: ۱۶۴
- ۱۷- فال بینی، پیشگویی و غیبگویی: ۱۶۸
- ۱۸- استفاده از حلقه، نخ، حرز، طلسم، انگشتر و ... برای دفع بلا: ۱۷۳
- ۱۹- منفی‌بافی و بدبینی (به فال بد گرفتن): ۱۷۶
- فصل چهارم: توحید اسماء و صفات ۱۸۲**
- بخش اول: تعریف توحید اسماء و صفات ۱۸۳
- ۱- ممثله: ۱۸۳
- ۲- مُعْطَلَه (اهل تعطیل): ۱۸۴
- ۳- معتدله (میانه‌روها): ۱۸۴
- بخش دوم: قواعدی درباره شناخت و اثبات نام‌های خداوند ۱۸۹
- بخش سوم: قواعدی درباره شناخت و فهم صفات عالی پروردگار ۱۹۱
- بخش چهارم: اصول مشترکی درباره دلایل نام‌ها و صفات پروردگار ۱۹۶

۲۰۱.....	بخش پنجم: نمونه‌هایی از صفات خداوند
۲۰۱.....	اولاً: صفت وجه (چهره):
۲۰۶.....	دیدن خداوند توسط مومنان در بهشت:
۲۱۵.....	ثانیا: صفت چشم [عین]
۲۲۱.....	ثالثاً: صفت کلام
۲۲۸.....	رابعاً: صفت ید (دست)
۲۳۱.....	خامساً: صفت ضحك (خندیدن)
۲۳۴.....	سادساً: صفت خشم، غضب، بغض و کراهت
۲۳۷.....	سابعاً: صفت علو و استواء
۲۴۲.....	ثامناً: صفت نزول
۲۴۶.....	تاسعاً: صفت معیت (همراهی)
۲۵۱.....	پایان
۲۵۲.....	فهرست منابع

پیشگفتار

ستایش پروردگار عزتمند و بسیار آمرزنده را که فرموده است: ﴿وَالْعَصْرِ ۝۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝۲ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ۝۳﴾ [العصر: ۱-۳].

«سوگند به عصر (زمان و روزگار). به یقین انسانها همه در زیانند. مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده، و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند».

سلام و درود بر سرور و مولایمان سید خلق و یگانه زمان محمد بن عبدالله ﷺ باد که فرموده‌اند: «ترکتکم علی المحجّه البیضاء لیلها کنهارها لا یزیغ عنها إلا هالك». «من شما را بر سر راهی روشن باقی گذاشته‌ام که شب آن همانند روز [روشن] است. تنها هلاک شوندگان از آن منحرف می‌شوند». همچنین بر خاندان پاکش آن سروران نیکوکار و یاران بزرگوار و صالحان برجسته‌اش درود می‌فرستیم.

اما بعد: خداوند بزرگ محبوب، دوست و برگزیده بندگانش محمد ﷺ را برای انتشار و ترویج توحید خالص در میان مردم برگزیده است. ایشان - که پدر و مادرمان فدایش باد - این امر را به بهترین شیوه به انجام رسانیده و توحید را به مردم ابلاغ و با همه انواع و اشکال شرک مبارزه کرد. خداوند - بزرگ و بلندمرتبه - او را پس از انجام کامل رسالت پروردگارش به سوی خود دعوت نمود. آنگاه که خداوند - جلّ و علا - آیه زیر را نازل فرمودند: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم».

پس از ایشان، یاران بزرگوارشان ﷺ این وظیفه را به بهترین شیوه به انجام رساندند. از جمله یاران بزرگوار پیامبر اهل بیت پاک آن سروران گرامی بودند که

در رأس آنها علی علیه السلام، آن عالم دریاگونه و پرهیزگار و پاک، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، همسر سرور زنان جهان فاطمه زهرا علیها السلام می باشد. همچنین نوه های بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و آله و دو ریحانه او در این دنیا و محبوبان آن، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و دریای خروشان علم، مبلغ قرآن، عبدالله بن عباس رضی الله عنه نیز به تبلیغ این دعوت خجسته پرداختند.

پس از آنها از میان امامان اهل بیت بهترین جانشینان برای بهترین پیشینیان یعنی امام علی بن حسین سجاد علیه السلام، فرزندش امام محمد باقر علیه السلام و برادرش زید علیه السلام که بسیار فهمیده و دارای ذهن صاف و روشنی بود، همچنین پس از ایشان امام و پیشوای بزرگ، حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابیطالب، امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام که همگان از او به نیکی یاد می کردند و امامان دیگری که پس از آنان آمدند، همگی بر روش جدشان، پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت و از سنت او پیروی می کردند. اما چنانکه در مثل آمده است، «هیچ گلی بی خار نیست»، هنگامی که گروهی از مردم دریافتند که سیره و زندگی آن بزرگواران در میان مردم همانند انتشار نور در سپیده دم منتشر شده است، شروع به دروغ بستن بر آنان و نسبت دادن اقوال باطل و محال - که مو را بر تن انسان سیخ می کند و گوش را کر می کند - آن هم در بزرگترین ارکان دین و اموری که به ذات اقدس الهی مربوط می شود - به آن بزرگواران پرداختند.

آن برگزیدگان ارزشمند وظیفه خود می دانستم که سخنان ارزشمند ایشان را درباره توحید پروردگار و بری بودن آنها از هر عیب و نقصی که اهل بهتان بدانها نسبت می دادند، ذکر نمایم.

فصل اول: اهمیت توحید و انواع آن.

بخش اول: هدف از فرستادن پیامبران علیهم السلام.

بخش دوم: ارزش و اهمیت توحید و انواع آن.

فصل دوم: توحید ربوبیت.

بخش اول: تعریف توحید ربوبیت.

بخش دوم: اهمیت ایمان به قضا و قدر.

الف) نتایج و ثمرات ایمان به قضا و قدر.

ب) کسانی که در ایمان به قضا و قدر منحرف شده‌اند.

ج) داشتن صبر در برابر قضا و قدر الهی.

فصل سوم: توحید الوهیت.

بخش اول: تعریف توحید الوهیت.

بخش دوم: سوال و جواب درباره توحید الوهیت.

بخش سوم: پرهیز از خطر شرک ورزیدن به پروردگار.

بخش چهارم: نمونه‌هایی از وقوع شرک در میان مردم.

فصل چهارم: توحید اسماء و صفات.

بخش اول: قواعدی درباره فهمیدن و شناخت نام‌های خداوند و اثبات آنها.

بخش دوم: قواعدی درباره فهمیدن و شناخت صفات بلند مرتبه پروردگار.

بخش سوم: اصول مشترکی درباره دلایل نام‌ها و صفات پروردگار.

بخش چهارم: نمونه‌هایی از صفات خداوند.

در پایان نام منابع و مصادری را که در نگارش کتاب از آنها استفاده شده است،

ذکر نموده‌ام.

از خداوند - عزوجل - می‌خواهم که این کار را عملی خالصانه برای خود و

وسیله‌ای برای رسیدن به محبت پیامبر ﷺ و اهل بیت پاک و مطهرش قرار دهد و آنها

را در روز قیامت برای من ذخیره‌ای قرار دهد، و همچنان که در این کتاب از آنها

دفاع کرده‌ام آنها را در روز قیامت شفیع من قرار دهد. روزی که نه مال و نه فرزندان

سودی نخواهد داشت مگر کسی که با خود قلب سالم [و پاکی] آورده باشد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

فصل اول: اهمیت توحید و انواع آن

شامل بخش‌های زیر است:

- بخش اول: هدف از فرستادن پیامبران علیهم‌السلام
- بخش دوم: ارزش و اهمیت توحید و انواع آن

بخش اول:

هدف از فرستادن پیامبران

خداوند ثقلین (انسان‌ها و جنیان) را آفریده است تا او را عبادت کنند. خداوند در قرآن کریم این هدف را بیان نموده و فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من پری‌ها و انسان‌ها را فقط برای پرستش خودم آفریده‌ام.»

همچنین می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الاسراء: ۲۳].

«ای انسان! پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید.»

همچنین پیامبران را در میان آنها برانگیخت و کتاب‌های آسمانی را برای آنها نازل فرمود تا بندگانش را به سوی توحید رهنمون گردند. خداوند تعالی فرموده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را پرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!».

پس همه پیامبران از نوح علیه السلام تا خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه و آله دعوتشان را با فراخواندن مردم به توحید پروردگار آغاز کرده‌اند. خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوْمُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الأعراف: ۵۹].

«ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ او به آنان گفت: «ای قوم من! (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید، که معبودی بحق جز او برای شما نیست! (و اگر غیر او را عبادت کنید،) من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم!».

خداوند بزرگ همچنین فرموده است: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَتَقَوْمُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۶۵].

«و به سوی قوم عاد، برادرشان «هود» را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! (تنها) خدا را پرستش کنید، که جز او معبودی بحق برای شما نیست! آیا پرهیزکاری پیشه

نمی‌کنید؟!».

همچنین فرموده است: ﴿وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَاقَوْمُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۷۳].

«و به سوی (قوم) ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! (تنها) خدا را بپرستید، که جز او، معبودی بحق برای شما نیست».

همچنین فرموده است: ﴿وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَاقَوْمُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۸۵].

«و به سوی مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، که جز او معبودی بحق ندارید».

محمد ﷺ خاتم پیامبران ۱۳ سال در مکه ماند و قومش را به سوی توحید و پرهیز از شرک دعوت کرد. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَنُؤْمِنُ بِمَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

«بگو: «بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید».

حاج میرسیدعلی حائری می‌گوید: خداوند - سبحانه - در ابتدا از توحید سخن گفته و مردم را بدان دعوت نموده، سپس آنها را از شرک و رزیدن نهی کرده است. زیرا شرک در رأس همه محرمات قرار دارد و خداوند هیچ عملی را به همراه شرک نخواهد پذیرفت^۱.

پیامبران علیهم‌السلام خداوند را آنگونه که لازم است عبادت می‌کردند و هیچ چیزی را به عنوان شریک برای او قرار نمی‌دادند. ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و یاران بزرگوار پیامبر ﷺ از این راه به طور کامل پیروی و تبعیت می‌کردند. همه اصحاب رضی‌الله عنهم و پیروان و زنان و مردان، بنده و آزاده عقیده دعوت به سوی توحید را که خداوند - تبارک و تعالی - را به شایستگی بزرگ می‌دارد، پاسخ دادند، این امری بود که پیامبر ﷺ در هر

زمان و مکان یارانش را بر آن اساس تربیت می نمود و محبت خداوند - تبارک و تعالی - و خوف از او را در دل های آنان جای داده بود.

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده است: پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مرکب نشسته بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای معاذ آیا می دانی حق خداوند بر بندگان چیست؟» - و سه بار آن را تکرار نمود - گفتم: خداوند و پیامبرش می دانند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حق خداوند بر بندگان آن است که چیزی را شریک او قرار ندهند».

سپس فرمود: «آیا می دانی اگر بندگان چنین کنند چه حقی بر پروردگار دارند؟» معاذ می گوید: گفتم: خداوند و پیامبرش می دانند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اینکه آنها را عذاب ندهد» یا فرمود: «اینکه آنها را وارد آتش [دوزخ] ننماید»^۱.

می بینید که خداوند - عزّ وجلّ - مخلوقات را فقط بدان علت آفریده است تا او را عبادت کنند و برای او شریکی قرار ندهند و آنرا به این کار دستور داده است. خداوند همهٔ پیامبران علیهم السلام را برانگیخته و مبعوث کرده است تا مردم را به عبادت و پرستش خداوند یکتا دعوت کنند. پس هر کسی که از اوامر پروردگار اطاعت کند، پاداش او بهشت است، و کسی که از فرمان الهی سرپیچی کند سزایش آتش [جهنم] است. از عذاب آتش به خداوند پناه می بریم.

۱- التوحید (۲۸)، بحار الأنوار (۱۰/۳).

بخش دوم:

ارزش و اهمیت توحید و انواع آن

در صفحات گذشته بیان نمودیم که خداوند، پری‌ها و انسان‌ها را برای انجام عبادت خالصانه برای او آفریده است. دلیل این امر عظمت و فضیلت عبادت است. به همین دلیل خداوند - سبحانه - از ابراهیم علیه السلام به نیکی یاد می‌کند و تأیید می‌نماید که او به دین حنیف اعتقاد داشته و جزو مشرکین نبوده است. همچنین خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰].

«ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا؛ خالی از هر گونه انحراف؛ و از مشرکان نبود».

امین‌الدین طبرسی می‌نویسد: «کان أمة» یعنی وی به علت داشتن کمال در زمینه صفات خیر، به تنهایی، یک امت بود. مجاهد می‌گوید: وی به تنهایی فرد مؤمن و در تمام حیاتش موحد بود، در حالی که مردم کافر بودند. قتاده می‌گوید: وی امامی هدایتگر و اسوه‌ای بود که از او پیروی می‌شد. همچنین او «قانت» یعنی مطیع پروردگار و همواره در حال عبادت و «حنیف» یعنی در راه پیروی بر مسیر مستقیم بود و به سوی اسلام گرایش و تمایل داشت و از آن انحرافی نداشت. عبارت «ولم یکن من المشرکین» کفار قریش را تکذیب می‌کند که آنها گمان می‌کردند که از پیروان ابراهیم علیه السلام هستند^۱.

خداوند بزرگ و بلندمرتبه از اهل بهشت به نیکی یاد می‌کند و یکی از دلایل دخول آنها در بهشت را شرک نورزیدن آنها به پروردگارشان می‌داند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۹].
«و آنها که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند».

فیض کاشانی می‌گوید: آنها کسانی هستند که نسبت به پروردگار خود شرک

جلی و یا خفی نمی‌ورزند.^۱

پس بدانیم که آنها نسبت به خداوند شرک جلی مانند بت‌پرستی، و شرک خفی مانند ریا و انجام اعمال با اهداف دنیوی و ... نمی‌ورزند. این امر به روشنی ضرورت عبادت کامل برای پروردگار - سبحانه - و بی‌توجهی به مردمان را بیان می‌کند.

در این باره روایت‌های متعددی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده است:

- از ابی حمزه روایت شده است که از ابوجعفر [امام محمد باقر علیه‌السلام] روایت می‌کند که فرمود: هیچ چیزی با ثواب‌تر از شهادت «لا إله إلا الله» نیست. زیرا ارزش هیچ چیزی به اندازه بزرگی و عظمت خداوند نیست و هیچ کس با او در امر [اداره جهان] شریک نیست.^۲

- از امام رضا به نقل از اجدادش علیهم‌السلام روایت شده است: که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «التوحيد ثَمَنُ الْجَنَّةِ»: «توحید بهای بهشت است».^۳

- از امام علی علیه‌السلام روایت شده است: که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «التوحيد ثَمَنُ الْجَنَّةِ»: «پاداش کسی که خداوند نعمت توحید به او ارزانی داده جز بهشت نیست».^۴

- از امام رضا از اجدادش علیهم‌السلام روایت شده است که فرمود: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که فرمود: «قال الله عز وجل: إني أنا الله لا إله إلا أنا فاعبدوني، ومن جاء منكم بشهادة أن لا إله إلا الله بإخلاص دخل في حصني ومن دخل في حصني أمن من عذابي».

۱- تفسیر صافی (۴۰۲/۳)، تفسیر معین (۹۰۸/۲) و تفسیر کنزالدقائق (۹/۱۹۵).

۲- بحار الأنوار (۳/۳)، التوحید (۱۹) و ثواب الأعمال (۳).

۳- بحار الأنوار (۳/۳)، نگا: الأمالی، الطوسی (۵۶۹) و مجموعة ورام (۲/۷۰).

۴- بحار الأنوار (۳/۵)، نگا: الاختصاص، (۲۲۵) و الأمالی، الصدوق (۳۸۶) و الأمالی، الطوسی (۴۲۹)،

(۵۶۹) و التوحید: (۲۲).

«خداوند - عزّ و جلّ - فرمود: بی تردید من الله هستم و جز من خدایی بحق نیست. پس مرا عبادت کنید. هر کدام از شما که شهادت لا إله إلا الله را با اخلاص [با خود] بیاورد، در حریم امن من داخل خواهد شد، و کسی که وارد حریم امن من شود از عذاب من در امان خواهد بود»^۱.

پیامبر ﷺ در حدیثی مردمان موحّدی را وصف می‌نماید که خداوند را به یکتایی و یگانگی یاد می‌کنند و روز قیامت به علت علاقه و ارتباط شدید آنها با پروردگارشان، یکی دانستن خداوند، عدم فروتنی در برابر غیر او و توکل شدید آنها بر خداوند در هنگام بلاها و مصیبت‌ها بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. پیامبر ﷺ فرمود: «هم الذين لا یسترقون ولا یکتون وعلی ربهم یتوکلون»: «آنها کسانی هستند که بخاطر دم و دعاخوانی نزد کسی نمیروند و جسم‌های‌شان را بخاطر تداوی داغ نمی‌کنند و بر خداوندشان توکل می‌نمایند»^۲.

خواننده گرامی! بنابراین خودتان بیندیشید و قضاوت کنید آیا شما از جمله کسانی هستید که آنچه را که خداوند مبنی بر پرستش او و پرهیز از شرک امر فرموده است انجام می‌دهید؟ یا از آن کسانی هستید که به مخلوقات تعلّق خاطر پیدا کرده‌اید و در مقابل خداوند آنها را می‌خوانید و بدانها امیدوار شده‌اید؟

شما براساس جوابی که به این سؤال می‌دهید، جایگاه خودتان را به خوبی می‌شناسید. آیا شما از جمله کسانی هستید که خداوند توحید خالص را به آنها ارزانی داشته است، یا جزو افرادی هستید که در برابر غیر خداوند خضوع و فروتنی می‌کنند، و به غیر او اعم از انسانها و غیره توکل و اعتماد می‌کنند. هر کدام از این دو دسته حساب و جزای مخصوص به خود را دارند.

۱- بحار الأنوار (5/3)، نگا: الاختصاص (225)، الأمالی صدوق (386)، الأمالی طوسی (429) و (569)، التوحید (22).

۲- بحار الأنوار (5/3)، نگا: التوحید (24)، عیون الأخبار (2/134)، کشف الغمه (2/135).

انواع توحید

براساس آنچه در قرآن کریم و نصوص وارده از سوی ائمه علیهم السلام آمده است، می‌توان توحید و یکی دانستن خداوند شرایط شایسته آن را به سه نوع تقسیم کرد: توحید ربوبیت، توحید الوهیت و توحید اسماء و صفات.

با توکل بر خداوند در صفحات آینده هر کدام از انواع توحید را در جای خود به تفصیل بیان خواهیم کرد. انسان با شناخت توحید در می‌یابد که آیا او به همراه کاروان [پیروان] پیامبران علیهم السلام و همچنین پیروان راستین آنها یعنی ائمه علیهم السلام و نیکوکاران پس از ایشان سیر می‌کند یا از راه و روش آنها منحرف شده است؟ هر انسانی قاضی و مسؤول اعمال خودش است.

فصل دوم: توحید ربوبیت

شامل مباحث زیر است:

- بخش اول: تعریف توحید ربوبیت
 - بخش دوم: اهمیت ایمان به قضا و قدر
- الف) نتایج ایمان به قضا و قدر
- ب) کسانی که از ایمان به قضا و قدر منحرف شده‌اند
- ج) داشتن صبر در برابر قضا و قدر الهی

بخش اول:

تعریف توحید ربوبیت

توحید ربوبیت به معنای یکی دانستن خداوند در افعال از قبیل: آفریدن، روزی دادن، زنده کردن، گرفتن روح، باراندن باران و رویاندن گیاهان می‌باشد. معنای آن عبارت است از ایمان فرد مؤمن به یگانگی خداوند عزّ و جلّ و اعتقاد قطعی به اینکه جز او هیچ آفریننده، مالک، تصرف‌کننده یا تدبیرکننده‌ای وجود ندارد و او هیچ شریک و نظیری ندارد. این عقیده همان فطرت الهی است که مردم را براساس آن خلق، نموده است و فقط افراد جاهل یا خودخواه آن را انکار می‌کنند. و یا نادیده می‌گیرند. پس بنده باید بداند که آفرینش، حکومت کردن و تدبیر و اداره جهان فقط از آن خداوند است.

در قرآن کریم در این باره دلایل و آیات فراوانی وجود دارد. در این آیات وحدانیت او در آفرینش بیان شده است. از جمله این آیات، آیه زیر می‌باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ [فاطر: ۳].

«آیا آفریننده‌ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هیچ معبودی بحق جز او نیست».

از جمله آیاتی که یگانگی او در حکومت کردن را بیان می‌نماید، آیه زیر است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الملك: ۱]. «پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست».

آیه زیر یکی از آیاتی است که وحدانیت او در اداره و تدبیر امور جهان را روشن می‌نماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۵۴]. «آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او)ست! پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است».

کفار قریش که خود سرآمد بت پرستی بودند به این امر اعتراف می کردند. آنها در حقیقت می دانستند که خداوند عزّ و جلّ آفریننده یکتاست و هیچ شریکی ندارد و روزی فقط از سوی اوست. تنها اوست که زنده می کند و می میراند. هیچ تدبیرکننده ای جز او وجود ندارد. همه آسمان ها و زمین های هفت گانه و کسانی که در آنها هستند همگی تحت تصرف و قهر و اراده او هستند.

خداوند - تعالی - می فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ [العنکبوت: ۶۱].

«و هر گاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟» می گویند: «الله».

همچنین فرموده است: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾﴾ [یونس: ۳۱-۳۲].

«بگو: «چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشمهاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟» بزودی (در پاسخ) می گویند: «خدا»، بگو: «پس چرا تقوا پیشه نمی کنید (و از خدا نمی ترسید)؟! آن است خداوند، پروردگار حق شما (دارای همه این صفات) با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) روی گردان می شوید؟!».

همچنین خداوند - عزّ و جلّ - فرموده است: ﴿قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَن يَدِينُهُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِيهِ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ

﴿٨٩﴾﴾ [المؤمنون: ۸۴-۸۹].

«بگو: زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست، اگر شما می‌دانید؟». بزودی (در پاسخ تو) می‌گویند: «همه از آن خداست» بگو: «آیا متذکر نمی‌شوید؟». بگو: «چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است؟». بزودی خواهند گفت: «همه اینها از آن خداست» بگو: «آیا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدا نمی‌ترسید و دست از شرک برنمی‌دارید)؟». بگو: «اگر می‌دانید، چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد، و به بی‌پناهان پناه می‌دهد، و نیاز به پناه‌دادن ندارد؟!». خواهند گفت: «(همه اینها) از آن خداست» بگو: «با این حال چگونه می‌گویید سحر شده‌اید (و این سخنان سحر و افسون است)؟».

اما در دوران حاضر بسیاری از مردم را می‌بینیم که با فطرت خداوند عزّ وجلّ در زمینه آفرینش مخالفت می‌کنند و معتقدند که اولیا و نیکوکاران به ویژه اهل بیت علیهم‌السلام از جمله علی علیهم‌السلام حق دخل و تصرف و تدبیر در آفرینش و حکومت خداوند را دارند.

آنها به ناحق و دروغ علی علیهم‌السلام را پروردگار زمین می‌دانند^۱ و معتقدند. او در دنیا و آخرت هرگونه که بخواهد دخل و تصرف می‌کند.^۲ وی دارای جزئیات الهی آفرینش، روزی و زنده کردن مردگان می‌باشد.^۳

و پیامبر ﷺ را زنده کرد^۴ و او اختیار انجام هر امری از قبیل خواندن ابرها، باراندن باران و صدای رعد را دارد.^۵

بلکه بر سخنان فوق این امر را هم افزودند که او می‌تواند سوار ابر شود و بر روی آن به جایی که می‌خواهد برود^۶ آنان به امکان وقوع این امور خارق‌العاده با

۱- بحارالأنوار (۳۲۶/۷)، نگا: تأویل الآيات (۷۳۶).

۲- الکافی (۴۰۸/۱).

۳- نگا: بحارالأنوار (۵۰-۱۷/۴۲)، باب جوامع معجزاته، (۵۶-۵۰/۴۲)، باب غرائب معجزاته و نگا: مدینه

المعاجز سید هاشم بحرانی.

۴- ارشادالقلوب (۲۶۵).

۵- بحارالأنوار (۳۲/۲۷) و الاختصاص (۳۲۷).

۶- الاختصاص (۱۹۹).

جدیت و سماجت شدید اعتقاد دارند. همچنین می‌پندارند که همه این امور و اعمال خارق‌العاده به اذن خداوند به وسیله او انجام شده است. آنان پس از اینکه نتوانسته‌اند برای توجیه این ادعاها دلیلی از قرآن یا سنت نبوی بیاورند به چنین نظری روی آورده‌اند.

این اعتقادات بسیار خطرناک و برخلاف ایمان به توحید ربوبی پروردگار می‌باشد. زیرا خداوند - جلّ شأنه - می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۰۷].

«آیا نمی‌دانستی که حکومت آسمانها و زمین، از آن خداست؟! (و حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد؟! و جز خدا، ولی و یآوری برای شما نیست. (و اوست که مصلحت شما را می‌داند و تعیین می‌کند)).»

همچنین فرموده است: ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ [الفرقان: ۲].

«خداوندی که حکومت آسمانها و زمین از آن اوست، و فرزندی برای خود انتخاب نکرد، و همتایی در حکومت و مالکیت ندارد.»

همچنین فرموده است: ﴿هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [فاطر: ۳].

«آیا آفریننده‌ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد.»

همچنین فرموده است: ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [الروم: ۴۸].

«خداوند همان کسی است که بادها را می‌فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند، سپس آنها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می‌گستراند و متراکم می‌سازد.»

همچنین می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾ [الرعد: ۱۲].

«او کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد، که هم مایه ترس است و هم مایه امید؛ و ابرهای سنگین بار ایجاد می‌کند.»

کشی در کتاب رجالش ذکر می‌کند که گروه‌هایی از مردم سخنان زشت و ناروایی را ذکر و به دروغ به امام جعفر بن محمد علیه السلام و اهل بیت پاکش علیهم السلام نسبت می‌دهند و گمان می‌کنند که علی علیه السلام بر روی ابر به همراه باد حرکت می‌کند، و او پس از مرگ صحبت می‌کرد، و او در هنگام غسل دادن حرکت می‌کرد، و او خداوند آسمان و زمین است و او را به روی نادانی و گمراهی شریک خداوند قرار داده‌اند. به خدا قسم امام صادق هرگز چنین سخنانی نگفته است. ایشان در برابر خداوند بسیار پرهیزگارتر و متقی‌تر از این بودند که این سخنان را بر زبان بیاورد. مردم این اقوال را شنیده و آن را ضعیف می‌دانستند. اگر شما امام جعفر صادق علیه السلام می‌دیدید درمی‌یافتید که او هم یکی از مردم است.^۱

در اینجا ممکن است انسان اندیشمند و عاقل از خود سؤال کند که چگونه می‌توان میان توحید و یگانگی خداوند در آفرینش، حکومت کردن و اداره کردن امور و اینکه او شریک و هم‌تا و همانندی ندارد، و معجزات و کرامت‌های فراوان پیامبران و اولیاء از قبیل: زنده کردن مردگان، شفا دادن بیماران، تبدیل کردن عصا به مار و ... هماهنگی و سازگاری ایجاد کرد. آیا این امر شریک شدن در آفریدن و حکومت خداوند نیست؟

جواب سؤال فوق جنبه‌های مختلفی دارد؛ از جمله:

اولاً: ما نشانه‌ها و معجزاتی را که برای پیامبران علیهم السلام و کرامات اولیاء و صالحان روی می‌دهد انکار نمی‌کنیم. زیرا این امر حقیقتی ثابت است که در کتاب خداوند و سنت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اجماع امت اسلامی ذکر شده است.

خداوند بزرگ فرموده است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۶۲-۶۳].

«آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند!

همانها که ایمان آوردند، و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند». هر فرد مؤمنی به اندازه میزان ایمان و تقوایش دوست خداوند - عزّ وجلّ - است. گاهی خداوند به دست او اموری خارق العاده را که کرامت نامیده می شوند می نمایاند.

ثانیاً: فرد مسلمان باید از صحت روایاتی که درباره کرامات اولیاء و نیکوکاران روایت می شود، اطمینان پیدا کند تا به ایشان امور نسبت داده نشود که آن را انجام نداده اند که این امر شامل دروغ می شود. همچنانکه بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام دروغ بستند و کرامات، اقوال و اعمالی را به ایشان نسبت دادند که آن را انجام نداده بود که در صفحات پیشین آن را ذکر کردیم.

ثالثاً: ضرورتی ندارد که کرامتی که برای یک نفر از اولیا اتفاق می افتد برای اولیای دیگر نیز روی بدهد. همچنین انجام یا وقوع کرامت از سوی فردی دلیل بر این نیست که وی از دیگر اولیای خداوند برتر است.

بلکه عکس این قضیه صحیح است. یعنی عدم وقوع کرامت از سوی اولیا دلیلی بر نقص آنها نیست. زیرا وقوع کرامت از سوی فردی به معنای تأیید، تثبیت و اعانه فرد در دینش است. به همین دلیل کرامت ها در زمان تابعین بیش از دوران صحابه رضی الله عنهم بود. زیرا یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم در زمینه تثبیت، تأیید و امداد الهی موهبتی داشتند که آنها را از کرامات بی نیاز می کرد و آن وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ایشان بود.

وقوع کرامات بعد از عهد تابعین بیش از دوران های قبل بود و این امری است که به وضوح آن را درمی یابیم. بنابراین لازم نیست که برای هر ولی کرامت و معجزه روی دهد. بلکه بسیاری از اولیا دارای اعمال خارق العاده نبوده اند.

رابعاً: بعضی از کرامات به دروغ به بعضی از مردم نسبت داده می شوند و چنانچه ما درباره نشانه های ایمان آن فرد و التزام او به هدایت پیامبر جستجو کنیم درمی یابیم که فردی نافرمان بوده و در انجام عبادات کوتاهی می ورزیده است. نه تنها سنت های مؤکده را انجام نمی داده است بلکه بر ادای نمازهای واجب هم

مواظبت نمی کرده است. بلکه حتی درمی یابیم که او غیر خدا را می خوانده و مردگان را عبادت می کرده است. پس چگونه می توان نام ولیّ متقی را که خداوند او را دوست دارد بر چنین فردی گذاشت؟

همچنین باید همواره به یاد داشته باشیم که براساس آنچه از پیامبر ﷺ به ما رسیده است و آن را برای یاران و خاندانش تشریح نموده است بزرگترین کرامتی که برای فرد مسلمان اتفاق می افتند، هدایت او به سوی حق و ثبات او بر صراط مستقیم می باشد. پس از بیان اموری که گذشت لازم است کمی درباره یکی از جوانب توحید ربوبی بیشتر تأمل کنیم و آن عقیده وحدانیت و یکی دانستن خداوند در تدبیر و اداره امور است و اینکه حق خلق [آفرینش] و امر [فرمان دادن و اداره کردن] یا قضا و قدر از آن خداوند است.

بخش دوم:

اهمیت ایمان به قضا و قدر

فرد مسلمان به قضا و قدر الهی و حکمت و مشیت پروردگار اعتقاد دارد. همچنین معتقد است که در جهان یا اعمال بندگان جز پس از علم و تقدیر خداوند امری اتفاق نمی‌افتد و خداوند - تعالی - در قضا و قدرش عادل و در تدبیر و تصرف حکیم است و حکمت او تابع مشیت و اراده اوست. هر آنچه بخواهد و اراده کند اتفاق می‌افتد، و هر آنچه را که اراده نکند روی نخواهد داد. هیچ‌کس جز با کمک او هیچ نیرو و توانی ندارد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لا یؤمن أحدکم حتی یؤمن بالقدر خیره وشره وحلوه ومره». «هیچ کدام از شما مؤمن نخواهید بود مگر اینکه به قضا و قدر الهی اعم از خیر و شر و تلخ و شیرین آن معتقد باشد»^۱.

امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام می‌فرماید: «هر امتی مجوسیانی دارد. مجوس این امت کسانى هستند که معتقدند قضا و قدری وجود ندارد»^۲.

امام موسی کاظم علی‌علیه السلام برای یکی از پیروانش معنای قضا و قدر را به طور کامل بیان نمود و فرمود: هیچ امری اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه خداوند آن را اراده، تقدیر و تعیین نماید. آن فرد می‌گوید از امام پرسیدم: معنی «شاء» چیست؟ فرمود: شروع کردن فعل. گفتم: معنی قدر چیست؟ فرمود: به معنای تعیین کردن طول و عرض شیء می‌باشد. گفتم: «قضا» یعنی چه؟ فرمود: چنانچه حکمی را اراده کند آن را عملی کند. این امری است که هیچ بازگشتی ندارد^۳.

بدان که ایمان به قضا و قدر الهی شامل ۴ امر است که هیچ کدام از آنها قابل تفکیک از دیگری نیست. این امور عبارتند از:

۱- التوحید (۳۷۹).

۲- بحار الأنوار (۱۲۰/۵).

۳- الکافی (۱۵۰/۱)، بحار الأنوار (۱۲۲/۵) و المحاسن (۲۴۴/۱).

اولاً: ایمان به اینکه خداوند به جزئیات و کلیات همه امور از ازل تا ابد کاملاً عالم و آگاه است. این علم شامل اموری است که به افعال خداوند و اعمال بندگان مربوط می‌شود.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [طه: ۹۸].

«و علم او همه چیز را فرا گرفته است».

ثانیاً: ایمان به اینکه خداوند مقادیر خلق و آفرینش را در لوح محفوظ در نزد خودش تعیین کرده است. افرادی که در جستجوی خوشبختی و سعادت و پیروی درست از پیامبر ﷺ و اهل بیت گرانقدرش  هستند به این امر ایمان دارند که خداوند - سبحانه - قبل از اینکه آفرینش را بیافریند همه آنچه را اتفاق افتاده و روی خواهد داد می‌داند، و علم او شامل همه چیز می‌شود. در ملک او همه امور با علم او انجام می‌شود، و هیچ عملی که از بنده‌ای سر می‌زند بر او پوشیده نیست. حتی خداوند قبل از اینکه آن بنده، عمل را انجام بدهد، از آن آگاه است، و این امر نشانه‌ای بر احاطه کامل علم او بر همه چیز است.

این علم ازلی در لوح محفوظ در نزد او در آسمان‌های بلندمرتبه تدوین شده است.

خداوند - سبحانه و تعالی - می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحج: ۷۰].

«آیا نمی‌دانستی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند؟! همه اینها در کتابی ثبت است (همان کتاب علم بی‌پایان (اللوح المحفوظ) پروردگار)؛ و این بر خداوند آسان است».

امین‌الدین ابوعلی طبرسی می‌گوید: این امر دلجویی از پیامبر ﷺ در برابر آزار و اذیتی بود که از سوی مشرکان دریافت می‌کرد. یعنی چگونه ممکن است که اعمال آنها از دید خداوند پنهان بماند. حال آنکه او با دلیل می‌داند که خداوند - سبحانه - همه

اموری را که در آسمان‌ها و زمین روی می‌دهد، می‌داند و این امور را قبل از انجام شدن در لوح محفوظ نوشته و ثبت کرده است و حفظ، اثبات و احاطه بر آن برای او آسان است.^۱

خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: ۲۲].
 «هیچ مصیبتی در زمین (مانند: قحط باران، ضعف گیاهان، نقص میوه‌ها)، و نه در وجود شما (مانند: آفتها، بیماریها، رنجها، فقر) روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه آن (زمین، مصیبت، مردم) را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است».

امین‌الدین ابوعلی طبرسی می‌گوید: «ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ» یعنی هر مصیبتی همانند نباریدن باران و کمبود باران و کم شدن میوه‌ها و «لَا فِي أَنْفُسِكُمْ» و بیماری‌ها و از دست دادن فرزندان در میان شما اتفاق می‌افتد، «إِلَّا فِي كِتَابٍ» بی‌تردید در لوح محفوظ ثبت و ذکر شده است «مِن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا»: قبل از آفرینش نفس‌ها [این امر به وقوع پیوسته است] یعنی: خداوند - تعالی - قبل از آفرینش نفس‌ها در لوح محفوظ ثبت کرده است تا فرشتگان برای اثبات عالم به ذات بودن و حقائق اشیاء به آن استدلال کنند.^۲

خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ [الطلاق: ۳].
 «خداوند برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است».

امین‌الدین طبرسی می‌گوید: یعنی خداوند برای هر چیزی میزان و زمانی را تعیین کرده است و این آیه به واجب بودن توکل بر خداوند اشاره دارد. زیرا از آنجایی که خداوند میزان و زمان هر چیزی را می‌داند، چیزی جز تسلیم در برابر آن

۱- تفسیر جامع الجوامع (۵۹/۳).

۲- تفسیر مجمع‌البیان (۲۴۰/۵)، تفسیر شبر (۵۴۰/۱).

و تفویض امور به او باقی نمی ماند.^۱

کاشانی درباره آیه: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [التغابن: ۱۱]. می نویسد: یعنی هر امری فقط با تقدیر و مشیت او انجام می شود.^۲

سید عبدالله شبر می نویسد: یعنی هر امری با قضا و علم او انجام می شود.^۳ سید محمد حسینی شیرازی می گوید: خداوند - سبحانه - تنها کسی است که میزان امور را تقدیر می کند و چنانچه تقدیر او نبود هیچ امری در جهان روی نمی داد.^۴

ناصر مکارم شیرازی می نویسد: حوادثی که روی می دهد همگی به اذن خداوند می باشد و هرگز هیچ امری خارج از اراده او نیست این همان معنی توحید افعالی است. علت اینکه در ابتدا از مصائب سخن به میان آورده است این است که انسان همواره از اراده خداوند آن را دریافت می کند و فکر او را به خود مشغول می سازد. هنگامی که می گوئیم این امر به اراده خداوند انجام شده است قصد ما اراده تکوینی خداوند است نه اراده تشریعی.^۵

از حمدان بن سلمان روایت شده است که گفت: به امام رضا علیه السلام نامه نوشتم و در آن درباره افعال بندگان سؤال نمودم که آیا اعمال بندگان مخلوق است یا خیر؟ امام در جواب من نوشت: افعال و اعمال بندگان دو هزار سال قبل از آفرینش در علم خداوند بزرگ تعیین و مقدر شده است.^۶

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- تفسیر جامع الجوامع (۷۰۶/۴)، نگا: التبیان (۳۳/۱۰)، الجدید (۱۷۸/۷).

۲- تفسیر الصافی (۱۸۴/۵)، تفسیر المعین (۱۵۲۱/۳).

۳- تفسیر شبر (۵۵۷/۱)، نگا: تفسیر الجوهر الثمین (۲۲۷/۶).

۴- تفسیر تقریب القرآن (۱۲۹/۲۸).

۵- تفسیر الأمثل (۳۵۵/۱۸).

۶- عیون الأخبار (۱۳۶/۱)، کنز الدقائق (۱۳۵/۱۸)، بحار الأنوار (۲۹/۵)، التوحید (۴۱۶).

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ وَدَبَّرَ التَّدَابِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفِي عَامٍ»: «خداوند عزوجل دو هزار سال پیش از آنکه آدم را خلق کند مقادیر [امور و اشیاء] را تعیین و امور را تدبیر فرموده است»^۱.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: اولین چیزی که خداوند آفرید قلم بود سپس به او امر فرمود: بنویس. سپس [قلم] همه آنچه را که بود و تا روز قیامت خواهد بود، نوشت^۲.

از ابن عباس روایت شده است که گفت: اولین چیزی که خداوند آفرید، قلم بود سپس بدان امر فرمود تا همه آنچه را که تا روز قیامت خواهد بود، بنویسد و [نوشته] و کتاب در نزد او بود. سپس خواند: ﴿وَأَنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾ [الزخرف: ۴].

«و آن در «ام‌الکتاب» (لوح محفوظ) نزد ما بلندپایه و استوار است»^۳.

میر سیدعلی حائری می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله (چهل یا چهل و پنج شب پس از استقرار یافتن نطفه در داخل رحم فرشتگان بر آن وارد می‌شوند و می‌پرسند: آیا این فرد خوشبخت است یا بدبخت؟ پس آن دو فرشته می‌نویسند. می‌پرسد: خدایا آیا این نطفه مرد خواهد بود یا زن؟ آن دو فرشته نیز می‌نویسند و اعمال، روزی و اجل او را تعیین کرده و می‌نویسند. سپس اوراق را جمع کرده و چیزی از آن کم یا بر آن افزوده نخواهد شد. سپس آن فرشته می‌پرسد خدایا این نوشته را چه کار کنم؟ خداوند می‌فرماید: او را بر گردنش تا زمان مرگش آویزان کن.

من^۴ معتقدم که این امر با اختیار بنده در زمینه صلاح و فساد تناقضی ندارد و به معنای جبر در زمینه خوشبختی یا بدبختی نیست. زیرا هدف از این نوشته نمایاندن

۱- التوحید (۳۷۶)، بحار الأنوار (۹۳/۵)، عیون الأخبار (۱/۱۴۰)، (۳۱/۲).

۲- بحار الأنوار (۳۶۶/۵۴)، تفسیر قمی (۱۹۸/۲).

۳- بحار الأنوار (۳۷۱/۵۴).

۴- نویسنده تفسیر، یعنی میر سید علی حائری.

علم خود به آن فرشته می‌باشد. و این نوشته به معنای مجبور کردن به انجام آن افعال نیست. بلکه هدف تنها بیان علم پیشین خداوند درباره سرنوشت فرد است. برای بیان مطلب مثالی می‌زنیم. شما با شناخت ضمیر و نیت درونی پادشاه می‌دانید که او فردا دستور مرگ زید را که یک سارق است صادر خواهد کرد. بنابراین به پسران می‌گویید که فردا زید کشته خواهد شد و چنین رخ خواهد داد و فردای آن روز پادشاه دستور کشتن زید را صادر می‌کند و زید کشته می‌شود. آیا اینکه شما خبر مرگ و کشته شدن او را به فرزندتان داده‌اید سبب مرگ زید شده است، یا اطلاع دادن امر به او از موجبات قتل زید است؟ این امر نیز چنین است و مثال نیز با واقعیت همخوانی دارد. خداوند - تعالی - به فرشته دستور می‌دهد که براساس علم پیشین و سبق او امور را بنویسد، نه اینکه برای او سعادت یا شقاوت اجباری را بنویسد. بلکه در امور تکوینی از جمله، مرد یا زن بودن، طول قامت و ... به علت وجود حکمت الهی جبر وجود دارد. اما اعمال صادره از انسان براساس اراده او اختیاری است. بلکه تنها عامل اصلی و انگیزه به وجود آمدن آنها میل و اراده انسان می‌باشد.^۱

ثالثاً: ایمان به اینکه همه کائنات خواه در امور مربوط به افعال پروردگار یا اعمال مخلوقات تحت فرمان و مشیت الهی هستند.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: ۲۹].
 «و شما اراده نمی‌کنید مگر این که خداوند - پروردگار جهانیان - اراده کند و بخواهد».

سید محمدحسین فضل‌الله می‌نویسد: ممکن است در نهادتان در خلال عناصر اختیار دارای حرکت اراده ذاتی باشید. اما اراده شما در تقدیر نظام هستی که اشیاء پیرامون آن در حرکتند تابع اراده الهی است. پس بنده دارای استقلال مطلق از

۱ - تفسیر مقتنیات الدرر (۱۶۲/۲)، نگا: بحار الأنوار (۳۸۳/۵۷).

خداوند نمی‌باشد. حتی در چهارچوب آزادی‌اش به شیوه دیگری تابع اراده الهی است.^۱

خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ [ابراهیم: ۲۷].

«و خداوند هرچه بخواهد انجام می‌دهد».

سید عبدالله شبر می‌نویسد: یعنی خداوند هر عملی را از جمله تأیید و تثبیت فرد مؤمن و رها کردن کافر به همراه کفرش انجام می‌دهد.^۲

محمدحسین فضل‌الله می‌نویسد: یعنی خداوند در زندگی انسان و امور مردم هر عملی را که حکمت آن را ایجاب و اقتضا می‌نماید، انجام می‌دهد. زیرا اوست که هیچ چیزی نمی‌تواند اراده او را ردّ نماید. هرگاه او چیزی را اراده نماید، انجام می‌شود.^۳

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ﴾ [النساء: ۹۰].

«و اگر خداوند بخواهد، آنان را بر شما مسلط می‌کند».

شیخ محمد سبزواری نجفی می‌گوید: این آیه نشان دهنده توانایی و قدرت الهی است. پس چنانچه انجام امری را اراده نماید، بی‌تردید آن را انجام خواهد داد و آنها را مجبور می‌کرد با شما بجنگند ... اما خداوند چنین اراده نفرمود. بلکه در دل آنها ترس و بیم را به وجود آورد.^۴

محمدجواد مغنیه می‌نویسد: بی‌تردید خداوند به وسیله اراده تکوینی‌اش در هیچکدام از امور مردم و مسلمان دخالت نمی‌کند. اما خداوند آنها را به وسیله بی‌طرفی‌شان از این امر بازداشت. پس عبارت ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ﴾

۱- تفسیر من وحی القرآن (۱۱۱/۲۴).

۲- تفسیر شبر (۱/۲۵۹)، نگا: الجوهر الثمین (۳/۳۵۹).

۳- تفسیر من وحی القرآن (۱۳/۱۲۹).

۴- تفسیر الجدید (۲/۳۲۲)، نگا: مقتنیات الدرر (۳/۱۵۲).

[النساء: ۹۰]. بدین معناست که اگر خداوند اراده می‌کرد به آنها در برابر شما جرأت می‌داد و ترس از شما را در دل آنها به وجود نمی‌آورد تا آنها مجبور به فرار و ترک شما شوند. این امر جزو اراده تکوینی نیست بلکه اگر بتوان این تعبیر را صحیح دانست مشیت و اراده توفیقی است.^۱

اعمال انسان گوناگون است و براساس آنچه امیرالمؤمنین بیان فرموده‌اند، همه این اعمال براساس علم و قضا و قدر الهی انجام می‌شوند.

از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: شنیدم پدرم امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌فرماید: اعمال سه دسته‌اند: فرایض (واجبات و فریضه‌ها)، براساس دستور خداوند است، و با رضایت، قضا و قدر و علم او انجام می‌شوند، فضائل: براساس دستور خداوند نیست. اما شامل رضایت، قضا و قدر و علم او می‌شوند. اما معاصی: براساس فرمان خدا انجام نمی‌شوند بلکه جزو قضا و قدر و علم خداوند است و انسان به علت انجام آنها بازخواست می‌شود.^۲

چنانچه فرد مسلمان معنای حقیقی قضا و قدر را بداند، اشکال و شبهه بزرگی در این زمینه از ذهن او رفع می‌شود.

یونس به روایت از امام رضا علیه السلام می‌گوید که امام فرمود: ای یونس به عقیده قدری‌ها و جبرگرایان اعتقاد نداشته باش. زیرا قدری‌ها نه به عقیده اهل بهشت اعتقاد دارند، و نه به عقیده اهل آتش، و نه به عقیده ابلیس. بهشتیان می‌گویند: «سپاس خدایی که ما را به سوی این [راه] هدایت کرده است و اگر خدا ما را راهنمایی نمی‌کرد هدایت نمی‌شدیم». همچنین به عقیده اهل آتش و دوزخیان نیز معتقد نیستند زیرا دوزخیان می‌گویند: «پروردگارا بدبختی و شقاوت بر ما غلبه کرده است». ابلیس نیز گفته است: «پروردگارا تو مرا گمراه کردی.» پس گفتم: سرورم من

۱- الکاشف (۲/ ۴۰۲).

۲- التوحید (۳۶۹)، بحار الأنوار (۵/ ۲۹)، عیون الأخبار (۱/ ۱۴۲)، کشف الغمه (۲/ ۲۸۸).

به عقیده آنان اعتقاد ندارم اما معتقدم که فقط آن چیزی روی می‌دهد که خداوند اراده نمود و در قضا و قدرش مقدر نموده باشد. امام فرمود: ای یونس! این گونه نیست. بلکه فقط آنچه که خداوند اراده، و در قضا و قدرش مقدر و براساس مشیت او باشد رخ خواهد داد. ای یونس آیا می‌دانی مشیت الهی چیست؟ گفتم: خیر. امام فرمود: آن ذکر اول یعنی «لا إله إلا الله» است. آیا می‌دانی اراده چیست؟ عرض کردم: خیر. امام فرمود: قصد انجام هر کاری که بخواهد آن را انجام دهد. آیا می‌دانی تقدیر چیست؟ گفتم: خیر. فرمود: تعیین حد و حدود اجل، رزق، بقا و فناست. آیا می‌دانی قضا چیست؟ گفتم: خیر. فرمود: آن به وقوع پیوستن همان امری است که خداوند اراده کرده است. این امر فقط آن چیزی است که خداوند در ذکر اول آن را اراده نموده است.^۱

رابعاً: ایمان به اینکه خداوند همه ذات، صفات و حرکات [اعمال] مخلوقات را آفریده است. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الزمر: ۶۲].

«خداوند آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیا است». همچنین خداوند از زبان ابراهیم علیه السلام می‌فرماید که خطاب به قومش گفت: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الصافات: ۹۶]. «با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بتهایی که می‌سازید».

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ وَتَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲]. «و همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است».

امام رضا علیه السلام خطاب به مأمون می‌نویسد: «از جمله اسلام خالص این است که [اعتقاد داشته باشی] که خداوند بر هیچ نفسی بیش از اندازه و توان آن تکلیف

۱- بحار الأنوار (۵/ ۱۱۶)، تفسیر قمی (۱/ ۲۴).

تعیین ننموده است و افعال بندگان توسط خداوند به وسیله اراده تکوینی خلق شده‌اند. خداوند آفریننده همه چیز است و ما به جبر و تفویض اعتقاد نداریم^۱.

الف) نتایج ایمان به قضا و قدر

بی‌تردید ایمان به قضا و قدر در تصحیح عقیده و ایمان فرد مسلمان تأثیر فراوانی دارد.

از جمله ثمرات آن: آرامش و اطمینان قلب، نداشتن دگرگونی و نگرانی در این دنیا است. زیرا فردی که به قضا و قدر الهی اعتقاد دارد، از عوامل و مشتقاتی در زندگی دچار آنها می‌شود، تأثیر نمی‌پذیرد. زیرا ایمان دارد آنچه بدان مبتلا و دچار می‌شود از سوی خداوند تعیین و مقدر شده است، و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را بازگرداند.

خداوند می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: ۲۲].

«هیچ مصیبتی در زمین (مانند: قحط باران، ضعف گیاهان، نقص میوه‌ها)، و نه در وجود شما (مانند: آفتها، بیماریها، رنجها، فقر) روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه آن(زمین، مصیبت، مردم) را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است».

به همین دلیل کسی که به قضا و قدر ایمان دارد، احساس آرامش می‌نماید و شکر پروردگار را به جای می‌آورد. پیامبر ﷺ خطاب به علی علیه السلام فرمود: «هر آنچه که به وسیله آن هدایت می‌یابی تو را دچار خطا نمی‌کند، و هر آنچه تو را دچار خطا می‌کند نمی‌تواند تو را به راه راست بیاورد.» برخلاف کسی که به قضا و قدر معتقد نیست. زیرا او دچار غم و اندوه می‌شود تا جایی که دنیا در نظر او تنگ

جلوه می‌کند و تلاش می‌کند به هر شیوه حتی با خودکشی از آن رهایی یابد. از ثمرات دیگر ایمان به قضا و قدر می‌توان به توانایی مقابله با بحران‌ها و مشکلات، مواجهه با سختی‌های زندگی اشاره کرد که فرد با قلب ثابت و یقین راستینی که مشکلات نمی‌تواند آن را به لرزه درآورد فرد آنها را تحمل می‌کند. زیرا او می‌داند که این دنیا، محل امتحان و آزمایش است. چنانچه خداوند - تعالی - فرموده است: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ [الملك: ۲].

«آن کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است».

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجْتَهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوًا أَخْبَارَكُمْ﴾ [محمد: ۳۱].

«ما همه شما را قطعا (با فرض کردن جهاد مسلحانه بر شما) می‌آزمایم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند، و اخبار شما را بیازماییم».

به همین دلیل پیامبران دچار محنت‌ها و مصائب فراوان شده‌اند اما آنها با ایمان راستین و عزم استوار خود به مقابله با آنها پرداخته‌اند تا اینکه آنها را با موفقیت پشت سر گذاشته‌اند. علت این امر آن بوده است که آنها به قضا و قدر الهی اعتقاد داشته‌اند و بدان یادآوری می‌نموده‌اند و همواره این آیه را تکرار می‌نموده‌اند: ﴿قُلْ لَّنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۵۱].

«بگو: «هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشته و مقرر داشته است؛ و او مولا (و سرپرست) ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند»^۱.

از دیگر ثمرات ایمان به قضا و قدر الهی می‌توان به تبدیل شدن مصیبت‌ها و

۱- بحار الأنوار: (۲/ ۱۵۴)، أعلام الدین: (۳۴۶)، الخصال: (۲/ ۵۴۳).

رنج‌ها به پاداش و ناگواری‌ها به اجر و جزای نیک اشاره کرد. خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التغابن: ۱۱].

«هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا، و هرکس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می‌کند، و خداوند به هر چیز داناست».

محمد باقر ناصری می‌نویسد: هر مصیبتی که شما بدان دچار می‌شوید به وسیله علم خداوند یا از بین بردن مانع میان شما و کسی که می‌خواهد آن را انجام دهد بدان دچار می‌شوید. همچنین گفته شده است که آن امر مخصوص افعال باری تعالی یا آنچه بدان امر می‌کند می‌باشد. کسی که به خداوند ایمان داشته باشد و به قضا و قدر او راضی باشد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند تا صبر پیشه کند و جزع و فزع ننماید تا به ثواب دست یابد. گفته می‌شود: آیه بدین معنی است که خداوند قلب او را هدایت می‌کند چنانچه به مصیبتی دچار شود، صبر پیشه می‌کند و در صورتی که به او نعمتی داده شود، شکر نعمت را بجا خواهد آورد، و چنانچه به او ظلم شود، از گناه ظالم در می‌گذرد^۱.

از نتایج دیگر این عقیده می‌توان توکل کردن بر پروردگار در هنگام انجام اسباب را برشمرد، به گونه‌ای که فرد بر خود سبب اعتماد و توکل نمی‌نماید. زیرا هر چیزی براساس قضا و قدر الهی انجام می‌شود. همچنین فرد در صورت رسیدن به هدفش مغرور و متکبر نمی‌شود. زیرا این امر نعمتی از سوی پروردگار بزرگ است که به وسیله مقدر کردن اسباب خیر و موفقیت آن را برای او فراهم نموده است. تکبر و خودبزرگ بینی باعث می‌شود فرد بجا آوردن شکر نعمت را فراموش کند.

ب) کسانی که از ایمان به قضا و قدر منحرف شده‌اند

۱ - مختصر مجمع البیان (۳/ 431).

از جمله فرقه‌هایی که درباره ایمان به قضا و قدر دچار گمراهی شده‌اند، قدریه و جبریه می‌باشند. جبریه معتقدند: فرد در انجام اعمالش از سوی خدا مجبور است و هیچ اراده و قدرتی در انجام آن ندارد. بطلان عقیده آنان در نظر اهل ایمان کاملاً روشن و معلوم است زیرا آنان می‌دانند که خداوند برای بندگان مشیت و اراده قرار داده و عمل را بدان افزوده است. خداوند می‌فرماید: ﴿مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ [آل عمران: ۱۵۲].

«از میان شما گروهی هستند که دنیا و [نعمت‌های آن] را می‌خواهند و دسته‌ای خواستار [نعمت‌های] آخرت هستند.»

خداوند همچنین فرموده است: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الک‌هف: ۲۹].

«بگو: [این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می‌خواهد کافر گردد!].»

همچنین خداوند بزرگ فرموده است: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ [فصلت: ۴۶].

«هر کس که کار نیک بکند به نفع خود می‌کند و هر کس که کار بد بکند به زیان خود می‌کند و پروردگار تو کمترین ستمی به بندگان نمی‌کند.»

قدریه معتقد بودند که اراده و قدرت فرد در انجام عملش مستقل است. مشیت و قدرت خداوند در آن اثری ندارد. پس خداوند فقط بعد از انجام فعل عبد از آن آگاه می‌شود.

بیان بطلان اعتقاد آنها همانند آرای جبریه کاملاً واضح و بدیهی است و آن اینکه خداوند آفریننده همه چیز است و همه مخلوقات با اراده او آفریده شده‌اند. همچنین خداوند در قرآن به این امر اشاره فرموده‌اند که افعال و اعمال بندگان با مشیت و اراده او انجام می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مَّنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ

كَفَرٌ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾ [البقرة: ۲۵۳].

«و اگر خدا می‌خواست، کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه‌های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی‌کردند؛ (اما خدا مردم را مجبور نساخته؛ و آنها را در پیمودن راه سعادت، آزاد گذارده است؛) ولی این امتهای بودند که با هم اختلاف کردند؛ بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند؛ (و جنگ و خونریزی بروز کرد. و باز) اگر خدا می‌خواست، با هم پیکار نمی‌کردند؛ ولی خداوند، آنچه را می‌خواهد، (از روی حکمت) انجام می‌دهد (و هیچ‌کس را به قبول چیزی مجبور نمی‌کند)».

اما عقیده صحیح که در وسط این دو عقیده تندروانه قرار دارد و همه مسلمانان براساس فهمشان از قرآن و سنت پیامبر ﷺ بر آن اجماع دارند عبارت است از اینکه وقایع ناگواری که فرد بدان دچار می‌شود، یا اعمالی که بنده انجام می‌دهد، علم آن نزد خداوند از ازل و قبل از اینکه آسمان و زمین را بیافریند وجود داشته است. سپس آن را نوشته و در لوح محفوظ نگهداری نموده است. خداوند اراده فرموده است که بنده این عمل را انجام دهد به همین دلیل او را در این دنیا آفریده و آنچه را که می‌خواهد انجام دهد برای او فراهم نموده است. به همین دلیل است که خداوند فرموده است: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الصافات: ۹۶].

«با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بتهایی که می‌سازید».

این عقیده کلید خوشبختی و راهنمای انسان به سوی آن باور مبارک راستینی است که باید هر فرد مسلمان آن را در قلب خود به وجود آورد. پس کسی که بداند که همه چیز در دنیا مطلقاً به دست خداوند است، و او در جهان تصرف مطلق می‌نماید، و همچنین اوست که امور جهان را پس از آفرینش اداره و تدبیر می‌نماید، در خود فروتنی و نیازی نسبت به او احساس خواهد کرد. بنابراین جز خداوند قوی و عزیز از کسی استمداد نخواهد کرد و همواره فقط بر او توکل خواهد نمود

و هرگز به هیچکدام از مخلوقات دیگر که خود ضعیف و نیازمند کمک و یاری پروردگارند، پناه نخواهد برد.

ج) داشتن صبر در برابر قضا و قدر الهی

از جمله امور مهمی که با عقیده قضا و قدر در ارتباط است، داشتن صبر و رضایت در برابر آن چیزی است که خداوند - سبحانه - مقدر فرموده است. این امر مسأله بسیار مهمی است که بسیاری از مسلمانان از آن غفلت می‌ورزند.

صبر: خویشتنداری نفس در برابر جزع، حفظ زبان از خشم و شکایت نمودن، خویشتنداری و حفظ اعضا از زدن بر سر و صورت، گریبان دریدن و غیره در هنگام مبتلا شدن به مصیبت و داشتن رضایت در برابر آن چیزی است که خداوند مقدر فرموده است.

صبر سه نوع است:

نوع اول: صبر در برابر آنچه خداوند بدان امر فرموده است.
نوع دوم: صبر در برابر آنچه خداوند از آن نهی فرموده است.
نوع سوم: صبر در برابر قضا و قدر الهی در هنگام مصایب که این نوع مورد بحث ماست.

خواننده گرامی بدان که نداشتن صبر و بی‌تابی کردن در برابر قضا و قدر الهی باعث خشم پروردگار می‌شود و از آنجا که در آن تسلیم شدن و رضایت و ایمان به قضا و قدر الهی نهفته است با کمال توحید در تناقض است.

پس فرد مؤمن باید در برابر آنچه بدان دچار می‌شود صبر پیشه کند و بداند که خداوند - عزّ وجلّ - آن را برای او مقدر نموده است و خالصانه تسلیم آن شود. کسی که چنین نماید، خداوند در دنیا به جای آنچه از دست داده است، در دنیا و آخرت به او امر دیگری را عنایت می‌فرماید.

خداوند - تعالی - فرموده است: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ

مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّعَائِرِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ ﴿١٥٦﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَخُونَ ﴿١٥٧﴾ [البقرة: ١٥٥-١٥٧].

«قطعا همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم!» اینها، همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آنها هستند هدایت‌یافتگان».

پیامبر ﷺ زنی را دید که در کنار قبر فرزندش گریه می‌کرد او را از این کار نهی کرد و به او دستور داد که صبور باشد و به او فرمود: اجر به همراه تحمل مصیبت اولی و محتمل‌تر است^۱.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده کسی به قضا و قدر راضی باشد، دچار قضا و قدر می‌شود و اجر و پاداش می‌گیرد. کسی که به خاطر قضا و قدر خشمگین شود، دچار آن می‌شود در حالی که خداوند اعمال نیک او را از بین می‌برد.

همچنین از ایشان روایت شده است: در صدر عبادات خداوند صبر و رضایت است.

همچنین از ایشان روایت شده است که فرمود: خداشناس‌ترین فرد آن است که بیش از بقیه به قضای خدا راضی باشد^۲.

در دوران معاصر مشاهده می‌کنیم بسیاری از مسلمانان به برپایی سالروز وفات و شهادت بعضی از اولیاء و صالحین به عنوان یادبود اقدام می‌کنند و اعمال خلاف

۱- مستدرک الوسائل (2/ 351)، نکا: بحار الأنوار (93/ 79)، دعائم الإسلام (1/ 222).

۲- مستدرک الوسائل (2/ 411).

شرع خداوند و سنت پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام انجام می دهند. از جمله به زدن بر سر و صورت خود، دریدن گریبان، زدن به سر و صورت خود با شمشیر و خنجر، طبل زدن، سیاه پوشیدن، آوردن شعرای زن و مرد و ... می پردازند و معتقدند که این اعمال یاد آنها را زنده نگه می دارد و آنها را به پیامبر ﷺ و اهل بیت پاکش علیهم السلام نزدیک می کند و آنها را وسیله شفاعتشان قرار می دهد.

می توان روش صحیح و راه حقیقت درباره موضوع فوق الذکر را در موارد زیر خلاصه کرد:

اولاً: برپایی جشن میلاد یا مراسم یادبود وفات بزرگان جزو سنت پیامبر ﷺ نیست. بلکه روش مخالفین شریعت اسلام است.

بعضی از پیامبران شهید و شکنجه شدند در حالی که آنها برای دعوت و هدایت مردم از سوی خداوند عزوجل فرستاده شده بودند. از جمله آنها: حضرت زکریا علیه السلام که بسیار شکنجه شد و در پایان در اثر شکنجه درگذشت. سرش قطع و آتش زده شد. این واقعه بسیار ناگوار برای بعضی از صحابه پیامبر ﷺ مانند حمزه بن عبدالمطلب، جعفر بن ابی طالب و حنظله رضی الله عنه و دیگران اتفاق افتاد. تا جایی که پیامبر ﷺ گریست و بسیار اندوهگین شد. اما ایشان به اصحابشان دستور ندادند که برایشان مراسم عزاداری و سوگواری بگیرند، یا این ایام را به عنوان یادبود وفاتشان مراسم یا سالگرد قرار دهند. چنانکه بعضی از مردم این دوران این کار را می کنند.

ثانیاً: خداوند عزوجل در بسیاری از آیات قرآن کریم ما را به صبر فرا می خواند. همچنین عمل پیامبر ﷺ و سخنان ائمه علیهم السلام نیز در دسترس ما هستند. در همه آنها بر تعلق گرفتن اجر و پاداش به صابرين تأکید دارد.

ثالثاً: اعمالی که مردم این دوران انجام می دهند، از قبیل پوشیدن لباس سیاه، زدن شمشیر به سر، زنجیرزنی و ... مخالفت با فرمان پیامبر ﷺ و همچنین اقوال ائمه علیهم السلام می باشد.

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر ﷺ

فرموده است: «أربعة لا تزال في أمّتي إلى يوم القيامة: الفخر في الأحساب والطعن في الأنساب والنياحة...»: «چهار چیز تا روز قیامت در میان امت من باقی می ماند: افتخار کردن به اصل و نسب، تحقیر و طعن در نسب ها و ناله و زاری در هنگام مصیبت و زاری ...»^۱.

ایشان خود به این امر عمل و مسلمانان را بدان سفارش نمودند. زمانی که در بازگشت از صفین وارد کوفه شد و بر شامیان گذر کرد، گریه مردم بر کشتگان صفین را شنید. به همین دلیل به شرحیل شامی گفت: آیا زنانان در ایجاد این سر و صدا بر شما غلبه پیدا کرده اند؟ آیا آنها را از این صداها نهی نمی کنید؟^۲.

این روشی است که اهل بیت پیامبر ﷺ براساس آن عمل و حرکت کرده اند. از امام صادق روایت شده است که به روایت از پدرانش فرموده است که رسول خدا ﷺ از شیون و ناله در هنگام مصیبت و رجز و نوحه خوانی و گوش دادن به آن و آمدن زنان در پی جنازه نهی فرمودند.^۳

از جمله مواردی که در آخر حیات مبارکش زنان را از آن نهی فرمودند، حدیثی است که از طریق امام صادق علیه السلام روایت شده است که در آن آمده است: زمانی که پیامبر ﷺ مکه را فتح نمودند با مردان بیعت نمودند. سپس زنان آمدند. ام حکیم می گوید: ای رسول خدا آن امر معروف و پسندیده ای که خداوند به ما دستور داده است که درباره آن از فرمان شما سرپیچی نکنیم کدام است؟ پس گفت: «هرگز بر

۱- بحار الأنوار (451/22)، نگا: مستدرک الوسائل (93/13)، وسائل الشیعة (128/17)، الخصال (226/1).

۲- نهج البلاغة (532)، وسائل الشیعة (275/3)، مستدرک الوسائل (455/2)، بحار الأنوار (619/32).

۳- بحار الأنوار: (257/78)، من لایحضره الفقیه: (3/4)، وسائل الشیعة: (272/3)، وانظر: أمالي الصدوق: (422).

سر و روی خود ننزید و صورت خود را مخراشید، موهای خود را نکشید و گریبان خود را پاره نکنید و لباس سیاه نپوشید»^۱.

این امر یعنی اظهار حزن و عزاداری - حتی اگر بدون سر و صدا و فقط در پوشیدن لباس نشان داده شود - نارواست زیرا علی علیه السلام به یارانش امر می فرمود که لباس سیاه نپوشید زیرا لباس فرعون است^۲.

از محسن بن احمد روایت شده است که می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: من در حالی که نماز می خوانم کلاهی سیاه می پوشم. امام فرمودند: با آن کلاه نماز نخوان. زیرا لباس اهل آتش است^۳.

ممکن است بسیاری از مردم با مصیبت هایی که بر سر امام حسین علیه السلام و خاندان پاکش آمد و خون آنان ریخته شد، همدردی نمایند. بنابراین یاد آنچه را که بر سر آنان آمده است زنده نگه می دارند و می گویند ما بدین علت زنجیرزنی و سینه زنی می کنیم و با شمشیر به سر خود می زنیم تا یادبود شهادت امام حسین علیه السلام را که هیچ مسلمانی به مصیبتی مانند آن گرفتار نشده است زنده نگه داریم.

میان احساس همدردی و عواطف مثبت در برابر مصائب امام حسین علیه السلام و اینکه عواطف بر فرد مسلمان غلبه پیدا و او را وادار به انجام اموری خلاف شرع در تعامل با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماید تفاوت وجود دارد. این مسأله و دلیلی را که عمل مسلمانان در برابر مصیبت امام حسین علیه السلام را توجیه می نماید، می توان براساس دو امر زیر به سوی حق رهنمود کرد:

وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فقدان او برای امت اسلامی بسیار عظیم تر و ناگوارتر

۱- نگا: بحار الأنوار: (۱۳۴/۲۱)، الکافی: (۵۲۷/۵)، مستدرک الوسائل: (۴۴۹/۲)، وسائل الشیعة: (۲۰/۲۱۱)، تفسیر القمی: (۲/۳۶۴).

۲- من لا یحضره الفقیه: (۱/۲۵۱)، وسائل الشیعة: (۴/۳۸۳)، ونگا: الخصال: (۲/۶۱۴)، علل الشرائع: (۲/۳۴۶).

۳- الکافی (۳/۴۰۳)، تهذیب الأحکام (۲/۲۱۳)، وسائل الشیعة (۴/۳۸۴)، علل الشرائع (۲/۳۴۶).

از شهادت و وفات پیامبران دیگر، اولیا و صالحان می‌باشد. و هیچکدام از آنان در این امر بر او برتری ندارند و از این قاعده مستثنی نیستند.

از عمر بن سعید بن هلال روایت شده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا نصیحت کن. فرمود: تو را به رعایت تقوا سفارش می‌کنم ... و چنانچه به مصیبتی مبتلا شدی پس مصیبت وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد بیاور. زیرا مردم هرگز به چنین مصیبتی دچار نشده‌اند.^۱

علیرغم اینکه مصیبت فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله از مصیبت‌های همه مردم ناگوارتر است، اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند بزرگوارشان و سرور زنان جهان، فاطمه زهرا علیها السلام را به صبر و شکیبایی و در پیش گرفتن روش صحیح در هنگام وفاتش فرا خواند.

از عمر بن ابی مقداد روایت شده است که شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می‌گوید: «آیا می‌دانید، معنای آیه «ولا یعصینک فی معروف» چیست؟ عرض کردم: نه. گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «إذا متُّ فلا تخمشی علیَّ وجهاً ولا ترخي علیَّ شعراً ولا تنادی بالویل والثبور ولا تقيمي علیَّ نائحة»: «هرگاه من از دنیا رفتم صورت خود را نخراش، و موهایت را به خاطر من پریشان نکن و [مرا] با شیون و زاری مخوان [شیون و زاری سر مده] و بر من نوحه و سوگواری مکن.» این همان معروفی است که خداوند - عزّ وجلّ - فرموده است.^۲

امام حسین علیه السلام نیز که بسیاری از مردم به او اموری را نسبت می‌دهند و در روز شهادت او گریه می‌کنند، با پیروی از سنت جدش پیامبر صلی الله علیه و آله این اعمال را حرام دانسته و از آن تبرّی جسته است.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: زمانی که امام حسین علیه السلام

۱ - مستدرک الوسائل (2/443)، نکا: (8/168)، بحار الأنوار (22/545)، امالی صدوق (681)، امالی مفید (194).

۲ - مستدرک الوسائل (2/451)، نکا: الکافی (5/527)، وسائل الشیعة (3/272)، بحار الأنوار (22/460).

خواست وارد مدینه شود، زنان بنی عبدالمطلب به سوی او آمدند و خواستند شیون و زاری سر دهند. امام حسین علیه السلام در میان آنان راه رفت و فرمود: شما را به خاطر خدا سفارش می‌کنم که این امر [شیون و زاری] را به خاطر معصیت بودن آن نزد خداوند و پیامبرش ظاهر نکنید.^۱

از امام علی بن حسین علیه السلام روایت شده است که امام حسین علیه السلام به خواهرش زینب رضی الله عنها فرمود: ای خواهرم! تو را قسم می‌دهم پس قسم مرا به جا بیاور. هرگاه من کشته شدم، برای [مرگ] من گریبان خود را پاره نکن، صورت خود را نخراش و برای من شیون و زاری سر مده و مرا بخوان.^۲

بسیاری از مردم از شنیدن این سخنان تعجب می‌کنند و می‌پرسند: چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم [دخترش را] از گریه کردن نهی می‌کند. در حالی که یعقوب علیه السلام در فقدان پسرش آن قدر گریست تا بینایی چشمانش را از دست داد؟ آیا این امر با صبر در برابر قضا و قدر تناقض ندارد؟

ما در جواب می‌گوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم را از گریه کردن نهی نفرموده‌اند. بلکه چنانکه گذشت، ایشان از امور دیگری که ممکن است همراه گریه و حزن انجام شوند: از قبیل خود زنی، سینه‌زنی، زنجیرزنی، زدن با شمشیر و خنجر بر سر، فغان، شیون، زاری، داد و فریاد، پوشیدن لباس سیاه، آوردن زنان و مردان شاعر و اعمال عجیب و نامشروع دیگر نهی فرموده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی که فرزندش ابراهیم از دنیا رفت، فرمود: «ما کان من حزن فی القلب والعین فإثما هو رحمة وما کان من حزن اللسان وبالید فهو من الشیطان». «اندوهی که در قلب و چشم باشد، رحمت است. اما اندوهی که در زبان و دست [جوارح] ظاهر شود [از سوی شیطان است].»^۳

۱- مستدرک الوسائل (۲/ ۴۵۳).

۲- مستدرک الوسائل (۲/ ۴۵۱)، نکات: بحار الأنوار (۲/ ۴۵)، الارشاد (۲/ ۹۳)، اعلام الوری (۲۳۹).

۳- مستدرک الوسائل (۲/ ۴۶۳).

اما درباره یعقوب علیه السلام باید گفت که ایشان هنگامی که فرزندش یوسف علیه السلام را از دست داد در برابر قضا و قدر الهی صبر پیشه کرد، زیرا خداوند از زبان او می‌فرماید: ﴿فَصَبِرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].

«[کار من] صبر جمیل است. [صبری که جزع و فرع، زیبایی آن را نیلاید و ناشکری و ناسپاسی اجر آن را نزداید و به گناه تبدیل ننماید] و تنها خداست که باید از او در برابر یاوه رسواگرانه‌ای که می‌گویید یاری خواست».

ناصر مکارم شیرازی درباره شدت گریه یعقوب علیه السلام می‌نویسد: قلب‌های بندگان محل عواطف است. پس جای تعجب ندارد که گریه آنها همواره سرازیر باشد. اما مهم آن است که بر خود مسلط باشند، تعادل [روحی] خود را از دست ندهند، و سخنی نگویند که پروردگار را به خشم آورد. جالب اینکه همین سؤال را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرسیدند در حالی که ایشان برای وفات فرزندشان ابراهیم گریه می‌کردند. گفتند: ای رسول خدا آیا ما را از گریه کردن نهی می‌کنی و خود گریه می‌کنی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب آنان فرمودند: «تدمع العين ويحزن القلب ولا نقول ما يسطط الرب»؛ «چشم اشک می‌ریزد، قلب غمگین می‌شود اما آنچه را که موجب خشم پروردگار می‌شود، نمی‌گوییم.» و در روایت دیگری آمده است که ایشان فرمودند: «ليس هذا بكاء، إنه رحمة»؛ «این گریه نیست بلکه رحمت است». این امر به این مسأله اشاره دارد که در سینه انسان قلب وجود دارد، نه سنگ، و طبیعی است که انسان در برابر مسائل عاطفی متأثر شود و ساده‌ترین راه متأثر شدن، جاری شدن اشک است^۱.

بنابراین کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت و یاران او را دوست دارد، باید براساس روش آنان عمل نماید، و از شیوه آن بزرگواران که مردم را به اطاعت از شریعت می‌خواندند تبعیت و پیروی کند، و با کتاب خداوند که انسان را به در پیش گرفتن

۱ - تفسیر الأمل، نگا: تفسیر الکاشف، تفسیر من وحی القرآن (سورة يوسف: آیه ۱۸).

صبر در هنگام مشکلات فرا می‌خواند، مخالفت ننماید.

فصل سوم: توحید الوهیت

شامل مباحث زیر است:

بخش اول: تعریف توحید الوهیت

بخش دوم: سؤال و جواب درباره توحید الوهیت

بخش سوم: پرهیز از خطر شرک ورزیدن به پروردگار

بخش چهارم: نمونه‌هایی از وقوع شرک در میان مردم

بخش اول:

تعریف توحید الوهیت

توحید الوهیت عبارتست از یکی دانستن خداوند در عبادت‌هایی مانند: نماز، امید، کمک، پناه بردن و مدد جستن و ... پس خداوند جَنِّان و انسان‌ها را برای عبادت خودش به تنهایی و بدون قرار دادن شریک آفریده است. سپس آن [عبادت] را در این جهان فانی بر آنان واجب نموده است تا آنان را بیازماید. زیرا تنها اوست که شایستگی آن را دارد که این عبادات به او تعلق گیرد.

خداوند بزرگ فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای عبادت و پرستش خودم نیافریده‌ام».

همچنین فرموده است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الاسراء: ۲۳].

«ای انسان [پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید».

کسی که خداوند را به تنهایی عبادت کند خداوند او را رهایی می‌دهد و به پاداش عملی که انجام داده است او را وارد بهشت می‌نماید. اما کسی که غیر خدا را پرستش نماید یا برای پروردگار شریک یا مشابهی قرار دهد خداوند او را با آتش جاویدان جهنم مجازات خواهد نمود.

خداوند پیامبران علیهم‌السلام را برای [تبلیغ] این هدف بزرگ فرستاده است تا به مردم عبادات، معاملات، عقاید، شرایع، سیاست و امور بشری دیگر را که خداوند بدان امر فرموده و یا به علت حکمت، عدل و قضای مطلقش از آن نهی نموده است بدانها بیاموزند که امر و نهی [مطلق] فقط از آن پروردگار است.

به علت اهمیت و عظمت این هدف همه پیامبران از نوح تا خاتم‌الانبیاء علیهم‌السلام دعوتشان را با توحید خداوند - عزّ وجلّ - آغاز کرده‌اند.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«و بی‌تردید ما در میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم [و محتوای دعوت همه

پیامبران این بوده است [که خدا را بپرستید و از طاغوت [شیطان، بتان، ستمگران و ...] دوری کنید].

همچنین فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی بحق جز من نیست. پس فقط مرا پرستش کنید».

ابوجعفر محمد طوسی می‌گوید: یعنی زیرا در حقیقت معبود حقیقی فقط اوست. «فاعبدون» یعنی عبادت‌هایتان را فقط توجه او کنید.^۱

حاج سلطان جناب‌دی می‌نویسد: خداوند همه پیامبران علیهم‌السلام را فرستاده است تا توحید را تبلیغ و با ترویج شرک و نظیر برای پروردگار و قرار دادن همانند و ... برای او مبارزه نمایند.^۲

محمدجواد مغنیه می‌نویسد: خداوند همه پیامبران را برای تبلیغ توحید و عبادت خالصانه برای پروردگار مبعوث کرده است.^۳

بنابراین: عبادت چیست؟ و شهادت «لا إله إلا الله» چه معنایی دارد؟
عبادت: اسم جامعی است که بر همه اقوال، اعمال ظاهری و باطنی اطلاق می‌شود که خداوند آن را دوست می‌دارد و مورد رضایت اوست و دارای ارکان و شرایطی می‌باشند.^۴

۱- تفسیرالبیان (۲۴۰/۷).

۲- تفسیرالبیان السعادة (۴۷/۳).

۳- تفسیرالکاشف (۲۷۰/۵).

۴- ارکان عبادت سه رکن است که باید همگی بدون استثناء با هم در عبادت وجود داشته باشند و آن: خوف رجا و محبت است. شروط آن: اخلاص و پیگیری و تداوم در انجام عمل است.

شهادت «لا إله إلا الله» یعنی: «هیچ معبود بر حق^۱ جز الله وجود ندارد» این شهادت نیز دارای ارکان و شرایطی است.^۲

بدان که عبادت دارای انواع فراوانی است که باید همه آنها را به خداوند، بدون شریک قرار دادن کسی اختصاص داد. از جمله این عبادات: دعا [خواندن] خداوند با همه انواع آن از قبیل استغاثه، کمک خواستن و پناه بردن می باشد. همچنین ذبح، نذر، نماز، زکات، روزه، حج و قرائت قرآن را در بر می گیرد. کسی که هر یک از این عبادات را به غیر خدا اختصاص دهد، در حقیقت به او شرک ورزیده است.

خداوند - تعالی - می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶].

«بی تردید خداوند شرک ورزیدن به خود را [از کسی] نمی آمرزد و بلکه پایین تر از آن را از هر کسی که بخواهد [و صلاح بداند] می آمرزد».

همچنین می فرماید: ﴿وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶].

«و هیچ چیزی را شریک او [خداوند] مکنید».

محمد سبزواری نجفی در تفسیر این آیه می نویسد: خداوند سبحانه بندگان خود را امر فرموده است تا او را عبادت کنند. زیرا عبادت منحصر و مختص ذات اقدس

۱- در تعریف شهادت، کلمه «حق» را آوردیم. زیرا بسیاری از مردم خدایانی را می پرستند، اما این خدایان باطل هستند و هیچکدام از آنها حق الوهیت ندارند. خداوند تعالی می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲]. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲]. این بخاطر آن است که خداوند حق است؛ و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است؛ و خداوند بلند مقام و بزرگ است. میر سیدعلی طهرانی می گوید: زیرا بعضی از مردم او و غیر او را بهم می پرستند. همچنانکه بعضی از مشرکین خدایان متعددی داشتند اله آسمان، اله زمین، اله ... (مقتنیات الدرر: ۹۹/۳).

۲- شهادت (لا إله إلا الله) دارای دو اصل است؛ اول: نفی که «لا إله» است. دوم: اثبات که «إلا الله» است. شروط آن ۷ شرط است: علم، یقین، اخلاص، صدق، محبت، اطاعت و قبول.

اوست و به هیچ کدام از کائنات در آسمان‌ها و زمین تعلق ندارد. زیرا در جهان هیچ موجودی وجود ندارد که قابلیت و لیاقت مشارکت در الوهیت را داشته باشد. بلکه همه جهان مخلوق و نیازمند اوست.^۱

امین‌الدین طبرسی نیز می‌نویسد: «این آیه بدین معناست که خداوند را بزرگ و عظیم و باعظمت بدانید و در عبادت کسی را شریک او قرار ندهید. زیرا عبادت جز برای او جایز نیست. همچنین عبادت جز با انجام دادن و اعطای نعمت‌های اصلی واجب نمی‌شود و کسی جز ذات احدیت - جل شأنه - نمی‌تواند آن را انجام دهد».^۲

همچنین ناصر مکارم شیرازی می‌نویسد: «این آیه یعنی در عقیده، عمل، خواندن، مورد ندا قرار دادن و بندگی برای خداوند شریک قرار ندهید و معبود دیگری را نخوانید».

همچنین می‌گوید: «شرک دارای سه آثار بسیار زیانباری در وجود انسان است: ۱. شرک به ضعف، ناتوانی و خواری می‌انجامد. حال آنکه توحید اساس حرکت، جنبش و عزت است.

۲. شرک موجب خواری و ملامت می‌شود. زیرا یک مسیر و عقیده انحرافی است که در برابر منطق عقل وجود دارد و به عنوان کفر آشکار به نعمت‌های پروردگار به شمار می‌آید.

۳. شرک سبب می‌شود خداوند بنده را به همراه آن اشیائی که عبادت می‌کند رها سازد و از او حمایت ننماید. این معبودهای مختلف و ساختگی نمی‌توانند از هیچ انسانی حمایت، یا مقلداری را از او دور نمایند. زیرا خداوند از این گونه افراد

۱- الجدید (2/ 288).

۲- تفسیر مجمع‌البیان (2/ 45).

پشتیبانی نمی‌کند»^۱.

فرق بین الوهیت و ربوبیت

مردمانی که پیامبران در میان آنان برانگیخته شدند، براساس فطرتشان و نظر افکندن به جهان درمی‌یابند که خداوند، آفریننده، روزی‌دهنده، زنده‌کننده و میراننده آنان است.

خداوند - تعالی - درباره آنان می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۹].

«اگر از آنان [مشرکان] بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قطعاً خواهند گفت: خداوند با عزت و بسیار آگاه ... [زیرا می‌دانند بت‌های آنان هرگز چنین کاری را نکرده‌اند و آنان به معبودان خود حق خالقیت نمی‌دهند].»

همچنین خداوند بزرگ می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزمر: ۳۸].

«اگر از آنان [مشرکان] بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ حتماً خواهند گفت: خدا ...».

در قرآن کریم آیاتی با این مضمون بسیار فراوانند. اما این امر [عقیده به خداوند به همراه شریک قرار دادن برای او] به آنان سودی نمی‌رساند. زیرا این امر فقط اقرار به ربوبیت پروردگار است، و اقرار به ربوبیت خداوند به تنهایی کافی نیست. زیرا مجرد شناخت بدون عمل است. این امر زمانی سودمند خواهد بود که توحید الوهیت و اقرار به آن را هم به همراه داشته باشد که عبارت از پرستش خداوند به تنهایی، عمل کردن برای او بدون قرار دادن شریک است.

به همین دلیل دعوت پیامبران بر توحید الوهیت و یکی دانستن خداوند در عبادت بدون قرار دادن شریک برای او همانند و واسطه متمرکز شده است.

۱- تفسیرالأمثل (۸/ ۳۹۴).

نوح عليه السلام قومش را به عبادت خداوند به تنهایی و ترک بت‌هایی فرا خواند که آنها را واسطه میان خود و خداوند قرار داده بودند و آنها را می‌پرستیدند. وی ۹۵۰ سال در میان آنان زندگی کرد و آنان را به سوی توحید دعوت کرد. اما چنانکه خداوند فرموده است، عکس‌العمل آنان چنین بود: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [النوح: ۲۳].
 «و گفتند: دست از خدایان و بت‌های خود برندارید، بت‌های ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را هرگز رها نکنید و دست از دامنشان نکشید».

سید عبدالله شبیر معانی اسماء ذکر شده در آیه را بیان نموده و می‌نویسد: این اسماء، نام‌های گروهی از نیکوکاران بودند که در فاصله زمانی آدم و نوح عليه السلام زندگی می‌کردند. زمانی که از دنیا رفتند، به عنوان تبرک از آنان مجسمه‌ای ساختند. با گذشت زمان مورد پرستش قرار گرفتند. سپس این افکار و بت‌پرستی به میان اعراب منتقل شد.

قمی می‌گوید: آنها گروهی از مؤمنان بودند که قبل از نوح زندگی می‌کردند زمانی که از دنیا رفتند، مردم به خاطر مرگ آنها بسیار ناراحت شدند. پس شیطان آمد و عکس (مجسمه) آنها را برایشان ساخت تا به آن انس بگیرند. زمانی که زمستان فرا رسید مجسمه‌ها را وارد خانه‌هایشان کردند. آن قرن گذشت. قرن بعد شیطان دوباره آمد و به آنها گفت: این افراد در حقیقت خدایانی بودند که پدران‌تان آنها را می‌پرستیدند. بدین ترتیب آن مردم نیز آن بت‌ها را پرستیدند و به وسیله آنها مردم بسیاری گمراه شدند. نوح عليه السلام آنان را نفرین کرد. در نتیجه خداوند آنها را هلاک نمود. همچنین می‌نویسد: ودّ نام بت کلب، سواع بُت هذیل، یغوث بت قبیله مراد و یعوق از آن همدان و نسر بت قوم حصین بود^۱.

۱- تفسیر الجوهر الثمین (۶/ ۲۹۰)، نگا: الصافی (۵/ ۲۳۲)، البرهان (۵/ ۳۸۸)، نورالثقلین (۵/ ۴۲۵)، کنزالدقائق (۱۳/ ۴۵۸)، بیان السعادة (۴/ ۲۰۶).

پس از نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام آمد. از قومش و پدرش به علت عبادت و پرستش بت‌ها و ستارگان و واسطه قرار دادن آنها میان خودشان و خداوند تبری و دوری می‌کرد. ایشان همچنین در راه دعوت آنان آزار و اذیت فراوانی را متحمل شد. خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را و فرزندش به علت تمسک به توحید خالص می‌ستاید و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٦٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٦٧﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷].

«و به خاطر بیاور (ای محمد) هنگامی را که ابراهیم به پدرش (آزر) و قومش گفت: من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم. مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایت‌م خواهد کرد!».

سید محمد تقی مدرسی می‌گوید:

رسالت ابراهیم علیه السلام علیه تداوم امری بود که در میان قومش به وجود آمده بود و آن عبادت پدران و تقدیس آیین، اعتقادات و تاریخ آنها بود. به همین دلیل به پدرش گفت: من از آنچه شما غیر خداوند و در برابر او می‌پرستید، برائت می‌جویم. این یکی از ویژگی‌هایی است که ابراهیم علیه السلام را از میان پیامبران دیگر متمایز می‌کند. برائت جستن ابراهیم از آنچه پدرانش آن را می‌پرستیدند باعث قطع ارتباط او با آنان شد. وی برای خود و خانواده‌اش و فرزندانش برنامه‌ای جدید و بی‌آلایش پایه‌گذاری کرد که همان توحید بود^۱.

خداوند در خلال داستان موسی علیه السلام درباره شرک به وجود آمده در میان بنی‌اسرائیل می‌فرماید: ﴿وَجَلَّوْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَمُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالِ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿١٣٨﴾﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

«و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم؛ (ناگاه) در راه خود به گروهی

۱ - تفسیر من هدی القرآن (۱۲/ ۴۶۱)، نگا: تفسیر المیزان (۱۸/ ۹۹)، الجدید (۶/ ۳۴۸).

رسیدند که اطراف بت‌هایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان‌گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید».

ابوجعفر طوسی می‌فرماید: آنها گمان می‌کردند که عبادت غیر خدا جایز است ... موسی علیه السلام بدانها فرمود: شما کسانی هستید که نمی‌دانند چه کسی سزاوار و شایسته عبادت است و چه چیزی موجب تقرب و نزدیکی به پروردگار می‌شود.^۱ میر سید علی طهرانی نیز می‌گوید: آنان از موسی خواستند که برای آنان مجسمه‌ای را تعیین کند تا به وسیله عبادت آن به خداوند نزدیک شوند. قرآن این گفته را از زبان بت‌پرستان نقل می‌کند که می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند».

یوسف علیه السلام در زندان دو هم‌بندی‌اش را به توحید فرا می‌خواند. زمانی که آنان تعبیر خوابشان را از او خواستند، او قبل از اینکه به سؤال آنها پاسخ دهد، فرمود: ﴿يَصْلَحِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾﴾ [یوسف: ۳۹-۴۰].

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟! این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسم‌هایی (بی‌مسمای) که شما و پدران‌تان آنها را خدا نامیده‌اید، نیست؛ خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده؛ حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا؛ ولی

بیشتر مردم نمی‌دانند».

خاتم‌الانبیاء، محمد ﷺ که قبل از بعثت در میان اعراب به صادق امین شهرت داشت ۱۳ سال در میان آنها ماند و با شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آنان را به سوی عبادت خداوند و ترک آنچه پدرانشان می‌پرستیدند دعوت کرد. آنان معنی این شهادت را که وی مردم را به سوی آن فرا می‌خواند می‌دانستند. اما عذر و بهانه می‌تراشیدند و می‌گفتند: ما این بت‌ها را با این عقیده که آنها خدایان مستقلی هستند نمی‌پرستیم. بلکه بدین علت آنها را می‌پرستیم که مجسمه‌هایی از اشخاصی هستند که مقرب درگاه خداوند هستند. ما آنها را می‌پرستیم تا برای ما در پیشگاه خداوند شفاعت کنند!

آنان به علت گمراهی شدیدشان، صداقت و امانت او را فراموش کردند و او را به سحر و دروغگویی متهم نمودند. آنان به او می‌گفتند: آیا تو خدایی یگانه را بدون واسطه می‌پرستی و خدایان پدرانمان را کنار گذاشته‌ای. این مسأله عجیبی است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ۝ أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ۝﴾ [ص: ۴-۵].

«در شگفتند از اینکه بیم‌دهنده‌ای از خودشان به سویشان آمده است و کافران می‌گویند: این جادوگر بسیار دروغگویی است. آیا او به جای این همه خدایان، به خدای یگانه‌ای معتقد است؟ واقعاً این [حرفی که می‌زند] چیز شگفتی است.»

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ۝ وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوهَا إِلَهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ۝﴾ [الصافات: ۳۵-۳۶].

«چرا که وقتی به آنها گفته می‌شد: «معبودی بحق جز خدا وجود ندارد»، تکبر و سرکشی می‌کردند. و پیوسته می‌گفتند: «آیا ما معبودان خود را بخاطر شاعری دیوانه

رها کنیم؟».

بعضی از علما علت به اشتباه افتادن کفار مکه را ذکر نموده‌اند. ناصر مکارم شیرازی می‌نویسد: مشرکان به اوهام استناد می‌کنند. آنها در آنچه ادعا می‌کنند هیچ دلیلی ندارند. بلکه در تمسک به خرافات و اساطیری که هیچ پایه و اساس و صحتی ندارد، طوطی‌وار از پدرانشان تقلید می‌نمایند ... و بدون داشتن دلیل صحیحی به شرک روی می‌آورند.^۱

علیرغم این همه گمراهی، پیامبر ﷺ در انجام این دعوت مبارک و خجسته مأیوس نشد. بلکه آن را ابتدا از نزدیکانش شروع کرد. وی عمویش ابوطالب را که از او در مقابل مشرکان حمایت می‌کرد، در هنگام احتضار به اسلام دعوت نمود و به او فرمود: «ای عمو سخنی بگو که به وسیله آن در روز قیامت برای تو شهادت و گواهی دهم». وی گفت: اگر اعراب نمی‌گفتند ابوطالب در هنگام مرگ شیون و زاری سر داد و [کم آورد] آنچه را که تو می‌گویی تکرار می‌کردم. همچنین روایت شده است که او گفت: من بر دین شیوخ و بزرگان هستم. همچنین گفته شده است که گفت: من بر دین عبدالمطلب هستم. همچنین روایت‌های دیگری نیز نقل شده است.^۲

پیامبر ﷺ به دعوتش ادامه داد تا اینکه بسیاری از مردم به اسلام – دین توحید – ایمان آوردند. قریش از مبارزه با این دین جدید که تعلق و وابستگی آنان به خدایان ساختگی‌شان را ساده‌لوحانه می‌داند، مأیوس شدند. خدایانی که منافع شخصی و کسب روزی و درآمد از حجاجی که به سوی مکه می‌آمدند در آنها نهفته بود. آنان به این خدایان باطل و دروغین متوسل می‌شدند تا در پیشگاه خداوند بزرگ برای آنان شفاعت کنند. آنان به پیامبر پیشنهادهایی بسیار فریبنده

۱- تفسیرالأمثل (۱۰/۴۷۳).

۲- بحار الأنوار (۳۵/۱۵۵).

دادند. همه اعراب به سوی او می‌آمدند تا دست از دعوتش بردارد. اما او هرگز چنین نکرد. بلکه وی به همراه یارانش در راه دعوت توحید آزار و اذیت، سرکشی و نافرمانی قریش را تحمل نمود تا اینکه به لطف خداوند بعد از ۱۳ سال دعوت ایشان پیروز شدند.

اما در روزگار ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که براساس راه و روش جاهلیت سیر می‌کنند. علیرغم اینکه «لا إله إلا الله» را بر زبان جاری می‌کنند، اما می‌بینیم که در همه انواع عبادات از قبیل خواندن، خوف، نذر و تبرک اولیا و بندگان صالح خداوند را شفیع و واسطه بین خود و خداوند قرار می‌دهند.

علیرغم این توضیح مفصلی که عرض شد گاهی از این جهت شبهات و وسوسه‌هایی در قلوب بعضی از مسلمانان به وجود می‌آید که ممکن است این اصل بزرگ و رکن اساسی از ارکان ایمان را ضعیف و نابود سازد.

در بخش بعد درباره این موضوع به طور مفصل بحث خواهیم کرد.

بخش دوم:

سؤال و جواب درباره توحید الوهیت

در این بخش بعضی از سؤالاتی را که درباره عبادت به وجود می‌آید به وسیله بیان و ردّ، جواب می‌دهیم تا حق به صورت کامل آشکار شود و هیچ شبهه‌ای در آن باقی نماند. به ویژه آنکه بزرگترین و مهم‌ترین چیزی که بنده در برابر خداوند عرضه می‌کند کمال عبودت خداوند - عزّ و جلّ - می‌باشد.

سؤال (۱): بعضی از مردم ضعیف و نیازمند را می‌بینیم که به نزد افراد ثروتمند شهر می‌روند تا نزد حکام و رهبران برای رفع نیازشان، واسطه شوند. ما هم در پیشگاه خداوند نیازهایی داریم. از آنجایی که اولیا و به ویژه اهل بیت پیامبر ﷺ را دوست داریم و از راه و روش آنها پیروی می‌کنیم، زیرا این عقیده به راه نجات منتهی می‌شود، پس آنها به طریق اولی هرگز کسانی را که آنها را دوست دارند به حال خود وا نمی‌گذارند. بنابراین آنها در دنیا و آخرت واسطه بین ما و خداوند عزّوجلّ خواهند بود.

جواب: اولاً: این سخن اشتباه است و در آن نسبت به علم و رحمت خداوند نسبت به آفریده‌هایش طعن وجود دارد. همچنین، در آن تشبیه خداوند (خالق) به مخلوق دیده می‌شود.

حکام و فرمانروایان از همه آنچه در میان مردم می‌گذرد و نیاز آنان به کمک و یاری اطلاع ندارند. حتی شاید حقوق همه افراد صاحب حق را ادا نمی‌کنند و نمی‌توانند همه احوال مردم و آنچه بدان نیازمندند بشنوند و ببینند. آیا اگر از مرده‌ای خواسته شود که میان بنده و خداوند واسطه شود آیا او فقط سخن کسی را می‌شنود که در کنار قبر اوست یا دعای کسانی را که دور از او هم قرار دارند می‌شنود؟ آیا او می‌تواند در یک زمان سخن همه کسانی را که او را می‌خوانند بشنود؟

او که در این دنیا و در حال حیاتش قادر به چنین امری نیست، پس چگونه پس از مرگ از عهده این کار برمی‌آید؟ آیا کسی جز خداوند قادر به انجام این کار است؟

اما خداوند عزوجل همه آنچه را که روی داده و روی خواهد داد، آنچه بوده، خواهد بود یا نبوده است و وجود می‌داشت چگونه می‌بود، می‌داند و هرگز به بندگان ظلم نمی‌کند. سخن همه آن کسانی را که از مکان‌های مختلف، به هر زبانی و در هر زمانی او را می‌خوانند می‌شنود.

ثانیاً: خداوند - تبارک و تعالی - در قرآن کریم چگونگی راه و روش انبیاء علیهم‌السلام در پناه بردن به او را بیان نموده است.

نوح علیه‌السلام خدایش را خواند. خداوند او را از بلای بزرگ رهایی داد. ابراهیم علیه‌السلام در میان قومش عقیده و تعلق خویش به خداوند را آشکارا بیان فرمود. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۸].

«و به خاطر بیاور (ای محمد) هنگامی را که ابراهیم به پدرش (آزر) و قومش گفت: «من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم. مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایتم خواهد کرد!». او کلمه توحید را کلمه پاینده‌ای در نسلهای بعد از خود قرار داد، شاید به سوی خدا باز گردند».

همچنین موسی علیه‌السلام در برابر آل فرعون تحدی کرد و آنان را به مبارزه طلبید. وی هنگامی که سپاه فرعون به بنی اسرائیل نزدیک شد، فرمود: ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٦﴾﴾ [الشعراء: ۶۲].

«(موسی) گفت: «چنین نیست! یقیناً پروردگارم با من است، بزودی مرا هدایت خواهد کرد!».

همچنین زمانی که زکریا علیه‌السلام دچار ضعف و عجز شد، به آرامی و مخفیانه خداوند را خواند. ایوب علیه‌السلام نیز زمانی که دچار زیان شد، خدایش را به تنهایی خواند. یوسف علیه‌السلام نیز در هنگام فتنه خدایش را خواند و گفت: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ [یوسف: ۲۳].

«پناه می‌برم به خدا! او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته؛ (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!)).»

یونس علیه السلام نیز در تاریکی [شکم ماهی] خداوند را به تنهایی خواند.

پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله زمانی که به همراه دوستش در غار بود از او پرسید: در مورد دو نفری که سومین نفرشان خداوند است، چه گمان می‌کنی؟ خداوند فرمود: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰].

«در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ماست.»

به همین دلیل کسی که بین خودش و خداوند واسطه قرار می‌دهد، در حقیقت نسبت به اینکه خداوند از بین برنده زیان، سود رساننده و روزی‌دهنده است و روش پیامبران گمان نیک نداشته است. همچنین باید دانست که او انسانی را به عنوان واسطه قرار نداده است. بلکه خداوند (خالق) را به مخلوق تشبیه کرده است.

ثالثاً: طلب و خواستن چیزی از خداوند از سوی بنده برخلاف گمان بعضی از مردم نیازی به واسطه ندارد. دعا و عبادت‌های خاص دیگر، مخصوص پروردگار و خطاب به اوست و پیامبران و اولیا در آن نقش و دخالتی ندارند. بلکه امر و وظیفه آنها فقط تبلیغ رسالت خداوند – تبارک و تعالی – آموزش شریعت خداوند به آنان پس از درخواست مردم است.

خداوند عزوجل در کتابش این امر را بیان نموده و فرموده است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوْفِيَتْ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ [البقرة: ۱۸۹].

«در باره «هلالهای ماه» از تو سؤال می‌کنند؛ بگو: «آنها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است.»

همچنین فرموده است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْ تَنَفَعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«در باره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: «در آنها گناه و زیان بزرگی

است؛ و منافعی (از نظر مادی) برای مردم در بردارد؛ (ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۰].

«و از تو در باره یتیمان سؤال می‌کنند، بگو: «اصلاح کار آنان بهتر است. و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؛) آنها برادر (دینی) شما هستند.» (و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید!).

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ﴾ [البقرة: ۲۲۲].
«از تو درباره [آمیزش با زنان به هنگام] حیض می‌پرسند. بگو زیان و ضرر است [و علاوه بر نافرمانی خداوند، بیماری‌هایی نیز به دنبال دارد].»

همچنین می‌فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵].

«[ای پیامبر] از تو درباره روح می‌پرسند [که چیست]. بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است [و خلقتی اسرارآمیز و ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اعجوبه جهان آفرینش است. بنابراین جای شگفت نیست اگر به حقیقت روح پی نبرید] چرا که جز دانش اندکی به شما داده نشده است».

در همه این آیات به جز یک آیه لفظ «یسألونک» و جواب تعلیمی «قل» آمده است. که این یک آیه به شیوه و اسلوب دیگری آمده است. آیه موردنظر این سخن پروردگار است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

«و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو:) من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند).»

بنابراین خداوند در این آیه عبارت «قل ...» یعنی بگو: ... را ذکر نکرده است. بلکه مستقیماً فرموده است: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾: پس من نزدیک هستم. زیرا درخواست کردن فقط باید از خداوند انجام شود و به واسطه‌ای میان بندگان و خداوند نیازی نیست حتی اگر آن بنده، پیامبر ﷺ باشد. در این صورت نیاز به واسطه قرار دادن صالحین و اولیا به طریق اولی باطل است. زیرا پیامبر ﷺ فرستاده خداوند و پیام‌آور خداوند در میان مردم برای تبلیغ رسالت و شریعت می‌باشد. اما در زمینه دعا و عبادت باید گفت که میان خداوند و بنده هیچ حجاب و پرده‌ای وجود ندارد تا نیازی به واسطه وجود داشته باشد. این امر مصداق آیه ﴿أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶] می‌باشد.

رابعاً: خداوند تنها کسی است که می‌تواند مشکلات و سختی‌ها را از انبیاء و پیامبران دور نماید. اوست که آنها را حفظ نموده است. همچنانکه موسی ﷺ را در حالی که طفلی شیرخوار بود را در صندوقی در نیل، و همچنین یونس ﷺ را در داخل شکم ماهی حفظ نمود. همچنین سایر انبیاء ﷺ را از گزند دشمنان و مصائب حفظ نموده است.

سؤال اساسی این است که:

آیا زمانی که شما به مشکلی دچار شوید آیا خداوند قادر به حل و رفع آن مشکل است یا خیر؟

- آیا خداوند از احوال شما اطلاعی دارد و صدایتان را می‌شنود یا نه؟ آیا خداوند برای [حفاظت و حمایت از] بنده‌اش کافی نیست؟
- آیا خداوند آن کسی نیست که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند؟

- آیا اولیا و صالحان بیشتر از خداوند به فکر حفظ شما و دلسوزتان هستند؟ یا بیشتر از خداوند به شما لطف دارند؟ یا بیش از پروردگار شما را دوست دارند؟ مطمئن هستیم که در جواب خواهید گفت: امر و فرمان و حکومت همه از آن

خداست.

پس ای بندگان خداوند چرا مستقیماً و بدون واسطه به خداپناه نمی‌برید؟
ما دوباره به شما می‌گوییم: چرا در عبادت‌هایتان بین خودتان و خداوند واسطه
قرار می‌دهید؟

آیا گمان می‌کنید آن اولیاء بیشتر از خداوند از احوال شما آگاهی دارند و در
برآورده کردن نیازهایتان تواناترند؟

اگر در پاسخ بگویید (بله) ... این کلام کفر ورزیدن به خداوند - عزّ وجلّ -
است و چنانچه بگویی (نه) از شما می‌پرسیم: چرا به جای طلب کردن و
درخواست کردن از خداوند به سوی غیر او دست نیاز دراز می‌کنید؟

سؤال (۲): خداوند عزّ وجلّ فرموده است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵].

«ای مؤمنان از خدا بترسید (و از اوامر او اطاعت کنید و از نواهی او اجتناب
ورزید) و برای تقرب به خدا وسیله بجوئید (که عبارت از اطاعت، عبادت، اعمال
شایسته و بایسته است)».

همچنین ما گناهکاران می‌دانیم که افراد صالح و نیکوکار و اولیای خداوند در
پیشگاه او جاه و منزلت رفیعی دارند. آنچه ما بدان امیدواریم این است که زمانی که
ما بدانها توسل می‌کنیم به وسیله آنها خود را به خداوند نزدیک می‌کنیم تا خداوند
آنچه را که از او می‌خواهیم از جمله برطرف کردن نیازها، دفع زیان و کسب منفعت
را به ما بدهد و دعای ما را مستجاب نماید.

جواب: در این آیه هیچ دلیلی درباره آنچه ذکر کردند وجود ندارد. به چند دلیل:
اولاً: وسیله شرعی که خداوند در قرآن کریم بدان امر کرده است عبادت خداوند
- عزّ وجلّ - و تقرب به او به وسیله آنچه او مقرر فرموده است، نه اینکه تقرب
بدین صورت انجام شود که در عبادتش کسی را با خداوند شریک قرار دهد و این
در اموری اعم از دعا، توسل، شفاعت، خوف و رجا نسبت به یکی از اولیا و
صالحین انجام پذیرد.

خداوند فرموده است: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ

أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مُحْذُورًا ﴿٥٧﴾ [الإسراء: ٥٧].
 «کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است».

میر سیدعلی حائری طهرانی می‌نویسد:

«أولئك الذين يدعون» کسانی که خدا را می‌خوانند و به وسیله عبادت خداوند و طلب قربت و وسیله می‌نمایند. آنان برتر و نزدیک‌ترند. خداوند این امر را بدان علت ذکر کرده است تا مردم را به پیروی از آنان بخواند و از در پیش گرفتن این روش زشت و قبیح برحذر دارد. پس انسان باید به رحمت پروردگار امیدوار، از عذاب او بیمناک باشد. زیرا باید از عذاب پروردگار پرهیز کرد.^۱

محمد باقر ناصری می‌گوید: یعنی به وسیله انجام عبادات می‌خواهند قرب پروردگار را به دست آورند ... زیرا پیامبران با وجود مراتب عالی و جایگاه ارزشمندشان غیر خدا را پرستش نکردند. پس شما به طریق اولی نباید غیر خدا را پرستش کنید.^۲

ثانیاً: چنانچه انسان مرتکب گناه یا خطایی شود. باید به سوی خداوند باز گردد و توبه نماید و به واسطه‌ای نیاز ندارد تا او را به خداوند نزدیک کند. همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲].

«[آیا بت‌ها بهترند] یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد».

اما کسی که در عبادتش میان خود و خداوند واسطه‌ای قرار می‌دهد و معتقد است که او را به خدا نزدیک و در پیشگاه خداوند برای او شفاعت خواهد کرد، بی‌تردید عبادت او همانند نصاری است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و مادرش، مریم عَلَيْهَا السَّلَام را به

۱- تفسیر مقتنیات الدرر (۶/ ۲۴۶).

۲- مختصر مجمع البیان (۲/ ۲۲۵).

عنوان شفیع در نزد پروردگار قرار می‌دهند. همچنین همانند عبادت اعراب جاهلی خواهد بود که آنان افراد صالح و نیکوکار را می‌پرستیدند و لات و عزی را شفیع و واسطه قرار می‌دادند.

این در حالی است که خداوند می‌فرماید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَتَى يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۗ وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾﴾ [المائدة: ۷۵-۷۶].

«مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند، مادرش، زن بسیار راستگویی بود؛ هر دو، غذا می‌خوردند؛ (با این حال، چگونه دعوی الوهیت مسیح و پرستش مریم را دارید؟! بنگر چگونه نشانه را برای آنها آشکار می‌سازیم! سپس بنگر چگونه از حق بازگردانده می‌شوند! بگو: «آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که مالک سود و زیان شما نیست؟! و خداوند، شنوا و داناست».

عبارت ﴿كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾: «غذا می‌خوردند» حکمت بسیار عظیم و بزرگی را بیان می‌کند و آن اینکه عیسی بن مریم علیه السلام و مادرش غذا می‌خوردند. قصد و مراد خداوند در این آیه بیان نیازمندی و احتیاج آنان به خداوند و اثبات این دو صفت برای آنان است و اینکه دو صفت نیازمندی و احتیاج در ذات خداوند بزرگ وجود ندارد و آن دو بندگان مخلوقی هستند و قادر به جلب منفعت یا دفع ضرر از خود یا دیگران نیستند. به همین دلیل در ادامه آن آیه خداوند بیان می‌فرماید که نفع و زیان به دست خداوند عزوجل است.

ناصر مکارم شیرازی نیز این مطلب را تأیید می‌نماید و می‌نویسد:

کسی که از مادری متولد شده باشد که او را در رحمش حمل کرده باشد و در بسیاری از امور نیازمند باشد، چگونه می‌تواند خدا باشد؟ علاوه بر این با ایمان به

اینکه مادرش صدیقه است، این امر بدان علت است که او نیز به رسالت مسیح علیه السلام ایمان داشت و با او منسجم بود و از او دفاع می‌کرد. به همین دلیل وی نیز یکی از بندگان مقرب خدا بود. پس نباید آنگونه که در میان مسیحیان رواج یافته است که در برابر مجسمه او تا حد عبادت خم می‌شوند، عبادت شود^۱.

محمد جواد مغنیه می‌گوید: مراد از (ما) [در عبادت «ما لا یملک لکم ضراً»] همه آن مخلوقات است که به عنوان معبود قرار داده می‌شوند و در آن عیسی و مریم علیهما السلام و ... و بت‌ها قرار می‌گیرند. اما وجه استدلال این آیه علیه نصاری این است که خداوند معبود تنها کسی است که سود و زیان بندگان در دست اوست. کسی که عاجز باشد محال است بتواند خدایی کند. در انجیل‌ها ذکر شده است که عیسی علیه السلام که مسیحیان ادعای خدایی او را مطرح می‌کنند، مورد اهانت واقع شد، به صلیب کشیده و در پایان پس از اینکه تاج خاردار را بر سرش گذاشتند دفن شد. کسی که قادر به جلب منفعت و سود برای خود و دفع ضرر و زیان از خود نباشد، به طریق اولی نمی‌تواند به دیگران نفعی یا ضرری برساند. فرد عاقل کسی را که چنین وضعیتی داشته باشد پرستش نمی‌کند. ابراهیم علیه السلام به پدرش گفت: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ [مریم: ۴۲]. «ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و اصلاً شر و بلایی را از تو دور نمی‌کند».

یک اعرابی بتی داشت که آن را پرستش و تقدیس می‌کرد. روزی به سوی بتش آمد تا همانند عادت همیشگی‌اش برای آن سجده کند. در نزدیکی بت، روباهی را دید. گمان کرد که روباه آمده است تا به آن تبرک جوید. هنگامی که خواست برای بت سجده کند، مشاهده کرد که بر روی سر بت نجاست روباه قرار دارد. ضمیرش بیدار شد و شروع به کوبیدن و شکستن بت کرد و می‌گفت: آیا چیزی که روباه بر

۱ - تفسیر الأمثل (۴/ ۱۰۵).

سر آن نجاست بریزد خداست. نه بی تردید چنین موجودی خوار و پست است.^۱ ما در مورد پیامبر ﷺ نیز چنین اعتقادی داریم. قریش به سوی او سنگ‌پرانی می‌کردند و او را کاهن، ساحر و دیوانه می‌نامیدند و بر سر مبارکش شکمبه حیوانات می‌ریختند، در جنگ احد شکست خورد. دندان‌ش شکست. فرقه‌ش شکافته شد از سرزمین و خاندانش رانده شد. دشمنانش خواستند او را به قتل برسانند [پس بی تردید چنین کسی نمی‌تواند خدا باشد].

پیامبرانی که قبل از ایشان آمده‌اند همانند ابراهیم، نوح، زکریا، یوسف علیهم‌السلام و ... نیز چنین بودند. آنها نیز در حالی که در قبرهایشان هستند و بودند قادر به جلب منفعت و دفع زیان از مردم نبوده و نیستند. بلکه آنها مأموریت داشتند آنچه را که خداوند مقرر فرموده است از جمله توحید و امور دیگری از عبادات و معاملات به مردم ابلاغ نمایند و کسانی را که با آنها مخالفت می‌کنند از آتش جهنم برحذر دارند و پیروانشان را به بهشتی مژده دهند که عرض آن به اندازه پهنای آسمان‌ها و زمین است.

مصیبت‌هایی که بر سر اهل بیت پیامبر ﷺ آمد بر ضعف آنان و ناتوانی‌شان در دفع آنچه خداوند مقدر کرده بود از خودشان دلالت دارد. زیرا آنها در زمان حیاتشان قادر به حفظ خودشان از کشته شدن نبودند.

همچنانکه این امر برای امام علی و امام حسین علیهما‌السلام اتفاق افتاد. پس چگونه در زمان وفات و پس از مرگشان قادر به انجام عملی برای دیگران خواهند بود.

به همین دلیل خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتِطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۷]. «و آنهایی را که جز او می‌خوانید، نمی‌توانند یاریتان کنند، و نه (حتی) خودشان را یاری دهند».

همچنین از زبان پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا

۱ - تفسیر الکاشف (3/ 106)، نگا: تفسیر المیزان (6/ 77)، مختصر مجمع البیان (1/ 419).

شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو: «من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند؛) و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند! (و آماده پذیرش حقند)».

محمدجواد مغنیه می‌نویسد: این اعتقاد مسلمانان دربارهٔ پیامبرشان محمد ﷺ اشرف مخلوقات می‌باشد که او قادر به جلب خیر یا دفع ضرر از خود نمی‌باشد. چه رسد به اینکه آن را بتواند برای دیگری انجام دهد. داشتن این عقیده دربارهٔ پیامبر ﷺ نتیجه قطعی ایمان به توحید است ... اما وظیفه پیامبر ﷺ در سه امر زیر منحصر می‌گردد:

تبلیغ رسالت پروردگار در میان مردم، بیم دادن کسانی که از فرمان خداوند سرپیچی می‌کنند به عذاب، و مژده دادن به کسی که از او پیروی می‌کند به پاداش خداوند. اما علم غیب و رساندن نفع و ضرر فقط در اختیار خداوند است.^۱

بلکه حتی پیامبر ﷺ از اینکه به صورت مستقل از خداوند و بدون اذن او قدرت رساندن نفع یا ضرر یا هدایت مردم داشته باشد، تبرّی می‌جست. خداوند از زبان پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ [الجن: ۲۱].

«بگو: من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم».

ابوجعفر طوسی می‌گوید: خداوند به پیامبر ﷺ امر فرموده است که به بندگان خداوند بگوید: ... من نمی‌توانم قدر را از شما دور، و منافع را برای شما جلب نمایم. فقط خداوند بزرگ قادر به انجام آن است. من فقط می‌توانم شما را به سوی

۱ - تفسیرالکاشف (۳/ ۴۳۱)، نگا: من هدی القرآن (۳/ ۵۱۲).

خیر دعوت و به راه راست هدایت کنم. چنانچه آن را قبول کنید به ثواب دست می‌یابید، و در صورتی که آن را ردّ نمایید دچار عذاب و مجازات سنگینی خواهید شد.^۱

سیدمحمد تقی الدین مدرسی می‌نویسد: این امر نهایت خلوص و توحید خداوند و علت تعلق مساجد از سوی پیامبر ﷺ فقط به خداوند است. این آیه به روی آوردن فقط به سوی خداوند تأکید دارد. زیرا فقط اوست که قادر به رساندن نفع و زیان به بندگان است. همچنین مردم را به تکیه بر مواهب و نعمت‌های خداوند برای بشریت و تلاش نفس به عنوان یک روش صحیح و یکی از قسمت‌های راه تأکید دارد.^۲

سؤال (۲): آیات گذشته دربارهٔ کسانی نازل شده است که بت‌ها را می‌پرستیدند. چگونه شما پیامبران و صالحین را همانند بت‌ها می‌دانید؟

جواب: اولاً: قبل از اینکه به این شبهه پاسخ دهیم بهتر است آیات زیر را باهم بخوانیم: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲].

«و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی.»

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [النحل: ۲۰-۲۱].
 «معبودهایی را که غیر از خدا می‌خوانند، چیزی را خلق نمی‌کنند؛ بلکه خودشان هم مخلوقند. آنها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند؛ و نمی‌دانند (عبادت‌کنندگانشان) در چه زمانی محشور می‌شوند.»

۱- تفسیر التبیان (۱۵۷/۱۰)، نگا: مجمع البیان (۳۷۳/۵)، جامع الجوامع (۷۵۹/۴).

۲- تفسیر من هدی القرآن (۴۶۶/۱۶).

بیایید از خودمان پرسیم: آیا سنگ‌ها مردگان را زنده می‌کنند. جواب بدیهی آن است که بگوییم: نه، این بت‌ها فقط مجسمه‌هایی هستند که به شکل افراد نیکوکار ساخته شده‌اند. در این آیه کلمه موصول (الذین) ذکر شده است که همواره موصول خاص به جمع مذكر عاقل است، و هیچ ربطی به جمادات ندارد.

ثانیاً: این آیات درباره عبادت مشرکین و همه کسانی نازل شده است که همانند آنان عمل می‌کنند و در عبادت‌هایشان اشیاء و کسانی از جمله صالحان و اولیاء را واسطه میان خود و خداوند قرار می‌دهند. حال این واسطه قرار دادن به صورت توسّل، استغاثه، شفاعت یا عبادت‌های دیگر باشد و این امر به وسیله بت‌ها، تصاویر، ضریح‌ها و یا آثار آنان انجام شود.

مسیحیان به عیسی و مادرش مریم علیهم‌السلام توسّل می‌جویند و آنها را شفیع خود قرار می‌دهند. مشرکان دوران جاهلیت به لات، عزی، منات و خدایان دیگری از افراد صالح و نیکوکار توسّل می‌جستند و آنها را شفیع قرار می‌دادند.

میر سیدعلی طهرانی می‌نویسد: زمانی که مشرکان بهانه می‌آوردند و می‌گفتند: ما این بت‌ها را با این اعتقاد که آنها خدایان مستقلی هستند نمی‌پرستیم. بلکه بدان علت آنها را پرستش می‌کنیم که آنها مجسمه‌هایی از افرادی هستند که در پیشگاه خداوند مقرب بوده‌اند بنابراین ما آنها را برای شفاعت می‌پرستیم.^۱

همچنانکه در دوران معاصر ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که براساس روش این مخالفان حرکت کرده‌اند آنها به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان اهل بیت علیهم‌السلام و اولیا و نیکوکاران دیگر متوسّل می‌شوند. حال آنکه مسأله یکی است.

سؤال (۴): اولیاء و نیکوکاران در قبرهایشان همانند جمادات نیستند بلکه آنها زنده‌اند و سخنان ما را می‌شنوند و از آنچه در میان مردم می‌گذرد اطلاع دارند. چنانکه خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ

۱ - تفسیر مقتنیات الدرر (۲۱۷/۹) و نگا: تفسیر الجدید (۱۷۱/۶).

أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾ [آل عمران: ۱۶۹].

«ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

همچنین از پیامبر ﷺ روایت شده است که ایشان در حالی که در قبرشان هستند جواب سلام کسانی را که به او سلام می‌کنند، می‌دهند.

به همین دلیل ما به ضریح و قبور اولیاء و صالحین روی می‌آوریم و از آنها یاری می‌طلبیم تا برای ما واسطه بشوند و ما را در پیشگاه خداوند - تعالی - برای رفع نیازهایمان در دنیا و آخرت از قبیل نفع، ضرر، روزی و شفا نزدیک کنند.

جواب: این سؤال سخن حقی است که باطل از آن اراده می‌شود، و می‌خواهند از آن برداشت غلطی بکنند، و برای بیان دوری آن از اثبات حقیقت به امور زیر توجه نمایید.

اولاً: استدلال به این آیه برای اثبات اینکه مردگان می‌شنوند و آنچه را که در میان مردم روی می‌دهد، می‌دانند، باطل است و اصلاً حقیقت ندارد.

بلکه شهدا و صالحان زندگی برزخی غیبی دارند که ما چگونگی آن را نمی‌دانیم. آنان در میان نعمت‌هایی هستند که خداوند به آنها ارزانی داشته است.

ناصر مکارم شیرازی درباره زندگی شهدا می‌نویسد: منظور از زندگی در این آیه همان زندگی برزخی در جهان پس از مرگ است نه زندگی جسمانی. علیرغم اینکه زندگی برزخی فقط به شهدا اختصاص ندارد و بسیاری از مردم نیز دارای زندگی برزخی هستند، اما زندگی برزخی شهدا از نوع بسیار رفیع آن است.^۱

حاج سلطان جناب‌دی نیز می‌نویسد: زندگی شهدا از زندگی این دنیا کامل‌تر، برتر و عالی‌تر است و آنان در پیشگاه پروردگارشان در زندگی مناسب مقامشان روزی داده می‌شوند.^۲

۱- تفسیرالأمثل (۲/ ۶۰۵).

۲- تفسیر بیان السعادة (۱/ ۳۱۳).

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی درباره شهید فرمودند: «وَجَعَلَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي حَوَاصِلِ مَنْ طِيرَ خَضِرُ تَسْرَحُ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَيَأْكُلُ مِنْ ثَمَارِهَا وَتَأْوِي إِلَى الْقَنَادِيلِ مِنْ ذَهَبٍ مَعْلُقَةٍ بِالْعَرْشِ»: «خداوند روح او را در سینه پرنده سبز رنگی قرار می‌دهد که به هر جا که بخواهد پرواز می‌کند. این پرنده از میوه‌های بهشت می‌خورد و در قندیل‌های طلایی آویزان شده از عرش مسکن می‌گزیند»^۱.

زمانی که انسان از دنیا برود و بمیرد اعمال او قطع می‌شود و سرنوشت او در قبر یا نعمت داده شده است، یا در عذاب خواهد بود. پس او در هر دو حال نتیجه اعمال این دنیایش را به صورت نعمت یا عذاب می‌بیند یا همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده‌اند، به وسیله ثواب اعمالی که بدو می‌رسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ، أَوْ عِلْمٌ كَانَ لِلنَّاسِ فَانْتَفَعُوا بِهِ، أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ»: «هرگاه انسان از دنیا می‌رود عمل او از وی جدا و قطع می‌شود به جز از سه راه: صدقه جاریه، علمی که آن را به مردم آموخته باشد و از آن استفاده کرده باشند، یا فرزند نیکوکاری که برای او دعا کند»^۲.

ثانیاً: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله ما را می‌شنود و این امر جزو امور مختص به آن حضرت صلی الله علیه و آله است و کسی جز ایشان این ویژگی را ندارد. زیرا این امر به وسیله نصوص شرعی ثابت شده است که کسی را نمی‌توان با ایشان مقایسه کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «لَا تَتَخَذُوا قَبْرِي مَسْجِداً وَلَا يُبَوِّئُكُمْ قُبُوراً وَصَلُّوا عَلَيَّ حَيْثُمَا كُنْتُمْ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ وَسَلَامَكُمْ يَبْلُغُنِي»: «قبر مرا تبدیل به مسجد نکنید و خانه‌هایتان را به قبر تبدیل ننمایید. در هر

۱- تفسیر نورالثقلین (۱/ 409). نگا: مستدرک الوسائل: (۱۱/ 10)، بحار الأنوار (۹۷/ 12).

۲- شرح نهج البلاغة (۲۰/ 258)، بحار الأنوار (۲/ 23)، عوالی اللآلی (۱/ ۹۷).

جا که بودید بر من درود و سلام بفرستید که بی‌تردید سلام و درود شما به من خواهد رسید»^۱.

ثالثاً: اما اینکه آنها ادعا می‌کنند که با این هدف به مرقد اولیا و صالحان می‌روند و از آنان می‌خواهند در پیشگاه خداوند بر ایشان واسطه شوند تا نیازهایشان برطرف شود، این امر شرک به خداوند به حساب می‌آید. زیرا اهل بیت علیهم‌السلام سخن آنان را نمی‌شنوند، و به طریق اولی پاسخ نمی‌دهند. بلکه آنها همچنانکه گرگ از خون یوسف علیه‌السلام، مبرا بود. از این افراد و کسانی که بدانها توسل می‌جویند، اعلان براءت می‌کنند. چنانکه در نص صحیح آمده است، آنها و همچنین قبل از آنها - رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم - بهترین الگو و اسوه برای ما هستند.

چنانکه خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ﴾ [الأحقاف: ۵].

«چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید (زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود مانند: مردگان، بتها، درختان، چه رسد به این که به خواننده خویش سودی را جلب، یا ضرری را از وی دفع نماید) نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتی از دعایشان (کاملاً) بی‌خبرند (و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود!)».

مولی محسن کاشانی می‌نویسد: این امر انکار آن است که فردی از مشرکان گمراه‌تر باشد. زیرا آنان عبادت خداوند شنوا، پاسخ‌دهنده توانا و بسیار آگاه را رها کرده‌اند و کسانی را عبادت می‌کنند که نه تنها از نهان‌های آنان اطلاعی ندارند و مصالح آنان را تا روز قیامت نمی‌توانند حفظ نمایند، بلکه حتی اگر دعای آنها را بشنوند نمی‌توانند آن را پاسخ دهند، و آنان از دعای آنان اطلاعی ندارند. زیرا آنها یا جمادات هستند یا بندگانی که تسخیر شده‌اند و به امور خودشان مشغول هستند.^۲

۱- بحار الأنوار (۸۰/۳۲۴)، مستدرک الوسائل (۳/۳۴۳)، کنز الفوائد (۲/۱۵۲).

۲- تفسیر الصافی (۵/۱۱)، نگا: کنز الدقائق (۱۲/۱۷۱)، الجوهر الثمین (۶/۷).

سید محمد تقی مدرسی می نویسد: بدین ترتیب آنها به عنوان شریک خداوند قرار داده می شوند. چنانچه انسان تا روز قیامت آنها را بخواند بی تردید پاسخ او را نمی دهند. بلکه آنها از شنیدن دعای او غافل هستند و به جای توجه به امور کسانی که آنها را می خوانند به امور خاص خودشان مشغول هستند. حال خواه این شریکان سنگی باشند یا مردگانی که مشرکان آنها را شریک خداوند قرار می دادند و گمان می کردند در روز قیامت برای آنها شفاعت می کنند، یا بت های انسانی که در مقابل خداوند پرستش می شوند. هر کدام از آنها به اموری مشغول هستند که مانع پرداختن آنها به دعاوی دعاکنندگان می شود. سنگ ها اصلاً جان و بیداری و هوشیاری ندارند و مردگان هم براساس اعمالشان در پیشگاه خداوند بدانها جزا و پاداش داده می شوند^۱.

باید به یاد داشته باشیم که در روز قیامت ادعاهای باطل از سخنان حقیقی مشخص می شود و آن زمانی است که هر مخلوقی آتش و حساب را می بیند.

خداوند می فرماید: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾^(۱۳۱) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿۱۳۲﴾ [البقرة: ۱۶۶-۱۶۷]. «در آن هنگام، رهبران (گمراه و گمراه کننده) از پیروان خود، بیزاری می جویند؛ و کیفر خدا را مشاهده می کنند؛ و دستشان از همه جا کوتاه می شود. و (در این هنگام) پیروان می گویند: «کاش بار دیگر به دنیا برمی گشتیم، تا از آنها (پیشوایان گمراه) بیزاری جویم، آن چنان که آنان (امروز) از ما بیزاری جستند! (آری)، خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد».

همچنین خداوند - تعالی - می فرماید: ﴿وَإِذَا رَءَا الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا

رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾ [النحل: ٨٦].

«و هنگامی که مشرکان معبودهایی را که همتای خدا قرار دادند می بینند، می گویند: «پروردگارا! اینها همتایانی هستند که ما به جای تو، آنها را می خواندیم! در این هنگام، معبودان به آنها می گویند: «شما دروغگو هستید! (شما هوای نفس خود را پرستش می کردید!)». گویی بدانها پاسخ داده می شود.

خداوند می فرماید: ﴿وَأَنْذَرُكُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِينَ مَاءٍ لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ﴾ [غافر: ١٨].

«ای پیامبر! و آنها را از روز نزدیک بترسان، هنگامی که از شدت وحشت دلها به گلوگاه می رسد و تمامی وجود آنها مملو از اندوه می گردد؛ برای ستمکاران دوستی وجود ندارد، و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود».

خداوند تعالی درباره عیسی علیه السلام می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتُ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ [المائدة: ١١٦].

«و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: «آیا تو به مردم گفתי که من و مادرم را بعنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! بیقین تو از تمام اسرار و پنهانیها باخبری».

عیسی علیه السلام با اعلان برائت خود از این سخن فرمود: ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: ١١٧].

«من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آنها نگفتم؛ (به آنها گفتم:)

خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست! و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواهمشان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی؛ و تو بر هر چیز، گواهی.»

یعنی من جز آنچه را که در مدت زندگی‌ام با آنان دیده‌ام علمی ندارم و درباره آنچه در غیبت من روی می‌دهد چیزی نمی‌دانم؛

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرْكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾ [فاطر: ۱۴].
 «اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می‌شوند، و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی‌سازد.»

سید محمدتقی مدرسی می‌گوید: چگونه ممکن است که آنها نجوا یا سخنان سری و پنهانی شما را بشنوند یا قادر به شنیدن دعای شما در تاریکی‌ها باشند؟ با فرض محال اینکه آنها بتوانند آن را بشنوند، هرگز قادر به پاسخ دادن به شما نخواهند بود. زیرا آنها قادر به دفع ضرر از خود نیستند. پس چگونه می‌توانند برای شما کسب منفعت کنند؟ ﴿وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرْكُمْ﴾: «در روز قیامت شرک‌ورزی شما را انکار می‌کنند.» یعنی بی‌تردید فرشتگان و پیامبرانی چون عیسی علیه السلام و اولیای نیکوکار و صالح شرک‌ورزی آنان را انکار می‌نمایند. ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾: «هیچ کس همانند [خداوند] آگاه [از احوال آخرت تو را از چنین اموری به شیوه یقینی و قطعی] تو را آگاه نمی‌کند.» خبیر آن کسی است که به امر احاطه و اطلاع کامل دارد و ابعاد مسأله را می‌داند و چه کسی از خداوند آگاه‌تر است؟ او که علمش همه چیز را شامل می‌شود و در بر می‌گیرد؟^۱

محمدجواد مغنیه می‌نویسد: ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ﴾ «یعنی اگر آنچه

آنها را می‌خوانید مانند سنگ و درخت و ستاره بی‌احساس و غیرعاقل باشند قادر به شنیدن دعای شما نیستند. ﴿وَلَوْ سَمِعُوا﴾ یعنی اگر آن چیزهایی که آنها را در مقابل خداوند و غیر از او می‌خوانید، انسان، جن یا فرشته باشند، ﴿مَا أَسْتَجَابُوا لَكُمْ﴾: نمی‌توانند به شما پاسخ دهند. زیرا آنها قادر به جلب نفع یا دفع ضرر از خودشان هم نیستند. پس چگونه می‌توانند آن را درباره دیگران انجام دهند؟ ﴿وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ﴾: در روز قیامت شرک شما را انکار و تقبیح می‌کنند. از شما براءت می‌جویند و شما را به علت شرک و گمراهی‌تان سرزنش می‌کنند. ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾^(۱۶): و هیچ کسی همانند خداوند آگاه مطلق تو را از امور جهان و همچنین سرنوشت این افرادی که پیامبری تو را دروغ می‌دانستند و گردنکشان و افراد نافرمان دیگر، آگاه نمی‌کند.^۱

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَزَيْلَنَا بَيْنَهُمُ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ﴾^(۱۷) [یونس: ۲۸].

«(به خاطر بیاورید) روزی را که همه آنها را جمع می‌کنیم، سپس به مشرکان می‌گوییم: «شما و معبودهایتان در جای خودتان باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود!)» سپس آنها را از هم جدا می‌سازیم (و از هر یک جداگانه سؤال می‌کنیم). و معبودهایشان (به آنها) می‌گویند: «شما (هرگز) ما را عبادت نمی‌کردید».

محمدحسین فضل‌الله می‌نویسد:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا﴾: روزی که همه انسان‌ها و مخلوقات را گرد هم می‌آوریم. پس هیچکدام از آنها از شرک تخلف نمی‌کنند. ﴿ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ﴾: سپس به کسانی که شرک ورزیده‌اند می‌گوییم شما و معبودهایتان سر جای‌تان بایستید ... حرکت نکنید هر کدام از شما باید در سر جای

خود باقی بماند. هر کدام از آن کسانی که شریک خدا خوانده می‌شدند نیز باید در سر جای خود بمانند و با حقیقت کشنده و تلخی که همه امیدها را بر باد می‌دهد و لرزه بر اندام‌ها می‌اندازد، روبرو شوند. آنها همان کسانی هستند که در عبادت برای خداوند شریک قرار داده‌اند و این شریکان را در مقابل پروردگار و غیر از او پرستش کرده‌اند. آن شریکان نه آنها را می‌شناسند و نه بدانها سود و شفاعتی می‌رسانند ﴿فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ﴾: یعنی رابط‌های میان آنها را از بین بردیم پس هیچ چیزی وجود ندارد که آنها را به هم مرتبط سازد. آنها را بنگر که با حالت انکار و رد عبادت‌های آنان برایشان با هم روبرو می‌شوند تا از مسؤولیت رهایی یابند و عبادتشان برای آنها را انکار کنند. تا مسؤولیت گمراهی و شرک آن مشرکان بر دوش آنان نیفتد و اتهام تشویق و ترغیب، گمراه کردن و نیرنگ متوجه آنان نباشد. آنان با آن مشرکان چه کار می‌کنند؟ ﴿وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ﴾: «شریکانشان می‌گویند شما ما را پرستش نمی‌کردید» زیرا ما شما را بدان سفارش نکرده بودیم تا عمل شما به عنوان خضوع و پیروی از فرمان ما عبادت به شمار آید. ممکن است این امر به صورت کنایه بدان علت بیان شده است که آنها [شریکان] استحقاق عبادت را نداشته‌اند تا با مسؤولیت این امر در پیشگاه پروردگار روبرو نشوند.^۱

بخش سوّم: خطر دچار شرک شدن

توحید خالص پروردگار آن است که برای او شریکی قرار داده نشود. زیرا شرک ظلم و گناه بس بزرگ و امر خطرناکی است. همچنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]. «بی‌تردید شرک ستم بزرگی است». همچنین خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶].

«بی‌تردید خداوند شرک ورزیدن به خود را [از کسی] نمی‌آمرزد و بلکه پایین‌تر از آن را از هر کسی که بخواهد [و صلاح بداند] می‌بخشد.» محمد سبزواری نجفی می‌نویسد: یعنی خداوند بزرگ آمرزنده گناهان است. اما مطلقاً و تحت هیچ شرایطی گناه شرک را مورد عفو قرار نمی‌دهد و حکم فرموده است کسی که شرک بورزد در آتش جاودان خواهد بود. زیرا اثر این گناه هرگز از بین نمی‌رود و شامل عفو نمی‌شود مگر آنکه فرد مشرک توبه نماید و به اسلام باز گردد و به ربوبیت و الوهیت خداوند به تنهایی ایمان بیاورد. در این صورت توبه‌اش باعث می‌شود گناه شرکی که قبلاً می‌ورزیده است از بین برود. ﴿وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾: یعنی هر گناهی پایین‌تر از شرک را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد. و او بدون توبه این گناهان را می‌بخشد ﴿لِمَنْ يَشَاءُ﴾: آن بخشش و عفو برای کسانی است که خودش به فضل و کرم خود از آنها در گذرد و آنها را عفو نماید. زیرا مقتضی این حالت ماندن در وضعیت خوف و رجاست. بنابراین با توبه نکردن نمی‌توان بدان چشم طمع دوخت.^۱

این خطری است که درباره‌ی ایمان و عمل بندگان وجود دارد و هیچ‌کسی از این قاعده استثنا نشده است و چنانچه کسی بدان گناه [شرک] گرفتار شود، بی‌تردید از عذاب در امان نخواهد بود.

۱ - تفسیر الجدید (۲/ ۲۹۷)، نگا: تفسیر جامع الجوامع (۱/ ۲۶۱)، تفسیر الوجیز (۱/ ۳۱۸).

این امری است که در آیه زیر بدان اشاره شده است که خداوند خطاب به پیامبرش محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵].

«به تو و به یکایک پیامبران، پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت [باطل و بی‌پاداش می‌گردد و] هیچ و نابود می‌شود و در این صورت بی‌تردید از زیانکاران خواهی بود».

سیدمحمد حسینی شیرازی می‌گوید:

خداوند بر مسأله توحید تأکید فراوانی کرده است تا جایی که هر کسی که شرک بورزد، اعمال او بی‌ارزش و پوچ می‌شود حتی اگر آن فرد پیامبر باشد ... ای پیامبر به تو و پیامبرانی که پیش از تو آمده‌اند وحی شده است چنانچه به خداوند شرک بورزی و همراه با او کس دیگری را بخوانی و مورد ندا قرار دهی، بی‌تردید اعمال نیک تو از بین می‌رود. احباط عمل به معنی باطل شدن و بی‌ثواب بودن آن است. یعنی اگر شرک بورزی در مقابل اعمال نیکت هیچ پاداشی نمی‌گیری، و هرگاه که شرک بورزی از جمله کسانی خواهی بود که زیان خواهند دید. کسانی که خودشان، خانواده‌شان و دنیا و آخرت را از دست داده‌اند. اینکه رسول اکرم ﷺ و پیامبران دیگر این گونه مورد خطاب قرار گرفته‌اند بدان علت است تا مردم آگاه شوند که این امر حتی در مورد برترین فرد از میان مردم هم انجام می‌شود و هیچ گونه عفو و بخششی برای آنها وجود ندارد^۱.

ابراهیم علیهِ السلام نیز این امر را به مردم تذکر می‌داد. وی نگران بود مبدا خودش و فرزندش دچار شرک شوند. خداوند فرموده است: ﴿وَأَجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ إِلَّا صَنَامَ

﴿۳۵﴾ [ابراهیم: ۳۵]. «و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار».

همچنین محمد ﷺ نگران امتش بود که مبدا به شرک مبتلا شوند.

مجلسی در بحارالأنوار روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ! قِيلَ: وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ: «ترسناک‌ترین چیزی که من می‌ترسم شما بدان گرفتار شوید، شرک اصغر می‌باشد. گفته شد: شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا»^۱.

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «الموجبتان: مَنْ مَاتَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ مَاتَ يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً يَدْخُلُ النَّارَ»: «دو امر حتمی هستند: کسی که از دنیا برود در حالی که شهادت می‌دهد که هیچ خدایی بحق جز الله نیست و او تنها و بی‌شریک است، وارد بهشت می‌شود، و فردی در حالی که به خداوند شرک می‌ورزد از دنیا برود وارد آتش جهنم می‌شود»^۲.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به روایت از اجداد بزرگوارش علیهم السلام روایت شده است که فرمودند: پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةٌ عَظِيمَةٌ كَرِيمَةٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ قَالَهَا خَلَصَ اسْتَوْجِبَ الْجَنَّةَ وَمَنْ قَالَهَا كَاذِباً عَصَمَتْ مَالَهُ وَدَمُهُ وَكَانَ مَصِيرُهُ إِلَى النَّارِ»: «عبارت لا اله الا الله در پیشگاه خداوند کلام عظیم و بسیار ارزشمندی است. کسی که خالصانه آن را بگوید، بهشت برای او واجب می‌شود. کسی که به دروغ آن را بر زبان جاری کند، مال و جاننش را (گفتن این کلمه) حفظ کرده و سرنوشت او به سوی آتش خواهد بود»^۳.

مجلسی در شرح عبارت «وَمَنْ قَالَهَا كَاذِباً» می‌نویسد: یعنی در خبر دادن از اعتراف به آن و تصدیق آن دروغ بگوید ...»^۴.

به همین دلیل خداوند بیان فرموده‌اند که گناه شرک را بدون توبه نخواهد بخشید. این امر میزان خطرناک بودن آن را بیان می‌کند. اگر فردی در حالی که از

۱- بحارالأنوار (266/72).

۲- بحارالأنوار (5/3).

۳- بحارالأنوار (5/3).

۴- بحارالأنوار (5/3).

دنیا می‌رود مشرک باشد، - پناه بر خدا - دچار زیان شدید شده است. به همین دلیل پیامبران و ائمه علیهم‌السلام مردم را از آن برحذر می‌داشته‌اند و افتادن در دام آن را موجب وارد شدن در آتش جهنم دانسته‌اند که چه بد سرنوشتی است. آنان مردم را به توحید خالص برای پروردگار دستور داده‌اند. این همان راه کسب رضایت پروردگار و دخول در بهشت است.

از آنجا که اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردم را از وقوع در شرک به پروردگار - حتی اگر در نظر عوام مردم کوچک و کم‌اهمیت جلوه کند - برحذر می‌داشتند. این امری است که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از آن بیم داشت. همچنانکه از ایشان روایت شده است که زمانی که وضو می‌گرفت از کسی کمک نمی‌گرفت تا بر او آب بریزد. به او گفته شد: یا امیرالمؤمنین، چرا کسی را نمی‌خوانی تا بر شما آب بریزد؟ فرمود: دوست ندارم در نمازم کسی را شریک قرار دهم.^۱

به همین دلیل پس از آنکه خطر وقوع شرک را بیان کردیم بعضی از اعتقادات و عباداتی را که گروهی از مردم در انجام آن دچار انحراف شده‌اند ذکر می‌نماییم. از خداوند عزوجل می‌خواهم این کتاب هدایت و دلیلی برای ما باشد، نه شاهی علیه ما.

بخش چهارم: نمونه‌هایی از وقوع شرک در میان مردم

۱- تصاویر و مجسمه‌ها

از جمله راه‌های خطرناکی که به شرک منتهی می‌شود و به عنوان یکی از امور بسیار مهمی که خداوند از آن نهی کرده است به شمار می‌آید ساختن مجسمه (و عکسبرداری و نقاشی) است. علت این امر آن است که عمل مجسمه‌ساز (و عکسبردار و نقاش) شبیه آفرینش خداوند است.

نوری طبرسی از کتاب (لب الألباب) روایت می‌کند: از میان آتش، گردنی برافراشته می‌شود. گفته می‌شود: کجاست آن کسی که به خداوند دروغ بسته است؟ کسی که خداوند را خوار و کوچک شمرده است کجاست؟ آنکه با خداوند دشمنی کرده است کجاست؟ سؤال می‌شود: این سه دسته چه کسانی هستند؟ در جواب گفته می‌شود: کسی که ساحری نموده است به خداوند دروغ بسته است. کسی که مجسمه ساخته است با خداوند دشمنی کرده است، و کسی که ریا نموده است، خداوند را خوار و کوچک دانسته است.^۱

منظور از مجسمه و تصویری که پیامبر ﷺ مردم را از انجام آن نهی کرده‌اند، مجسمه جانداران به ویژه افراد بزرگ بشریت مانند پیامبران، اولیا، دانشمندان و ... می‌باشد. یا تصویری که بر روی لباس نقش می‌بندد. خواه این تصویر بر روی صفحه یا ورقه یا دیواری کشیده شده باشد. همه اینها حرام هستند. زیرا یکی از راه‌های ختم‌شونده به شرک و فساد عقیده در میان مردم است. همچنین باید گفت که اولین شرکی که در زمین به علت ساختن و نصب مجسمه و عکس روی داد.

در روایتی به نقل از امام محمدباقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: اولین کسی که مجسمه آدم علیه السلام را ساخت تا مردم را بدان فریب دهد و آنها را از عبادت خداوند منحرف سازد، ابلیس بود. سپس مجسمه (وَدّ)، (سواع)، (یغوث) و (یعوق) را ساخت.

۱- مستدرک الوسائل (3/ 454)، (13/ 110).

تا اینکه خداوند ادریس علیه السلام را به پیامبری مبعوث کرد. ایشان مردم را از بت پرستی برحذر داشت و آنها را از این کار منع کرد.^۱

به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه و آله مجسمه سازان و عکسبرداران را لعن نموده و فرموده‌اند که آنها در روز قیامت بیش از همه مردم عذاب می‌بینند و همچنین دستور داده‌اند مجسمه‌ها را بشکنند و تصاویر را پاک و محو کنند. همچنین از ایشان نقل شده است که فرشتگان وارد منزلی که در آن تصویری باشد، نمی‌شوند. علت همه این امور فساد و خطر شدید آن برای اعتقادات مردم است.

اما امروزه ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که تصاویر پیامبران، اولیا، علما و دیگران را در مساجد، مجالس ذکر و خانه‌ها و اماکن دیگر آویزان می‌کنند. یا عکس پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاکش و تصویر نوح علیه السلام و سلیمان علیه السلام و ... را نصب می‌نمایند و با این کار ناآگاهانه از روش غیرمسلمانان از قبیل مشرکان و مسیحیان پیروی می‌کنند.

نوری طبرسی به نقل از کتاب (عوالی اللالی) می‌نویسد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَهْلَ هَذِهِ الصُّورِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُقَالُ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». «سازندگان این مجسمه‌ها و تصاویر در روز قیامت عذاب داده می‌شوند. پس بدانها گفته می‌شود: آنچه را که آفریده‌اید زنده کنید».^۲

مجلسی در بحار الأنوار روایت می‌کند که فردی به ابن عباس رضی الله عنه گفت: من این مجسمه‌ها و عکسها را می‌سازم. پس درباره این امر برای من حکم صادر کن و فتوا بده. ابن عباس رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «كُلُّ مَصُورٍ فِي النَّارِ، يُجْعَلُ لَهُ لِكُلِّ صُورَةٍ صَوْرَةٌ نَفْسًا فَتُعَذِّبُهُ فِي جَهَنَّمَ». «جای هر مجسمه‌ساز و عکسبردار در آتش است. خداوند در مقابل هر مجسمه‌ای و عکسی که می‌سازد

۱- نگا: قصص الأنبياء (۶۷).

۲- مستدرک الوسائل (۱۳/۲۱۰).

برای او نفس [و روحی] قرار می‌دهد و آن را در جهنم عذاب می‌دهد»^۱.
ابن بابویه قمی در کتاب «من لا یحضره الفقیه» بابی را تحت عنوان «ذکر جمل من مناهي النبي ﷺ» آورده است. سپس می‌نویسد: «ونهی عن التصاویر»: پیامبر ﷺ از مجسمه‌سازی و رسم و کشیدن تصویر نهی فرمود. آنگاه در ذیل آن بخش این حدیث را ذکر می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةَ كَلَفَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفَخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ»: «هر کسی که مجسمه‌ای را بسازد و تصویری بکشد در روز قیامت خداوند او را وادار می‌کند که در آن روح بدمد. اما او هرگز قادر به این کار نخواهد بود»^۲.

از امام محمدباقر ﷺ روایت شده است که فرمود: کسانی که خدا و پیامبر ﷺ را اذیت می‌کنند همان مجسمه‌سازان و صورت‌گرانند که در روز قیامت آنها مجبور می‌شوند که در آن مجسمه‌ها روح بدمند^۳.

از امام صادق ﷺ روایت شده است که به روایت از پدرانش می‌فرماید: امیرالمؤمنین فرمود: از ساختن مجسمه و تصویر جداً پرهیز کنید. زیرا در روز قیامت در برابر آن مسؤول خواهید بود و از شما به خاطر انجام آن بازخواست می‌شود^۴.

از محمد بن مروان روایت شده است که امام جعفر صادق ﷺ فرمود: سه نفر در روز قیامت عذاب داده می‌شوند: کسی که مجسمه حیوانی را بسازد، شکنجه می‌شود تا روح در آن بدمد. اما او هرگز قادر به این کار نخواهد بود^۵.

این امری است که پیامبر ﷺ یارانش به ویژه امام علی ﷺ را بدان سفارش

۱- بحار الأنوار (۸۰/۲۴۵).

۲- من لا یحضره الفقیه (۴/۵)، نگا: وسائل الشیعة (۱۷/۲۹۷)، بحار الأنوار (۸۰/۲۴۴)، مجموعة ورام (۲/۲۵۶).

۳- وسائل الشیعة (۵/۳۰۷)، بحار الأنوار (۷۶/۲۸۷)، المحاسن (۲/۶۱۶).

۴- مستدرک الوسائل (۱۳/۲۱۰).

۵- الخصال (۱/۱۰۸)، ثواب الأعمال (۲۲۳)، وسائل الشیعة (۱۷/۲۹۷)، بحار الأنوار (۷۳/۳۵۰).

می‌کرد.

از امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به مدینه فرستاد و فرمود: «هر تصویر و مجسمه‌ای را که در آن دیدی آن را از بین ببر. هر قبر [مرتفعی] را دیدی آن را با خاک یکسان کن و به هر سگی که برخورد کردی، آن را بکش»^۱.

ممکن است بگویند: این نهی صریح پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ساختن مجسمه است و شامل تصاویر و عکس نمی‌شود که بر روی دیوار یا پارچه نقش می‌بندد. پس چرا در این باره بر مردم سخت می‌گیرید؟

جواب این امر مواردی از نهی امامان اهل بیت علیهم السلام را ذکر می‌کنیم. از آن جمله:

از جراح مدائنی روایت شده است که امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: بر روی قبرها بنا نسازید و روی سقف خانه‌ها تصاویر نکشید. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این امر را ناپسند می‌دانست^۲.

بدیهی است که نمی‌توان مجسمه‌ها را روی سقف خانه گذاشت یا از آن آویزان کرد. بلکه از کشیدن تصویر روی آن نهی شده است.

در اخبار صحیح از تصویر کشیدن به ویژه بر روی پرده‌ها به صراحت نهی شده است. روایت شده است که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله پرده‌ای را می‌دید که دارای تصاویری بود دستور می‌داد سر آن تصاویر قطع شود^۳.

این امر زیان‌های فراوان و خطرناکی دارد و آن بی‌برکت شدن خانه در اثر دوری فرشتگان از تصاویر است.

۱- وسائل الشیعة (۵۶۲/۳).

۲- وسائل الشیعة (۵۶۲/۳).

۳- شرح نهج البلاغة (۲۳۴/۹).

این امر را نوری طبرسی به نقل از «درر الالکی» روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «لا تدخلُ الملائكةُ بیتاً فیهِ صورة ولا کلبٌ ولا جُنُبٌ»: «فرشتگان وارد خانه‌ای نمی‌شوند که در آن تصویر، یا سگ و یا فرد جنبی باشد»^۱.

شاید کسی که دوستدار اهل بیت پیامبر ﷺ است با تفسیر دمیری درباره حدیث فوق اطمینان بیشتری کسب کند وی می‌گوید: «علما درباره وارد نشدن فرشتگان خانه‌ای که در آن سگ یا تصویر باشد، معتقدند که علت دوری آنها از خانه‌ای که در آن تصویر باشد این است که این کار [کشیدن تصاویر] گناه بزرگی است و در آن تشبیه کردن به آفرینش خداوند است و بعضی از آنها به گونه‌ای است که در مقابل خداوند پرستش می‌شوند»^۲.

به علت تأکید ائمه علیهم‌السلام بر توحید و خالصانه عمل کردن برای خداوند، ایشان از نماز خواندن در جایی که در آن تصاویر یا مجسمه‌ای باشد نهی کرده‌اند و این امر در فتاوی ایشان ذکر شده است.

عبدالله بن حسن از پدر بزرگش علی بن جعفر روایت می‌کند که از برادرش امام موسی کاظم علیه‌السلام پرسیدم آیا نماز خواندن در خانه‌ای که در آن تصویر ماهی یا پرنده‌ای و یا مانند آن وجود دارد که اهل خانه بدان مشغول می‌شوند جایز است؟ ایشان فرمودند: نه تا زمانی که سر آن [تصویر] قطع نشود یا از بین نرود، جایز نیست. و چنانچه در این مکان نماز بخواند، نیازی به دوباره خواندن آن نیست. از ایشان درباره نماز خواندن در اتاق یا خانه‌ای که در آن مجسمه‌ای باشد سؤال کردم. ایشان فرمود: در صورتی که آن مجسمه‌ها در جلوی نمازگزار باشند نباید در آن اتاق نماز بخواند. مگر آنکه چاره‌ای نداشته باشد پس باید سر آنها را قطع کند. در غیر این صورت نباید در آنجا نماز بخواند»^۳.

۱- مستدرک الوسائل (3/ 453).

۲- نگا: بحار الأنوار (62/ 54).

۳- بحار الأنوار (80/ 288).

از حسن به روایت از جدش علی بن جعفر آمده است که از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره اینکه آیا نماز خواندن در مسجدی که در آن تصاویر و مجسمه‌هایی وجود دارد صحیح است؟ فرمود: باید سر مجسمه‌ها شکسته و سر تصاویر پاک شود. در این صورت نماز خواندن در آن اشکالی ندارد.^۱

از ابی بصیر روایت شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما بالش‌هایی را پهن می‌کنیم که بر روی آن تصاویری وجود دارد و ما از آن استفاده می‌کنیم حکم آنها چیست؟ فرمود: از آنجا که پهن می‌شوند و لگدمال می‌شوند اشکالی ندارد. اما چنانچه بر روی دیوار یا تخت نصب شوند، اشکال دارد.^۲

خداوند به امام جعفر صادق علیه السلام پاداش فراوان بدهد. چه جواب زیبایی به این سؤال داده‌اند! جوابی که از منبع نبوت سرچشمه می‌گیرد. ایشان بیان فرموده‌اند که هر تصویری که مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرد هیچ اشکالی ندارد. اما هرگاه قصد تعظیم یا بزرگداشت آن تصاویر باشد مانند نصب آنها بر دیوار، این کار حرام و گناه بزرگی است.

از سعد بن اسماعیل به نقل از پدرش روایت شده است که از امام رضا علیه السلام درباره نماز خواندن بر روی فرش که روی آن مجسمه‌هایی قرار دارد پرسیدم. آیا بر روی آن نماز می‌خواند یا نه؟ امام فرمود: به خدا قسم من آن را زشت می‌پندارم. روایت شده است که فردی بر فرد دیگری وارد شد در حالی که در کنار او فرش بود که روی آن مجسمه‌ای قرار داشت. آن مرد پرسید: آیا در اینجا مجسمه‌سازی یافت می‌شود؟ آن فرد در پاسخ گفت: نه در اینجا نماز نخوان.^۳

همه احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره این موضوع مهم فقط برای جلوگیری از نفوذ ناآگاهانه شرک در میان مسلمانان از طریق تعظیم و غلو می‌باشد، همانگونه که برای

۱- وسائل الشیعة (5/ 172).

۲- وسائل الشیعة (12/ 220).

۳- وسائل الشیعة (3/ 462).

امت‌های دیگر این اتفاق افتاد.

۲- غلو کردن درباره افراد صالح و نیکوکار

از جمله اموری که از کوتاهی و سستی در زمینه توحید به وجود می‌آید، افراط و غلو درباره افراد نیکوکار می‌باشد. این امر یکی از زشت‌ترین و خطرناک‌ترین اموری است که بنای توحید را در هم می‌کوبد و ممکن است این امر به هر نوع شرک و شری ختم شود.

غلو: به معنای از حد گذشتن است. گویی برای افراد صالح یکی از امور و حقوق مخصوص به پروردگار را قرار دهد. از جمله اموری که فقط مختص پروردگار است و هیچ‌کس در آن شریک نیست و آن صفات را ندارد، کمال مطلق، غنای مطلق و تصرف مطلق در همه جنبه‌هاست و اینکه جز او هیچ کس شایسته عبادت و خدایی نیست.

کسی که درباره یکی از مخلوقات خداوند غلو کند تا جایی که در یکی از امور فوق سهمی برای او قائل باشد در حقیقت به وسیله آن امر، آن مخلوق را با خداوند یکسان دانسته است و این امر بزرگترین نوع شرک است.

کسی که یکی از افراد نیکوکار را مدح و ستایش کند و مقام او را به بیش از آنچه خداوند بر آن دلیل نازل فرموده بالا ببرد، بی‌تردید درباره آن فرد غلو کرده است و این امر به شرک و انهدام بنیان دین منتهی می‌شود.

پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخَذَنِي نَبِيًّا»: «مقام مرا بیش از آنچه حق من است بالا نبرید زیرا خداوند قبل از آنکه مرا پیامبری قرار داده باشد، مرا بنده خود آفریده است»^۱.

مردم در تعامل با افراد نیکوکار سه دسته‌اند:

اهل جفا: کسانی که حقوق آنها را رعایت نمی‌کنند و آنها را آنگونه که شایسته است دوست نمی‌دارند و به دوستی و به آنها احترام نمی‌گذارند و تکریم نمی‌کنند.

۱- نوادر الراوندی (۱۶).

اهل غلو: کسانی که آنها را دارای مقامی بالاتر از آنچه خداوند برای آنها قرار داده می‌خوانند.

اهل حق: کسانی که آنها را دوست دارند و با آنها دوستی می‌کنند و حق واقعی و شایسته آنها را به جا می‌آورند. اما درباره آنها غلو و ادعای عصمت نمی‌کنند. صالحان کسانی هستند که از اینکه حقی از حقوق خاص پروردگار را به خود اختصاص دهند خودداری می‌کنند. خداوند - تعالی - از زبان عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿سُبْحَنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ﴾ [المائدة: ۱۱۶]. «عیسی علیه السلام گفت: تو را از آن پاک و منزّه می‌دانم که دارای شریک باشی. شایسته من نیست که چیزی را بگویم [و بخواهم که وظیفه و حق من نیست]. این امری است که اهل بیت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بدان اعتقاد داشته و براساس آن عمل کرده‌اند.

نمونه‌ای در این باره:

مردم درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام به سه دسته تقسیم شده‌اند: گروهی از آنها درباره او غلو کرده و منزلت او را با منزلت پروردگار جهانیان یکی دانسته‌اند. از جمله نمونه‌های غلو آنان درباره آن حضرت می‌توان به امور زیر اشاره کرد: گمان می‌کنند که خداوند ولایت ایشان را بر پیامبران، عرضه کرد. گروهی آن را پذیرفتند و گروهی دیگر از قبول آن سر باز زدند. آن کسانی که این امر را انکار کردند بر مصائب و بلایی مختلف گرفتار شدند. چنانکه آدم علیه السلام دچار معصیت شد، نوح علیه السلام دچار طوفان شد. ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته شد. یوسف علیه السلام به داخل چاه انداخته شد. ایوب علیه السلام دچار بیماری شد. داود علیه السلام به اشتباه افتاد و یونس علیه السلام نیز در شکم ماهی افتاد.^۱

۱- نگا: تفسیر نور الثقلین (۳/ ۴۳۵)، بحار الأنوار (۶۱/ ۵۲)، قصص الأنبياء للجزائری (۴۳۸)، المناقب (۴/ ۱۳۸).

فریبنده‌تر از همه اینها اینکه ادعا می‌کنند که امیرالمؤمنین خود آنها را با اجازه خداوند نجات داد.^۱

کسی که این روایات را می‌خواند به خوبی درمی‌یابد که ذکر نام خداوند در عبادت فقط برای زیبا جلوه دادن آن عبارت قبیح و شنیع است. در غیر این صورت، آنگونه که آنان گمان می‌کنند به امیرالمؤمنین حق تصرف مطلق که از توانایی ذاتی او سرچشمه می‌گیرد داده شده است.

گروهی نیز در بغض و تنفر از ایشان غلو کرده‌اند از جمله آنها خوارج، نواصب و ... می‌باشند. از جمله کسانی که حق و جایگاه ایشان را دربارهٔ محبت و موالاتی که لایق او باشد رعایت کرده‌اند و دربارهٔ ایشان غلو نکرده‌اند، اهل حق می‌باشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام خودشان دربارهٔ خطر غلو کردن به ویژه دربارهٔ ایشان هشدار داده‌اند و فرموده‌اند: دو گروه دربارهٔ من دچار هلاک [و گمراهی] می‌شوند: دوستداری که دربارهٔ من غلو می‌کند، و دشمنی که در عداوت من افراط نماید.^۲

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: به سبب عقیده دربارهٔ من دو گروه هلاک می‌شوند: دوستدار و طرفدار افراطی که حب و عشق من او را به سوی غیر حقیقت بکشاند. دشمن و مخالف افراطی که کینه من او را از حق دور سازد. بهترین مردم دربارهٔ اعتقاد به من آنانی هستند که راه میانه را در پیش می‌گیرند. پس بدان تمسک جوید.^۳

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا خواند و فرمود: «إِنَّ فِيكَ مَثَلًا مِنْ عِيسَى، أَبْغَضْتَهُ يَهُودٌ خَيْرٌ حَتَّى بَهَتُوا أُمَّهُ، وَأَحَبَّتَهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي لَيْسَ لَهُ، أَلَا فَإِنَّهُ يَهْلِكُ فِي اثْنَانِ: مَحَبٌّ مَفْرُطٌ يُفْرُطُ بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَمَبْغُضٌ يَحْمِلُهُ بَغْضِي عَلَى أَنْ يُبْهَتَنِي، أَلَا إِنِّي لَسْتُ بِنَبِيٍّ وَلَا يُوحَى إِلَيَّ، وَلَكِنِّي أَعْمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ

۱- الأنوار النعمانية (31 / 1)، بحار الأنوار (5 / 26).

۲- بحار الأنوار (285 / 25).

۳- شرح نهج البلاغة (112 / 8)، بحار الأنوار (372 / 23).

وسنة نبیه ما استطعت، فما أمرتکم من طاعة الله فحقّ علیکم طاعتي فيما أحببتم أو کرهتکم»: «تو همانند عیسی علیه السلام هستی. یهود خیبر از کینه به دل داشتند به همین دلیل به مادرش بهتان و اتهام زدند. مسیحیان او را دوست داشتند و او را به جایگاهی رساندند که حق و مناسب او نبود. [امام علی فرمود:] بدان که درباره من دو گروه گمراه می‌شوند: دوستدار و طرفدار افراطی که درباره آنچه در من وجود ندارد افراط می‌کند. و مخالف کینه‌توز افراطی که بغض و کینه من او را بدان جهت می‌کشاند که به من اتهام و تهمت وارد سازد. بدانید که من پیامبر نیستم و بر من وحی نازل نمی‌شود. اما من به اندازه‌ای که می‌توانم به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می‌کنم. پس هر آنچه را که از اطاعت پروردگار به شما دستور دادم، [عمل کردن بدان] بر شما واجب می‌شود. خواه آن را دوست داشته باشید یا نپسندید»^۱.

بلکه حتی تهدید او علیه السلام درباره کسانی که در زمینه اعتقاد به ایشان غلو می‌کنند و او را به جایگاهی بالاتر از آنچه حق ایشان است می‌رسانند، شدیدتر می‌شود و می‌فرماید: خدایا من از غالیان مبرا هستم همچنانکه عیسی بن مریم علیه السلام نیز از مسیحیان برائت می‌جست. خدایا آنها را شکست بده و خوار گردان و هیچکدام از آنان را یاری مفرما^۲.

این امری است که امامان دیگر از ائمه اهل بیت علیهم السلام نسبت بدان هوشیاری داشته‌اند و درباره آن تذکر داده‌اند و سخنان ایشان در این باره فراوان است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بدترین مخلوقات خداوند غالیان هستند که عظمت خداوند را کوچک جلوه می‌دهند و ادعای خدایی بندگان خداوند را می‌کنند. به خدا غالیان از یهودیان، مسیحیان، مجوسی‌ان و مشرکان بدترند^۳.

این هشدار جدی از سوی ائمه علیهم السلام ما را به تحقیق و جستجو درباره اساس غلو

۱- بحار الأنوار (317/35)، العمده (211).

۲- بحار الأنوار (284/25)، امالی طوسی (650)، مناقب (1/263).

۳- منبع پیشین.

و منشأ آن وادار می‌کند که امام صادق علیه السلام این امر را بیان فرموده‌اند. از ابان بن عثمان روایت شده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند عبدالله بن سبا را لعنت کند. زیرا او ادعا می‌کرد امیرالمؤمنین خداست. اما به خدا قسم امیرالمؤمنین، بنده‌ای فرمانبردار و مطیع بود. وای بر کسی که بر ما دروغ ببندد. گروهی از مردم درباره ما سخنانی می‌گویند که ما درباره خودمان نمی‌گوییم. ما از آنها به خداوند پناه می‌بریم. ما از اعمال آنها براءت می‌جوئیم و به خدا پناه می‌بریم.^۱

مسأله علاقه شدید بعضی از پیروان ائمه علیهم السلام بدیشان و افراط ناشی از آن، از نظر و عنایت آن بزرگواران به دور نبوده است.

ابن ابی نجران به روایت از عبدالله به نقل از امام صادق علیه السلام ذکر می‌کند که امام فرمود: «ما اهل بیت بسیار راستگو هستیم. اما دروغ‌گوییانی بر ما دروغ می‌بندند و صداقت ما به وسیله نسبت یافتن دروغ‌های آنان به ما از بین می‌رود».^۲

باید همواره به یاد داشته باشیم که امامان اهل بیت به رحمت خداوند امیدوارند و از عذاب او بیمناکند. آنان همواره خداوند را می‌خوانند. آنها بر دیگران هیچ‌گونه برتری ندارند. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: به خدا قسم ما فقط بندگانی هستیم که خداوند ما را آفریده و برگزیده است ما نمی‌توانیم که نفع یا زیان برسانیم. چنانچه لطفی شود از کرم و رحمت اوست، و چنانچه شکنجه شویم به علت گناهانمان است. به خدا ما در برابر خداوند هیچ حجت و برهانی نداریم و در برابر خداوند و در پیشگاه او هیچ مصونیت و براءتی نداریم. ما بی‌تردید می‌میریم و در قبر دفن می‌شویم و در روز قیامت زنده می‌شویم و در محشر می‌ایستیم و از ما بازخواست می‌شود. وای بر آنان! آنها را چه شده است؟ لعنت خداوند بر آنان باد. آنان خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله در قبرش، امیرالمؤمنین، فاطمه، امام حسن، امام حسین،

۱- بحار الأنوار (25/286).

۲- بحار الأنوار (25/287).

امام سجاد و امام باقر - صلوات الله علیهم - را اذیت کردند. من در محضر شما شهادت می‌دهم که من مردی هستم که از نسل رسول الله ﷺ به دنیا آمده‌ام. من از سوی خداوند هیچ برائتی ندارم. چنانچه از او اطاعت کنم به من رحم می‌نماید، و در صورتی که از فرمان او سرپیچی کنم، مرا به وسیله عذاب شدیدی شکنجه خواهد کرد.^۱

۳- غلو درباره قبرها

از جمله مواردی که در زمینه غلو درباره افراد نیکوکار در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی می‌بینیم، ساختن ضریح بر روی قبرها، گچ‌کاری و تبدیل کردن آنها به زیارت‌گاه می‌باشد که به وسیله نذر، ذبح کردن، توسل، طواف دور آن، طلب یاری و کمک و مساعدت از صاحب قبر، تقدیم کردن قربانی، تاج گل، عطرها و صرف اموال بدعت‌های دیگری که همانند عقاید یهودیان و مسیحیان است عبادت می‌شوند، و گمان می‌کنند که این کارها آنها را به خداوند - سبحانه و تعالی - نزدیک می‌کند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا تتخذوا قبری قبله ولا مسجداً؛ فإن الله لعن اليهود حين اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»: «قبر مرا تبدیل به قبله یا مسجد نکنید. زیرا هنگامی که یهودیان قبرهای پیامبران‌شان را تبدیل به مسجد کردند، خداوند آنان را لعن کرد».^۲

از زراره روایت شده است که به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: آیا نماز خواندن در میان قبرها جایز است؟ فرمود: در میان آنها نماز بخوان.^۳ و هیچکدام از

۱- رجال الکشی (۲۲۵ و ۲۲۶).

۲- من لایحضره الفقیه (۱/ ۱۷۸)، وسائل الشیعة (۳/ ۲۳۵)، بحار الأنوار (۲۰/ ۷۹).

۳- نماز خواندن در مقابر بطور کلی صحیح نیست. و این حدیث ضعیف است به این سبب که از زبان خود امام در حدیث بعدی از نماز خواندن مقابر نهی شده است مترجم.

آنها را قبله قرار مده. زیرا رسول خدا ﷺ از این کار نهی کرده و فرموده‌اند: «لا تَتَّخِذُوا قَبْرِیْ قِبْلَةً وَلَا مَسْجِداً، فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَعَنَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»: «قبر مرا تبدیل به قبله و مسجد نکنید. زیرا خداوند کسانی را که قبر پیامبرانشان را به مسجد تبدیل می‌کنند لعن و نفرین کرده است»^۱.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که می‌فرماید: شنیدم که پیامبر ﷺ فرمود: «لا تَتَّخِذُوا قُبُورَکُمْ مَسَاجِدَکُمْ وَلَا بُیُوتَکُمْ قُبُوراً»: «قبرهایتان را به مساجد و خانه‌هایتان را به قبر تبدیل نکنید»^۲. یعنی خانه‌هایتان را مانند قبرها نکنید که در آن نمازهای مستحبی و نوافل خوانده نشود.

در صفحات پیشین نهی و هشدار نسبت به نماز خواندن در قبرستان و ساختن بنا بر روی قبرها و تزئین آنها گذشت.

از علی بن جعفر روایت شده است که از امام موسی کاظم (علیه السلام) درباره ساختن بنا بر روی قبرها و نشستن بر روی آنها سؤال کردم که آیا این کار جایز است یا خیر؟ امام فرمود: ساختن بر روی قبرها، نشستن بر روی آنها، گچ‌کاری و گل‌اندود کردن آنها جایز نیست^۳.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: بر روی قبرها بنا نسازید و روی سقف خانه‌ها تصاویر نکشید. زیرا رسول الله ﷺ از این کار تنفر داشتند^۴.

از امام صادق (علیه السلام) به روایت از پدرانشان روایت شده است که فرمود: پیامبر ﷺ از گچ‌کاری قبرها، نماز خواندن در آنها نهی فرمودند. همچنین ایشان از خواندن نماز در قبرستان، راه‌ها، دره‌ها، آسیاب‌ها، محل بستن شتران و روی

۱- بحار الأنوار (80/313)، علل الشرائع (2/358).

۲- مستدرک الوسائل: (2/379).

۳- الاستبصار (1/217).

۴- وسائل الشیعة (3/210)، تهذیب الأحکام (1/461)، بحار الأنوار (73/159)، المحاسن (2/612).

پشت بام کعبه نهی فرمودند.^۱

از امام جعفر صادق به نقل از پدران بزرگوارشان روایت شده است که پیامبر ﷺ از خوردن طعام با دست چپ، غذا خوردن فرد در حالی که تکیه داده است و گچ کاری قبرها و نماز خواندن در آنها نهی فرموده‌اند.^۲

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر ﷺ مرا برای صاف کردن و تخریب قبرها و شکستن تصویر و مجسمه‌ها فرستاد.^۳

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هفت چیز زیر جزو درآمدهای حرام به شمار می‌آیند: رشوه گرفتن در قضاوت، پاداش کاهن، قیمت سگ و هزینه ساختن بنا بر روی قبر و ...^۴

در بعضی از روایات عوامل منع‌کننده این عمل را ذکر کرده‌اند.

نوری طبرسی به روایت از حلی در کتاب (النهایه) به نقل از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که ایشان از اینکه قبرها گچ کاری شوند یا بر روی آنها بنایی ساخته شود، نهی فرمودند. همچنین از نشستن و نوشتن روی قبرها نهی فرمودند. زیرا این امور جزو زینت‌های دنیاست و مرده نیازی به آنها ندارد.^۵

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همه آنچه غیر از خاک روی قبر مرده قرار داده می‌شود، باعث سنگینی روی مرده می‌شود.^۶

واقعیت امر این است که: امامان اهل بیت علیه السلام در خلال فتاوایشان بر توحید

۱- وسائل الشیعة (5/158)، (3/211).

۲- من لایحضره الفقیه (4/3)، بحار الأنوار (73/328)، الأموال للصدوق (422)، مجموعة ورام (2/256).

۳- الکافی (6/528)، وسائل الشیعة (3/211)، بحار الأنوار (76/286)، المحاسن (2/614).

۴- مستدرک الوسائل (2/347).

۵- مستدرک الوسائل (2/347).

۶- وسائل الشیعة (3/202).

تأکید داشته‌اند نه بر دروغ‌های ساخته شده‌ای که برخلاف قرآن و هدایت آن بزرگواران است و بدیشان نسبت داده می‌شود.

بدین ترتیب پیامبر ﷺ از ساختن بنا روی قبرها و گچ‌کاری آن نهی فرموده‌اند و مردم را به عبادت بی‌واسطه و مستقیم خداوند فرا می‌خواندند. بدین ترتیب ائمه علیهم‌السلام نیز مردم را از این امور نهی می‌کردند و نسبت بدان هشدار می‌دادند.

عجیب اینکه گروهی از مردم برای مشروعیت دادن به طواف قبرها و سفر کردن به قصد زیارت آنها به روایات دروغین و داستان‌های عجیبی متوسل می‌شوند که در حقیقت وهم و سوسه شیطان است. کسی که قبر عالم یا بزرگی همانند امام حسین علیهم‌السلام و دیگران مانند عیدروس و بدوی و ... را بزرگ می‌دارد، به این داستان‌های دروغین یا اوهام و خیال‌های عوام دربارهٔ برکت افراد متوسل می‌شود و کتاب خداوند را به کنار می‌گذارد. خداوند فرموده است: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸].

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

همچنین می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ﴾ [النمل: ۶۲].

«آیا بت‌ها بهترند [یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟!».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَ فَلَمَّا تَجَنَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾ [الإسراء: ۶۷].

«هنگامی که در دریاها ناراحتی‌ها [و مصایب] به شما برسد [و گرفتار طوفان‌ها و امواج سهمگین می‌شوید]، جز او، تمام کسانی را که (برای حل مشکلات خود) می‌خوانید، فراموش می‌کنید؛ اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد [از یکتاپرستی] روی می‌گردانید [و انسان‌های ناتوان و بت‌های بی‌جان را شریک خداوند قرار می‌دهید] و اصولاً انسان بسیار ناسپاس است».

آیا به آن داستان‌هایی که برخلاف قرآن هستند دل ببندیم یا بر سر مسیر هدایت و راه روشنی باشیم که سرور و برگزیده مخلوقات محمد ﷺ براساس آن عمل کرده‌اند و اهل بیتش را بدان می‌خوانده‌اند. اگر حق با آنها نباشد ... پس حق با چه کسی است؟!

۴- دعا و انواع آن

دعا از مهم‌ترین عبادت‌هایی است که انسان را به خدایش نزدیک می‌کند. این امر به هر نوعی که باشد اعم از طلب یاری و کمک یا پناه بردن به خداوند - عزّ وجلّ - باعث قرب الهی می‌شود. زیرا این امر طلب، و امید به ثواب، بیم از عذاب و نیازمندی، و پناه بردن به پروردگار را در خود نهفته دارد. دعا وسیله مظلومان و راهی برای اظهار عجز و ضعف شکست‌خورده‌گان و باعث سعادت در دو دنیاست. کسی که مقداری از دعا را به غیر خدا اختصاص دهد یعنی غیر او را بخواند، در حقیقت شرک ورزیده است.

دعا دارای انواع مختلفی است. از انواع آن دعای حرام و مشروع است، که در زیر به بیان آن می‌پردازیم:

دعای مشروع دو نوع است:

نوع اول: خواندن خداوند و طلب از او در اموری که فقط او قادر به انجام آن است.

خداوند پیامبران علیهم‌السلام را برانگیخته است تا به بشریت خواندن پروردگار به تنهایی و اظهار عجز در برابر او را به مردم بیاموزند. قبل از بعثت، اعراب خدایشان را می‌خواندند. در هنگام دعا میان خودشان و خداوند واسطه‌هایی مانند پیامبران، اولیا، صالحان و ... قرار می‌دادند و معتقد بودند که آنها برایشان شفاعت و آنها را به خداوند نزدیک می‌کنند.

پیامبر ﷺ به عنوان معلمی در میان آنها برانگیخته شد و آنان را به خواندن

خداوند به تنهایی و بدون قرار دادن واسطه و شفیع فراخواند. حال این دعا با هدف استغاثه، طلب کمک یا پناه بردن و ... باشد. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸].

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷].

«هر کس که با خدا، معبود دیگری را به فریاد خواند، بی‌تردید هیچ دلیلی بر حقانیت آن نخواهد داشت، حساب او با خداست بی‌تردید کافران رستگار نمی‌شوند [بلکه مؤمنان رستگار می‌شوند]».

همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۲۰].

«بگو: من تنها پروردگارم را می‌خوانم (و فقط او را عبادت می‌کنم) و هیچ کس را شریک او قرار نمی‌دهم».

همچنین فرموده است: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲].

«آیا بت‌ها بهترند [یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد؟!]

همچنین خداوند فرموده است: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحه: ۵].

«فقط تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌طلبیم».

همچنین خداوند درباره استغاثه و طلب کمک و یاری می‌فرماید: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۹].

«ای مؤمنان به یاد آورید [زمانی را که [در میدان جنگ بدر از شدت ناراحتی] از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می‌نمودید».

خداوند همچنین فرموده است: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ [الفلق: ۱].

«بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم».

پیامبر ﷺ به عبدالله بن عباس رضی الله عنه در حالی که خردسال بود - اصول توحید را یاد داد و فرمود: ای پسر آیا به تو چیزی بیاموزم که در پیشگاه خداوند برای تو سودمند باشد؟ من گفتم: بله. فرمود: حق خداوند را رعایت کن تا تو را حفظ نماید. حق خداوند را رعایت کن و به جا بیاور تا همواره او را در کنار خود بیابی. در حالت خوشی و نعمت خداوند را همواره به یاد داشته باش تا خداوند در هنگام مصائب از تو یاد کند. هرگاه چیزی خواستی [فقط] از خداوند طلب و درخواست کن، و هرگاه درخواست کمک نمودی [فقط] از خداوند یاری و مساعدت بجوی^۱.
نوع دوم: درخواست دعا کردن از فردی که در حال حیات است دربارهٔ اموری که قادر به انجام آن می‌باشد.

از جمله دعاهایی که مباح است این است که فرد از برادر مسلمانش که در حال حیات است بخواهد درباره امور دینی یا دنیوی کاری انجام بدهد که قادر به انجام آن باشد. مثلاً از او بخواهد در نمازش یا هنگام رفتن به حج برای او دعا کند، یا او را از شر جانور درنده‌ای، یا غرق شدن نجات دهد. یا از او برای سوار شدن بر چهارپایش کمک بخواهد، یا از شر آزار دشمنان به او پناه ببرد تا از او دفاع کند و ...

شرع مقدس این امور را جایز دانسته است به چندین شرط که از جمله عبارتند از:

(۱) فرد دعاکننده در حال حیات باشد.

(۲) فرد دعاکننده در آنجا حضور داشته باشد.

(۳) وی قادر به انجام آن عمل باشد و آن کار نیز در حد توان بشر باشد.

خداوند - تعالی - فرموده است: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى

الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲].

«در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی کنید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمگری یاری و پشتیبانی نکنید».

خداوند در قصه موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: ﴿فَاسْتَعِذْهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾ [القصص: ۱۵].

«کسی که از قبیله او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از او [موسی عَلَيْهِ السَّلَام] کمک خواست».

دعای ممنوع

نمونه آن خواندن مخلوق در اموری است که فقط خداوند قادر به انجام آن است. مثلاً فردی که اولیاء و صالحانی را که از دنیا رفته‌اند، یا افراد زنده غایب را می‌خواند و از آنها طلب کمک و مساعدت می‌کند و نیازهای خود از قبیل شفای بیماری، رهایی از مصیبت‌ها و دفع ضرر را از آنها می‌خواهد. این عمل شرک اکبر است.

این امور ترک شده، محال، وهمی یا خیالی نیستند. زیرا ما بسیاری از مردم را مشاهده می‌کنیم که به قصد زیارت قبور اولیاء و صالحین سفر می‌کنند و آنها را می‌خوانند تا آنها را کمک کنند، و معتقدند که آن اموات آنها را برای رفع نیازها، غم‌ها و احزان از ایشان به خداوند نزدیک می‌کنند و با این کار از اعراب جاهلی پیروی می‌کنند. چنانچه می‌دانید آنها در این امر به داستان‌های فراوانی مستمسک می‌شوند و قرآن کلام خداوند را به کنار می‌نهد. بیایید با هم در آیات زیر تأمل کنیم:

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۴].

«آنهايي را که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید)، بندگانِي هم‌چون خود شما هستند؛ آنها را بخوانید، و اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را برآورند)».

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ

يُخْلَقُونَ ﴿٢٠﴾ [النحل: ۲۰].

«معبودهایی را که غیر از خدا می خوانند، چیزی را خلق نمی کنند؛ بلکه خودشان هم مخلوقند».

همچنین خداوند - تعالی - می فرماید: ﴿فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [هود: ۱۰۱].

«معبودهایی که به غیر از خدا می پرستیدند و به فریاد می خواندند کمترین سودی به آنان نرساندند و هیچگونه کمکی نتوانستند بدانها بکنند».

ابوجعفر محمد طوسی می گوید: زیرا آنها آن معبودها را آلهه می دانستند و نیازهایشان را از آنها می خواستند، همچنانکه موحدان نیاز خود را از خداوند می خواهند. و معنای «من دون الله» یعنی کسی یا چیزی که شأن و منزلت آن پایین تر از جایگاه عبادت خداوند باشد. زیرا از لفظ «الأدون» گرفته شده است که به معنی نزدیکتر از جهت پایین بودن می باشد.^۱

همچنین خداوند از زبان پیامبر ﷺ می فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً﴾ [البجن: ۲۲].

«بگو: (اگر من نیز بر خلاف فرمانش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر او حمایت نمی کند، و پناهگاهی جز او نمی یابم».

محمدجواد مغنیه می گوید:

این آیه یکی از دهها آیه ای است که به صراحت و وضوح بیان می کند که اسلام واسطه گری میان بندگان و خدا را رد می کند، و انسان را مستقیماً در برابر پروردگار قرار می دهد، و بنده خداوند را مورد خطاب قرار می دهد، و آنچه را که می خواهد بدو می گوید، و به وسیله انجام دادن اعمال نیک و بدون شفیع و واسطه به خداوند

۱ - تفسیر التبیان (۶/ ۶۲)، تفسیر المیزان (۱۱/ ۳).

نزدیک می‌شود.^۱

زمانی که خداوند آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] را نازل فرمود، پیامبر ﷺ بر روی کوه صفا بالا رفت و خانواده و خویشان را فراخواند و فرمود: «ای بنی عبدالمطلب، ای بنی‌هاشم، ای بنی عبد مناف، ای بنی قصی، خودتان را از خداوند بخرید که من در مقابل خداوند نمی‌توانم برای شما کاری انجام بدهم. ای عباس عموی محمد، ای صفیه عمه محمد، ای فاطمه دختر محمد، سپس هر مرد و زنی را به نام صدا زد».^۲

این هشدار پیامبر ﷺ به خویشاوندان و امتش است که مبدا بعد از وفات، ایشان را معبودی بدانند و او را شفیع قرار دهند. همچنانکه کفار قریش افراد صالح را واسطه و شفیع قرار می‌دانند و مسیحیان، عیسی علیهِ السلام را واسطه میان خودشان و خدا می‌دانستند. به همین دلیل ائمه علیهم السلام تأکید فراوانی بر نصیحت و آموزش خواندن خداوند به یکتایی به مردم داشتند.

از حسن بن مغیره روایت شده است که شنیدم: امام صادق علیهِ السلام می‌فرماید: برتری دعای پس از نماز واجب بر دعای پس از نماز مستحب همانند برتری نماز واجب بر نماز مستحب می‌باشد. سپس فرمود: خداوند را بخوانید و دعا کنید و مگویید که کارمان تمام شد، زیرا دعا همان عبادت است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند».

همچنین می‌فرماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾.

«مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم».

امام فرمود: هرگاه خواستی خداوند را بخوانی، ابتدا او را ستایش کن، پاک و بزرگ و منزّه بدان، لا إله إلا الله، الحمد لله، سبحان الله و ... بگو. بر پیامبر ﷺ صلوات

۱- تفسیر الکاشف (۷/ 441).

۲- ارشاد القلوب (32).

بفرست. سپس آنچه را می‌خواهی از خداوند بخواه به تو داده می‌شود.^۱
 علت اینکه ائمه دوستانشان را به این فرا می‌خواندند که فقط خداوند را بخوانند این است که خواندن خداوند به وسیله دعا در نظر پرودگار بسیار عظیم و بااهمیت است.

از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «الدعاء مخّ العبادة وما من مؤمن يدعو الله إلاّ استجاب له، إمّا أن يجعل له في الدنيا أو يؤجّل له في الآخرة، وإمّا أن يكفر عنه من ذنوبه بقدر ما دعا ما لم يدع بمآثم»:

«دعا کردن مغز عبادت است. هر مؤمنی که خداوند را می‌خواند، دعای او مستجاب می‌شود. خداوند یا در دنیا بدو عطا می‌کند یا در آخرت، و یا اینکه به اندازه‌ای که دعا کرده است از گناهانش می‌آمرزد و مورد عفو قرار می‌دهد. به شرطی که برای امور گناه [و حرام] دعا ننموده باشد».^۲

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «افزعوا إلى الله في حوائجكم والجلؤوا إليه في ملّاتكم وتضرعوا إليه وادعوه، فإنّ الدعاء مخّ العبادة»: «برای رفع نیازهایتان در پیشگاه خداوند گریه و زاری کنید، و در سختی‌هایتان بدو پناه ببرید و به سوی او عجز و لابه کنید و او را بخوانید. زیرا دعا مغز عبادت است».^۳

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «الدعاء مخّ العبادة ولا يهلك مع الدعاء أحدٌ»: «دعا کردن مغز عبادت است و هیچ کس با دعا کردن هلاک و نابود نمی‌شود (یعنی خداوند او را در جاهای خطر و فنا کننده حفظ می‌کند)».^۴

پس دعا برای قضای نیازها و رفع مصائب و ارتباط میان بنده و مولا و صاحب اختیارش چه عمل آسان، راه نزدیک و کوتاهی است. راهی که نه به صرف اموال،

۱- الکافی (3/ 341).

۲- وسائل الشیعة (7/ 27).

۳- مستدرک الوسائل (5/ 174).

۴- بحار الأنوار (90/ 300).

طی کردن مسافت و انتخاب واسطه نیازی ندارد.

۵- توسّل

توسّل: مصدر تَوَسَّلَ يَتَوَسَّلُ است که به معنای انتخاب وسیله برای رسیدن به هدف می‌باشد. پس اصل آن قصد رسیدن به هدف موردنظر است. توسّل دو گونه است: مشروع و ممنوع.

نوع اول: توسّل مشروع

از جمله اموری که خداوند - عزّ وجلّ - آن را برای بندگان دوست می‌دارد، امور زیر است:

نزدیک شدن به او، دوست داشتن او، توسّل به آنچه خداوند - عزّ وجلّ - تعیین کرده است مانند نماز، زکات، روزه، مستحبات، ترک محرّمات، پرهیز از امور نهی شده، توسّل به او به وسیله نام‌های مبارکش، صفات والایش و نزدیک شدن به ایشان به وسیله اعمال نیک.

از امام محمدباقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند می‌فرماید: کسی که به یکی از اولیای من اهانت کند من در کمین او نشسته‌ام تا با او به جنگ بپردازم. بنده با هیچ عملی بهتر از آنچه بر او واجب کرده‌ام به من نزدیک نمی‌شود. بی‌تردید او به وسیله نوافل و مستحبات به من نزدیک می‌شود تا او را دوست بدارم. هرگاه او را دوست بدارم گوش او خواهم بود که به وسیله آن می‌شنود، چشم او که می‌بیند و دست او که به وسیله آن حمله می‌کند و پای او که به وسیله آن راه می‌رود. و اگر مرا بخواند، دعای او را اجابت می‌کنم، و اگر از من [چیزی] بخواهد، [آن را] بدو خواهم داد ...^۱

این دعایی است که مستجاب می‌شود و درخواست ولی دوستدار خداوند و

۱ - مستدرک الوسائل (3/ 58)، المؤمن (32)، عوالی اللآلی (4/ 103)، بحار الأنوار (84/ 31)، الکافی (352/ 2).

عمل کننده به فرمان او اجابت می شود.

این توسل مشروع است که از سوی خداوند به انجام آن تشویق و ترغیب می شود. زیرا خداوند می داند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵].

«ای مؤمنان از خدا بترسید [و از اوامر او اطاعت کنید و از نواهی او اجتناب ورزید] و برای تقرب به خدا وسیله بجوئید [که عبارت از اطاعت، عبادت، اعمال شایسته و بایسته است]».

سید محمد حسینی شیرازی می گوید: منظور از توسل، وسیله ای است که شما را به خداوند نزدیک می کند از جمله انجام خیرات و اعمال نیک.^۱ گروهی دیگر گفته اند: آن طاعات و عباداتی که به وسیله آنها به ثواب می رسید.^۲ بعضی از انواع توسل مشروع هستند که بنده به وسیله آنها به سوی پروردگارش توسل می جوید:

الف) توسل به ایمان:

آن عبادت است از اینکه مؤمنان به ایمانشان متوسل شوند. خداوند می فرماید: ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَءَامَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۳]. «پروردگارا! ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می کرد که: «به پروردگار خود، ایمان بیاورید!» و ما ایمان آوردیم؛ پروردگارا! گناهان ما را ببخش! و بدیهای ما را بپوشان! و ما را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران».

ب) توسل به توحید و یکی دانستن خداوند:

پیامبران در دعاهایشان بر این نوع توسل تأکید فراوان داشتند. از جمله

۱- نگا: تفسیر تقریب القرآن (۶/ ۸۳).

۲- نگا: تفسیر شبر (۱/ ۱۱۲)، تفسیر الوجیز (۱/ ۳۷۸).

یونس علیه السلام در تاریکی شکم ماهی بدین نوع توسل می پرداخت. خداوند می فرماید:

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُصَيِّبُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾﴾ [الأنبياء: ۸۷-۸۸].

«صدا زد:» «(خداوند!) جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم. ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم».

ج) توسل به نام‌های مبارک و صفات والای پروردگار:

خداوند - تعالی - می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

«و برای خدا، نامهای نیک است؛ [که بر بهترین معانی و کامل ترین صفات دلالت می کند. پس به هنگام ستایش خداوند و درخواست حاجات خویش] خدا را به آن (نامها) بخوانید».

همچنانکه در دعا می خوانیم: «یا حیُّ یا قیُّومُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ»: «ای زنده و نگهدارنده جهان به رحمت تو پناه می برم»^۱.

همچنین گفته شده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى»: «پروردگارا من به وسیله نام‌های زیباییات از تو طلب می کنم»^۲. سپس خواسته‌ات را ذکر می کنی.

د) توسل به اعمال نیک:

توسل کردن به اعمال نیک مانند نماز، نیکی به والدین، حفظ حقوق، رعایت امانت و قرائت قرآن، و ... در محضر پروردگار جایز است.

مثلاً فرد بگوید: خدایا من فلان کار مثلاً: کمک به فقرا و نیازمندان، کمک به مسلمانان و ... را به خاطر تو انجام داده‌ام. سپس خواسته خود را ذکر می کنی.

ه) توسل به طلب دعا از پیامبران و نیکوکارانی که در حال حیات هستند:

۱- الکافی (۵۲۴/۲، ۵۶۲).

۲- مستدرک الوسائل (۷۸/۵).

از امام محمدباقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: فرد نابینایی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا دوست داری که خداوند بینایی ات را به تو بازگرداند؟ فرمود: بله. به او گفت: به طور کامل وضو بگیر. سپس دو رکعت نماز بخوان و بگو: خدایا من از تو می‌خواهم و به سوی تو رو می‌کنم و به وسیله پیامبرت که پیامبر رحمت است به سوی تو روی می‌آورم، ای محمد من به وسیله تو به سوی خدای تو رو می‌کنم و از او می‌خواهم که بینایی مرا بازگرداند. می‌گویند: هنوز آن حضرت صلی الله علیه و آله از جای خود بر نخوایسته بود که آن مرد برگشته آمد و در حالی که خداوند بینایش را باز گردانده بود.^۱

این حدیث بیان می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که زنده بود برای آن فرد نابینا دعا کرد. خداوند دعای او را مستجاب نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مرد دستور داد که برای خودش دعا کند و به وسیله دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به خدا روی آورد. پس خداوند دعای او را قبول نمود.

این دعا مخصوص زمانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در قید حیات بوده‌اند و پس از وفات ایشان این نوع دعا جایز نیست. زیرا اهل بیت علیهم السلام و صحابه رضی الله عنهم این کار را نکرده‌اند و افراد نابینا پس از آن جریان از این روش استفاده ننموده‌اند. پس در این باره باید بسیار دقت نمود. همچنین فرد نابینا این کلام را مستقیماً و از طرف خود نگفت: بلکه آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت نمود و آن دعا را تکرار نمود.

نوع دوم: توسل ممنوع:

توسل ممنوع آن نوعی است که در دین هیچ اصلی ندارد، مانند آنچه بعضی از افراد نادان مسلمان از انجام عمل صالح و توسل به آنها خودداری می‌کنند، و به جای آن به توسل به پیامبران، اولیا و صالحان می‌پردازند. گروهی از آنان به مقام رسول الله صلی الله علیه و آله توسل می‌کنند و می‌گویند: «خدایا به خاطر محمد و آل محمد مرا عفو کن» این امر

۱ - مستدرک الوسائل (۶/ ۳۹۰)، بحار الأنوار (۸۸/ ۳۷۳).

بدعت است^۱، زیرا اصحاب و اهل بیت پیامبر ﷺ این کار را نکرده‌اند. مسلمانان برای بارش باران به دعای عباس بن عبدالمطلب ﷺ - عموی پیامبر ﷺ - در حالی که زنده بود توسل جستند. اما به پیامبر ﷺ که از دنیا رفته بود متوسل نشدند^۲.

همچنین توسل جستن به جاه و منزلت، افراد امری جدید و بدعت است. و علیرغم اینکه جایگاه و شأن رسول اکرم ﷺ بر آنان پوشیده نبود و به خوبی آن را می‌شناختند، اما با این وجود هم به آن توسل نمی‌جستند. چگونه می‌توان به امر مخلوق و آفریده شده‌ای برای ارتباط با خالق - پروردگار جهانیان - توسل جست؟ قسم خوردن به مخلوقات نیز چنین است، و فقط کسی که از راه راست اطلاعی نداشته باشد، و از جواب صحیح غافل باشد این اعمال را انجام می‌دهد، و این سخنان را می‌گوید. این فرد از راه اشتباهی که از مسیر هدایت دور است پیروی کرده است. به همین دلیل بنده‌ای که اهل بیت را دوست می‌دارد و از پیامبر ﷺ پیروی می‌کند، از آنچه در آثار و روایات صحیح ذکر شده، پیروی می‌نماید.

۶- شفاعت

از انواع دعاها یی که در روایات ذکر شده است شفاعت می‌باشد، که عبارت از واسطه‌گری برای فرد دیگر برای جلب منفعت یا دفع ضرر می‌باشد. شفاعت حقیقت دارد. فرد مسلمان عقیده دارد که پیامبر ﷺ برای کسانی که اعمال خیر و شرشان برابر است و کسانی که شایسته دخول در آتشند شفاعت می‌کند که وارد بهشت شوند. همچنین مسلمان معتقد است که فرشتگان، و شهدا

۱- این نوع توسل بدعت آمیز گاهی به شرک می‌انجامد و آن زمانی است که فرد گمان کند که خداوند به واسطه نیاز دارد.

۲- نگا: من لا یحضره الفقیه (۱/ ۴۴۹).

درباره خانواده‌هایشان شفاعت می‌کنند. روزه، قرآن خواندن و ... برای صاحبانشان شفاعت می‌نمایند.

بدان که شفاعت دو شرط دارد که باید هر دو عملی شوند تا در روز قیامت آن خواسته عملی گردد:

شرط اول: اذن پروردگار:

خداوند می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹].

«در آن روز شفاعت [هیچ کسی] سودی نمی‌بخشد، مگر [شفاعت] کسی که خداوند مهربان به او اجازه دهد و گفتارش را پسندد».

محمدباقر ناصری می‌گوید:

خداوند - سبحانه - قیامت را بدین‌گونه وصف می‌کند که مردم از صدای منادی پروردگار که در صور می‌دمد و همان اسرافیل است پیروی می‌کنند، و دعای دعاکننده هیچ انحرافی ندارد، و کسی از آن عدول نمی‌کند. در آنجا همه صداها در برابر عظمت پروردگار به سکون و سکوت می‌افتند. پس جز نجوایی از آنان چیزی برنمی‌آید. و در آن روز شفاعت هیچ کس فایده و نفعی ندارد مگر آن کسی که خداوند به او اجازه شفاعت بدهد و از گفتار او راضی باشد مانند پیامبران، اولیا، صدیقان و شهدا^۱.

بلکه خداوند - سبحانه - نفی می‌کند به اینکه هیچ مخلوقی جز بعد از اذن پروردگار کمترین و کوچکترین حق شفاعتی را داشته باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟».

ابوجعفر طوسی می‌نویسد: هیچ کدام از کسانی که حق شفاعت دارند در روز

قیامت جز پس از آنکه خداوند در آن امر بدانها اجازه و دستور می‌دهد، شفاعت نمی‌کنند. اما اینکه کسی بدون اجازه اقدام به شفاعت نماید - چنانکه در دنیا مرسوم است - در قیامت وجود ندارد.^۱

واحسرتا بر کسی که گمان می‌کند مخلوقی می‌تواند بدون اذن پروردگار برای او شفاعت یا او را یاری کند.

خداوند فرموده است: ﴿لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۵۱].

«(روزی که در آن،) یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز او (خدا) ندارند؛ شاید پرهیزگاری پیشه کنند».

محمد سبزواری نجفی می‌گوید:

خداوند ولایت را فقط از آن خود دانسته است. به علاوه در قرآن که شفاعت را با صیغه مبالغه آورده تا مردم بدان اهتمام بیشتری پیدا کنند، به خداوند اختصاص پیدا کرده است. علیرغم اینکه پیامبر ﷺ و اهل بیت بزرگوارش شفاعت می‌کنند اما این امر پس از اذن پروردگار انجام می‌پذیرد.^۲

سید محمد حسینی شیرازی می‌نویسد:

منظور از این آیه آن نیست که خداوند شفاعت می‌کند. زیرا شفاعت او بی‌معناست. بلکه مقصود آن است که شفاعت در دست اوست. بنابراین هیچ کس جز با اجازه او شفاعت نمی‌کند.^۳

شرط دوم: رضایت از شفاعت‌کننده و فردی که درباره او شفاعت می‌شود:

خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِّنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: ۲۶].

۱- تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن (۲/ 308).

۲- الجدید فی تفسیر القرآن (3/ 34).

۳- تقریب القرآن (7/ 92).

«و چه بسیار فرشتگان آسمانها (با آن مقام و منزلتشان) شفاعت آنها سودی نبخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد!».

سید محمد طباطبایی می‌نویسد:

تفاوت میان اذن و رضایت آن است که اذن عبارت از عدم وجود مانع از سوی اجازه دهنده است و رضایت همراهی نفس فرد با آن امر و نداشتن مخالفت است. شاید درباره امری اذن بدون رضایت وجود داشته باشد. اما رضایت جز با وجود بالفعل یا بالقوه اذن امکان‌پذیر نیست. در سیاق آیه آمده است که عقیده مشرکان و بت‌پرستان اینکه فرشتگان از سوی خودشان و به صورت مستقل از خداوند – سبحانه – دارای شفاعت باشند، و این امکان ندارد. پس این امر مطلقاً به خداوند – تعالی – تعلق دارد. بلکه فقط کسانی شفاعت می‌کنند که خداوند بزرگ به آنها اجازه شفاعت داده باشد، و از این امر راضی باشد. بنابراین منظور از «لِمَنْ يَشَاءُ» فرشتگان هستند و آیه بدین معنی است که شفاعت بسیاری از فرشتگان آسمانها تأثیری ندارد جز پس از آنکه خداوند به هر کدام از آنها که بخواهد اجازه بدهد، و از آن امر رضایت داشته باشد.^۱

این شفاعت ارزشمند برای هر مخلوقی نیست. بلکه فقط گروه معینی دارای این حق هستند.

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [المذثر: ۴۸].

«از این رو شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد».

میر سیدعلی حائری طهرانی می‌گوید: حتی اگر همه پیامبران و فرشتگان بخواهند برای آنها شفاعت کنند این کار بدیشان سودی نمی‌رساند، منظور این

۱- المیزان فی تفسیر القرآن (۴۱/۱۹)، نگا: تفسیر جامع‌الجوامع (۶۲۰/۴)، کنزالدقائق (۴۹۷/۲۱)، مقتنیات الدرر (۲۷۲/۱۰)، الجدید (۴۹/۷).

نیست که آنها برایشان شفاعت نمی‌کنند. زیرا شفاعت به اذن پروردگار و به جا بودن آن بستگی دارد. چنانچه از سوی کسی که بدو اجازه داده شده برای کسی که قابلیت و شایستگی آن را دارد انجام شود، مقبول می‌شود. کفار شایستگی شفاعت را ندارند. بنابراین کسی اجازه شفاعت برای آنها را ندارد، و کسی هم برای آنان شفاعت نمی‌کند، و در حقیقت چنانچه شفاعتی هم صورت بگیرد بی‌فایده است.^۱

محمدباقر ناصری می‌نویسد: شفاعت پیامبران و فرشتگان به کفار سودی نمی‌بخشد. شفاعت فقط برای مؤمنان مَوْحَّد است.^۲

هر شفاعتی فقط در اختیار خداوند است و تنها در صورتی انجام می‌پذیرد که ایشان به کسی که شفاعت می‌کند اجازه دهد. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [الزمر: ۴۴]. «بگو: «تمام شفاعت از آن خداست».

محمد سبزواری نجفی می‌نویسد: هیچ کس جز با اجازه و اذن او شفاعت نمی‌کند، و هیچ کس حق شفاعت ندارد بلکه همه شفاعت از آن اوست. کسی که این گونه است، نمی‌تواند درباره امورش جز با اذن و رضایت او سخن بگوید. زیرا زمام همه امور در اختیار اوست.^۳

سید محمدتقی مدرسی می‌نویسد: انسان گمان می‌کند که می‌تواند با توکل بر آن شفیعان از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند و با این کار مسئولیت گمراهی و انحرافی را که بدان دچار شده‌اند متوجه آنها می‌کنند. مثلاً فردی مسئولیت انحراف و گمراهی‌اش را به پدر و مادر یا حکومت یا جامعه نسبت دهد. اما خداوند اندیشه شفاعت را به طور مطلق رد می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴾ [الزمر: ۴۳].

۱- تفسیر مقتنیات الدرر (11/ 299).

۲- مختصر مجمع البیان (3/ 496).

۳- تفسیر الجدید (6/ 171)، نگا: تفسیر التبیان (9/ 33).

«آیا (از آنها شفاعت می‌طلبید) هر چند مالک چیزی نباشند و درک و شعوری برای آنها نباشد؟!».

یعنی آنها قادر به رساندن نفع یا ضرر نبوده و اختیار مرگ و زندگی یا امور بسیار کوچک‌تر از آن را در اختیار ندارند. زیرا همه حکومت و فرمانروایی از آن خداوند - جلّ و علا - است؛ ﴿وَلَا يَعْزِلُونَ﴾: «و فهم و شعوری ندارند». زیرا چنانچه عقلی داشتند به آنچه برخلاف رضایت پروردگار است امر نمی‌کردند. بنابراین آنها هیچ توان و علمی ندارند و کسی که چنین باشد هرگز شفیع نخواهد بود.

شفاعت‌کننده حقیقی فقط خداوند است که اراده و اختیار همه چیز در اختیار اوست، و چنانچه گروه دیگری وجود داشته باشند که شفاعت کنند، بی‌تردید با اجازه او شفاعت می‌کنند. چنانچه انسان بخواهد از عذاب الهی بگریزد باید فقط به خدا پناه ببرد. زیرا جز او هیچ پناهگاه دیگری وجود ندارد. همه ما از خداوند می‌ترسیم، و هرگز جز خداوند آمرزنده‌ای برای گناهان مان نخواهیم یافت. انسان عادت دارد هرگاه مرتکب گناهی شد، برای توجیه آن بهانه‌تراشی می‌کند، یا برای خود شفיעی می‌سازد، و گمان می‌کند که او را از گناهش نجات خواهد داد. خداوند به او می‌گوید: چرا به این سو و آن سو می‌روی؟ به سوی من بیا. حتی اگر گناهکار هستی بیا. پس فقط من آن کسی هستم که تو را از گناهت نجات می‌دهم، نه آن شفاعت‌کنندگان و آن توجیهات و دلیل‌تراشی‌ها. پس در حقیقت فقط خداوند شفیع است. زیرا او حاکم مطلق آسمان‌ها و زمین است. اوست که امور جهان را اداره می‌کند، و بازگشت به سوی اوست، آنجا که حساب دقیق و پاداش کامل در نزد اوست^۱.

با این وجود ما بسیاری از مردم را مشاهده می‌کنیم که به مرقد و بارگاه اولیا و افراد صالح و نیکوکار سفر می‌کنند و از آنها نیازهایشان را می‌طلبند و به وسیله

۱ - تفسیر من هدی القرآن (۱۱ / ۴۹۸).

شفاعت و محبت آن افراد نیکوکار به خداوند نزدیک می‌شوند و (به گمان خودشان) نیازهایشان را برآورده می‌کنند. آنان فراموش کرده‌اند که میان خداوند و بندگان هیچ واسطه‌ای وجود ندارد. بلکه باید خداوند را مستقیماً و بدون واسطه خواند تا مشکلات را از پیش رو بر دارد، و به سخن افراد درمانده پاسخ دهد، و نیازشان را برآورده نماید، یا به علت وجود حکمتی از جانب ذات اقدس الهی، اجابت آن دعا به تأخیر افتد. یا اینکه اجابت آن را به روز قیامت واگذارد. یا اینکه بلا و شری را مانند آنچه برای دفع آن دعا می‌نموده است، از او دفع نماید.

دعا کردن و خواندن خداوند در همه حالت‌های فوق، عبادت است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!».

خداوند در این آیه دعا را عبادت نامیده است. پس وضعیت آنانی که به سوی مزار و قبور مردگان، اولیا، صالحان و ... سفر می‌کنند دقیقاً مانند مسیحیانی است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را شفیع خود قرار می‌دهند و او را می‌پرستند و اعراب جاهلی که به وسیله ضریح و مجسمه افراد نیکوکار به خداوند تقرب می‌جستند و آنها را شفیع خود قرار می‌دادند.

خداوند این گروه از مردم را چنین وصف نموده است: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«آنها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند!».

خداوند این عقیده آنان را اشتباه دانسته و فرموده است: ﴿قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸].

«بگو: «آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟!» منزّه است او، و برتر است از آن همتایانی که قرار می‌دهند».

یعنی خداوند به واسطه و شفاعت کننده نیاز ندارد تا نیازهای مردم را به سوی او ببرند. زیرا هیچ امری از امور بندگان از علم او مخفی نمی ماند. بلکه خداوند واسطه قراردادن اولیا و صالحین و ... را از سوی بندگان اشتباه و حرام می داند. واسطه‌هایی که خود قادر به جلب نفع، یا دفع ضرر از خود نمی باشند. بلکه آنان از خوف و بیم عذاب خداوند و امید به وسیله اعمال نیکشان بدو تقرب می جستند. خداوند می فرماید: ﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ (۵۶) ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مُحْذَرًا﴾ (۵۷) [الإسراء: ۵۶-۵۷].

«ای پیامبر به مشرکان] بگو: «کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید! آنها نه می توانند مشکلی را از شما برطرف سازند، و نه تغییری در آن ایجاد کنند. کسانی را که آنان می خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است».

حاج سلطان جناب‌دی می نویسد:

آنان بت‌ها و ستارگانی را که نمی توانند هیچ سود یا زیانی به آنها برسانند، همانند بندگان می پرستند. همچنین آنان از اندیشه‌ها و آرا و شیطان به طور تقلیدی پیروی می کنند. همچنین از کسانی که خداوند آنها را به رهبری دنیوی و اخروی آنان منصوب ننموده است. آنانی که می دانند که اطاعت کردن عبادت است و منظور از نفی نفع و ضرر نفی آن چیزی است که نفع و ضررش می پندارند از آنچه بدون توجه به عبادت‌هایشان به امور دنیایی‌شان مربوط می شود. در غیر این صورت پرستش آن کاملاً بدانها زیان می رساند. آنها می گویند: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]. «اینان شفیعان ما نزد پروردگار هستند».

همچنین بت پرستان نیز می گویند: بتها در پیشگاه خداوند برای ما شفاعت می کنند. همچنین بیشتر صائبین می گویند: ستارگان شفیعان ما در پیشگاه پروردگار هستند. گروهی از آنان نیز معتقدند که شفاعت از گذشته در میان خدایان بوده است. زرتشتیان می گویند: آتش برای ما در پیشگاه خدا، شفاعت می کند. کسانی که از رهبران ساختگی دینی پیروی می کنند معتقدند آنها واسطه میان ما و پروردگار و وسیله تقرب و نزدیکی ما به خداوند هستند. حال آنکه آنها وسیله و واسطه شیطان و سبب نزدیک شدن به جهنم و آتش هستند.^۱

محمد سبزواری نجفی می گوید:

آنها ادعا می کنند که به وسیله عبادت کردن آن بتها و ... به خداوند نزدیک می شوند، و آن بتها در پیشگاه خداوند برایشان شفاعت می کنند، و اینکه خداوند به آنان اجازه عبادت آنها را داده است، و روز قیامت شفاعت آنها را قبول می کند. آنان با آن عقیده باطل و زشتشان گمان می کنند که عبادت خداوند از طریق آن بتها باعث تکریم و تعظیم بیشتر خداوند می شود. بنابراین زشتی عقیده و عمل در آنها جمع شده است.^۲

آنچه بیان شد، همه آن سخنی بود که باید درباره عقیده صحیح پیرامون مسأله شفاعت بیان می شد. از خداوند می خواهیم که ما را شایسته آن قرار بدهد تا ما را از آتش دوزخ برهاند. ای کسی که دوستدار پیامبر ﷺ و اهل بیت بزرگوارش هستی آیا شفاعت را از خداوند که همه چیز در اختیار اوست می خواهی، یا از کسانی که توانایی انجام هیچ عملی را حتی برای خودشان ندارند؟

۷. دشنام دادن به روزگار، باد و ...

از اموری که بعضی از مردم براساس عادت بدان دچار شده اند و آن امر باعث

۱- تفسیر بیان السعادة (2/ 296).

۲- تفسیر الجدید (3/ 411).

نقص توحید و زیان رساندن به عقیده می‌شود، ناسزا گفتن به روزگار، باد و این گونه اشیاء و امور است. که این امر مذمت کردن مخلوقات است که، هیچ تصرفی در اداره جهان ندارند و در حقیقت این مذمت و نکوهش به خداوند عزوجل برمی‌گردد. زیرا فقط او آفریننده، تصرف‌کننده در جهان و فرمان دهنده و اداره کننده آن است. گروهی از مردم به علت پی در پی آمدن شب و روزها هلاک شدن را به روزگار نسبت می‌دهند.

خداوند بزرگ می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ [الباقیة: ۲۴].

«منکران رستاخیز» می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم، وجود ندارد. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای آنها را می‌گیرند و فقط طبیعت و روزگار ما را هلاک می‌کند آنان از روی آگاهی و یقین چنین سخنی را نمی‌گویند. بلکه تنها گمان می‌کنند و تخمین می‌زنند.»

امین‌الدین طبرسی می‌گوید: این آیه بدین معنی است که آنان می‌گویند که ما می‌میریم و فرزندان ما به دنیا می‌آیند و به زندگی ادامه می‌دهند یا اینکه گروهی از ما می‌میریم و گروهی زنده می‌مانند. یا اینکه یکی از دو امر تلخ ما را شامل می‌شود: مرگ و زندگی. منظورشان زندگی در دنیا و پس از آن مرگ می‌باشد و معتقدند که پس از مرگ هیچ حیاتی وجود ندارد و مرگ پایان راه است. «و ما یهلکنا إِلَّا الدَّهْرُ»: «فقط روزگار ما را هلاک می‌کند و از بین می‌برد.» یعنی فقط روزگار، شب و روز ما را زنده نگه می‌دارد. آنان هر امری را که رخ می‌داد به روزگار نسبت می‌دادند و آن را در از بین رفتن جان‌ها مؤثر می‌دانستند.^۱

گروهی از آنان روزگار و زمانه را دشنام می‌دادند و یا لعن و نفرین می‌کردند.

علت این امر ضعف دین و جهل شدید آنها بود. زیرا در روزگار هیچ توان نیرویی نیست. آن تدبیر شونده و در حال تغییر است. و تغییرات به وجود آمده در آن به اراده و تدبیر خداوند توانا و با حکمت است. پس دشنام دادن و نفرین کردن آن در واقع متوجه اداره‌کننده و تغییردهنده آن خواهد بود.

رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللَّهُ، وَلَا تَسُبُّوا السُّلْطَانَ؛ فَإِنَّهُ فِيَّ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ، وَلَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ فَتُؤْذُوا الْأَحْيَاءَ وَلَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا»: «روزگار و زمانه را دشنام ندهید که روزگار همان خداوند است. پادشاه و حاکم را دشنام ندهید زیرا سایه خدا در زمین است. مردگان را ناسزا نگویند زیرا [با این کار] زنده‌ها را اذیت می‌کنید. به مردگان دشنام ندهید زیرا آنها به [ثواب و جزای] آنچه پیش فرستاده‌اند، رسیده‌اند»^۱.

امین‌الدین طبرسی می‌نویسد: اعراب جاهلی حوادث ناگوار و بلاهای طبیعی را به روزگار نسبت می‌دهند و می‌گویند: روزگار این بلا را بر سر ما آورد، و روزگار را هم دشنام می‌دادند. پیامبر ﷺ فرمود: بی‌تردید انجام‌دهنده این امور خداوند است. پس فاعل آن اعمال را دشنام ندهید. گفته می‌شود: این سخن بدین معنی است که خداوند اداره‌کننده و فرمانروای روزگار است. اما نظر اول بهتر است. زیرا سخنان آنان پر از این گونه عبارات است که افعال پروردگار را به روزگار نسبت می‌دهند^۲.

بعضی از مردم هرگاه وزیدن بادها را به زیان خود ببینند، لب به دشنام آن می‌کشایند. پیامبر ﷺ از دشنام دادن به باد و سایر مخلوقات پروردگار نهی کرده‌اند و فرموده است: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ، فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَلَا تَسُبُّوا الْجِبَالَ وَلَا السَّاعَاتِ وَلَا الْأَيَّامَ وَلَا اللَّيَالِيَ فَتَأْتُمُوا وَتَرْجِعَ إِلَيْكُمْ»: «بادها را فحش ندهید که

۱- جامع الأخبار (160)، نگا: شرح نهج البلاغة (7/198)، عوالی اللآلی (1/56)، کنز الفوائد (1/49).

این حدیث ضعیف است: مترجم.

۲- مجمع البیان (5/78).

آنها مأمورند. کوه‌ها، ساعت‌ها، روزها و شب‌ها را دشنام ندهید که در این صورت مرتکب گناه خواهید شد و [آن دشنام] به خودتان باز می‌گردد»^۱.

مجلسی در ذیل این حدیث درباره نهی از ناسزا گفتن به باده‌ها، اماکن، کوه‌ها، روزها و ساعت‌ها می‌نویسد: این‌ها تحت قدرت و اراده الهی و در تسخیر اوست. آنها نمی‌توانند از آنچه آنها را به خداوند نزدیک می‌کند دوری کنند، و به آنچه آنها را از خداوند دور می‌کند، نزدیک شوند. پس دشنام دادن به آنها، ناسزا گفتن به کسی است که شایستگی آن را ندارد، و لعن و نفرین کردن کسی که سزاوار لعن نیست باعث رجوع و برگشتن لعن به فرد نفرین‌کننده خواهد شد. بلکه حتی گمان می‌رود چنانچه از آنچه آن لعن بدان باز می‌گردد آگاه بودند، احتمال کفر و شرک آنان می‌رفت. در روایت آمده است: «لا تسبوا الدهر فإنَّ الدهر هو الله»: «روزگار و زمانه را دشنام ندهید که زمانه همان پروردگار است». یعنی فاعل آن افعالی که آنها را به روزگار نسبت می‌دهید و به علت آن افعال زمانه را ناسزا می‌گویید، خداوند است»^۲.

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «لا تسبوا الليل والنهار ولا الشمس ولا القمر ولا الريح؛ فإنها تُبعثُ عذاباً على قوم ورحمة على آخرين»: «شب، روز، خورشید، ماه و باد را دشنام ندهید زیرا اینها باعث عذاب و سختی گروهی و رحمت گروهی دیگر می‌شوند»^۳.

همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: «لا تسبوا الريح فإنها بُشِّرُ وإنها تُذَرُ وإنها لواقع فاسألوا الله من خيرها وتعوذوا به من شرها»: «بادها را دشنام ندهید زیرا گروهی از آنها مژده دهنده به بارش باران هستند. گروهی دیگر بیم‌دهنده و برخی

۱- من لا يحضره الفقيه (۱/۵۴۴)، وسائل الشیعة (۷/۵۰۸)، بحار الأنوار (۲/۵۶)، (۹/۵۷)،

علل الشرائع (۲/۵۷۷).

۲- بحار الأنوار (۹/۵۷).

۳- بحار الأنوار (۱۹/۵۷).

نیز لقاح کننده. پس از خداوند خیر و برکت آنها را بخواهید و از شر آنها به خداوند پناه ببرید»^۱.

به همین دلیل باید فرد مسلمان بداند که تغییرات همه امور به وسیله قضا و قدر و حکمت الهی انجام می شود. پس بر امری که خداوند آن را به وجود آورده و آفریده است، خرده نمی گیرد. بلکه به تدبیر خداوند رضایت می دهد و به امر او راضی می شود بدین ترتیب توحید و اطمینان او کامل می شود.

۸. قسم خوردن به غیر خداوند:

سوگند خوردن کلامی بسیار عظیم و مهم و نشان دهنده ایمان و تعلق بنده به پروردگار می باشد. زیرا قسم تأکید امری به وسیله ذکر شی یا امر باارزشی است که به وسیله صیغه مخصوصی انجام می شود. این امر یا به وسیله حرف باء یا تاء یا واو و ... مانند بالله، تالله یا والله انجام می گردد.

قسم خوردن به نام ها و صفات پروردگار مانند: خدای کعبه، خداوند عزیز یا آفریننده تو و ... جایز است. زیرا صفت تابع موصوف است.

کسی که به غیر خدا قسم یاد کند، یا در قسم خوردن کسی را مساوی یا همانند خداوند بداند، در حقیقت در تعظیم پروردگار کسی را شریک قرار داده است، و این کار شرک اکبر است. اما اگر فرد به غیر خدا قسم یاد کند اما معتقد باشد که شأن آنچه بدان قسم می خورد از خداوند پایین تر است، در حقیقت مرتکب شرک اصغر شده است.

امروزه در میان مردم قسم به دروغ خوردن به خداوند و یا سوگند خوردن به غیر او بسیار فراوان است. مثلاً به امانت، شرف، والدین، فرزندان یا روح پیامبر ﷺ یا اهل بیت ایشان  قسم یاد می کنند. گروهی نیز برای اولیا و صالحانی که زنده اند یا از دنیا رفته اند و یا خوف از بازخواست آنان بدیشان، قسم می خورند چنانچه از آن فرد

۱ - تفسیر العیاشی (۲/ ۲۳۹)، مستدرک الوسائل (۶/ ۱۷۶)، بحار الأنوار (۵۷/ ۱۲-۱۹).

خواسته شود به خداوند قسم یاد کند حتی اگر دروغ بگوید بدون تردید به خدا قسم می‌خورد. اما چنانچه از او بخواهند که به پیامبر یا اهل بیت او یا به فلان ولی یا فرد نیکوکار قسم بخورد می‌بینیم که در کلام درنگ و تأخیر می‌کند و فقط در صورتی قسم می‌خورد که راست بگوید.

نوری طبرسی روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «من حلف بغير الله فقد كفر وأشرك»: «کسی که به غیر خدا قسم یاد کند، در حقیقت کفر و شرک ورزیده است»^۱.

همچنین روایت کرده است که «من حلف بغير الله فقد أشرك». «کسی به غیر خداوند قسم یاد کند در حقیقت شرک ورزیده است»^۲.

پیامبر ﷺ فرموده است: «لا تحلفوا بأبائكم ولا بالأنداد ولا تحلفوا إلا بالله إلا وأنتم صادقون»: «به پدران و شریکان و همانندان [مزعوم پروردگار] قسم نخورید بلکه فقط به خدا، و در صورتی قسم بخورید که راستگو باشید»^۳.

از امام صادق به روایت از پدران و روایت از رسول اکرم ﷺ در حدیث مناهای آمده است که ایشان از اینکه فرد مسلمان به غیر خدا قسم بخورد، نهی کرده است و فرموده است: «من حلف بغير الله فليس من الله في شيء»: «کسی که به غیر خدا قسم بخورد، دیگر هیچ ارتباطی با خدا ندارد» و از اینکه فرد بگوید: (نه به جانت و ...) نهی فرموده‌اند^۴.

مفید می‌گوید: از اهل بیت پیامبر ﷺ هیچ قسمی جز به خدا و نام‌های زیبای

۱- مستدرک الوسائل (65/16).

۲- مستدرک الوسائل (50/16).

۳- عوالی اللالی (443/3).

۴- نکا: من لا يحضره الفقيه (10/4)، وسائل الشیعة (259/23)، بحار الأنوار (175/89)، امالی الصدوق (347).

ایشان وجود ندارد. کسی که به چیزی غیر از نام‌های خداوند قسم یاد کند، در حقیقت بر خلاف سنت عمل کرده است. و قسمش باطل است و به کفاره نیازی ندارد. نباید برای نافرمانی از خداوند به او قسم خورد. کسی که به خداوند قسم بخورد که از او نافرمانی کند، در واقع، مرتکب گناه شده است و کفاره قسم او انجام ندادن آن عمل است که برای انجام آن سوگند خورده است، و باید به علت قسم خوردن برای امر باطل توبه و استغفار نماید.^۱

سید محمد حسین فضل الله می‌گوید:

گروهی از این افراد در مقابل دیگران به هر چیزی بسیار قسم می‌خورند، این امر زمانی به وقوع می‌پیوندد که درباره امری تحریک، یا با آنان درباره مسأله‌ای دینی یا دنیوی، یا مسائل پیرامونشان دچار اختلاف شوند. خواه این قسم حق باشد یا باطل، زیرا آنها احساس اعتماد به نفس نمی‌کنند. یا از اعتماد مردم به خودشان اطمینان ندارند. به همین دلیل آنان برای کسب اطمینان بیشتر از روش قسم خوردن استفاده می‌کنند. حتی اگر این امر به زیان مقدساتشان باشد که بدان سوگند می‌خورند. چنانکه این امر در قسم خوردن به خداوند وجود دارد. به طوری که آنان با قرار دادن آن شیء که بدان قسم می‌خورند در یک داستان دروغین، در حقیقت به آن اهانت می‌کنند. چنانچه در میدان واقعیت در زمینه امور اخلاقی دچار تنگنا شوند، دچار حقارت روحی و علمی می‌شوند که منجر به هر نوع سقوط و انحطاط می‌شود.^۲

چنانچه کسی بر ما خرده بگیرد و بگوید: بسیاری اوقات ما بدون داشتن قصد و نیت خاصی قسم می‌خوریم مانند قسم خوردن برای نپوشیدن نوعی لباس یا خوردن یک نوع غذا و ... که مثلاً قسم می‌خوریم: نه به خدا، آری به خدا و ... آیا این امر به عنوان قسم دروغ محسوب می‌شود؟

۱- المقتنه (۵۴) باب الإیمان والأقسام.

۲- من وحی القرآن (۵۰/۲۳).

ما در جواب می‌گوییم: این نوع قسم اشکالی ندارد. زیرا خداوند فرموده است: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹].

«خداوند شما را بخاطر سوگندهای بیهوده (و خالی از اراده)، مؤاخذه نمی‌کند».

محمد سبزواری نجفی درباره این آیه می‌گوید:

لغو: یعنی کلام بی‌هدف و بدون داشتن قصد که اهمیتی ندارد. زیرا بدون نیت قلبی بر زبان جاری می‌شود قسم‌های بیهوده آن سوگندهایی است که بسیاری از مردم با گمان وقوع فعلی در کلامشان آن را به کار می‌برند از قبیل: آری به خدا، نه به خدا ... خداوند با فضل و رحمت خویش، بندگان را به خاطر چنین قسم‌های بیهوده‌ای، که در گفتارشان بر زبان جاری می‌کنند، مؤاخذه نمی‌کند و به آنها می‌گوید: ﴿وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ﴾ [المائدة: ۸۹].

«ولی در برابر سوگندهایی که (از روی اراده) محکم کرده‌اید، مؤاخذه می‌نماید».

یعنی خداوند شما را در برابر سوگندهای هدفداری که با نیت قلبی صادر می‌شوند، شدیداً باز خواست می‌کند.^۱

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره آیه زیر سؤال کرد: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹].

امام فرمود: منظور آیه «نه به خدا» و «آری به خدا قسم» و ... است.^۲

از مسعده بن صدقة روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از آیه ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹]. سخن مردم است که در

کلامشان بیهوده می‌گوید: «آری به خدا» «نه به خدا» و^۳

بنابراین مسلمان باید سعی کند حتی الامکان قسم نخورد، و چنانچه مجبور به این کار شد، در هنگام قسم خوردن و تعظیم کردن فقط به خدا سوگند یاد کند.

۱- تفسیر الجدید (۵۱۲/۲).

۲- من لا یحضره الفقیه (۳۶۱/۳).

۳- الکافی (۴۴۳/۷).

۹- تبرک جستن:

از جمله اموری که شامل غلو و تعظیم بیش از حد اولیا و امامان می‌شود، مسأله تبرک جستن است که علما درباره آن شرح و توضیح فراوانی داده‌اند. تبرک به معنی طلب برکت و نعمت است. نعمت‌هایی که هنگامی که بندگان برای طلب خیر براساس آنچه در قرآن و سنت آمده از درگاه پروردگار آن را طلب کنند، خداوند بر آنها ارزانی می‌دارد.

تبرک دارای انواع فراوانی است:

تبرک جستن به گفتار و سخنها: مانند قرائت قرآن کریم، دعاها و اذکار به دست رسیده و انتخاب شده از پیامبر ﷺ.

تبرک جستن به مکان‌ها:

جاهایی هستند که خداوند تبارک و تعالی با لطف خود آنها را برتری داد، و برکت آنها را افزون نموده است. مانند مکه و مسجد الحرام، مدینه منوره و مسجد النبی، مسجد الأقصى مسجد قبا و سایر مساجد...

تبرک جستن به اوقات معین:

از جمله زمان‌هایی که خداوند - تعالی - در آنها برکت و فضیلت فراوانی قرار داده است. ماه رمضان، شب قدر، روز جمعه ثلث آخر شب و ..

اما کاملاً بدیهی است که بزرگترین برکت و خیر و اجر، پیروی از سنت پیامبر ﷺ و ترک آنچه ایشان از آن نهی فرموده است، و نیفزودن بر آنچه وی آن را تعیین و مقرر فرموده است. به همین دلیل پیامبر ﷺ پرهیز از بدعت‌ها را جزو سنت خود قرار داده است و در آغاز هر سخنی و خطبه‌ای را بر روی منبر اعلام فرموده و آن را به عنوان سنتی قرار داده است که افراد نیکوکار و با استقامت آن را سرمشق خود قرار داده‌اند. آن هشدار این سخن پیامبر ﷺ است که بارها فرمودند: «كُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ، وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَبِالْبَدْعِ هَدَمَ السُّنَنُ»: «هر امری که تازه به

وجود می آید، بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است، و عامل ویرانی و از بین رفتن سنت‌ها، بدعت‌ها هستند»^۱.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «علیکم بسّتی، فعمل قليل في سنة، خير من عمل كثير في بدعة»: «از سنت من پیروی کنید، پس کمی عمل کردن به سنت، بهتر از بسیار عمل کردن به بدعت است»^۲.

از منصور بن ابی یحیی روایت شده است که می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت آنگاه رنگ چهره‌اش تغییر کرد و سپس رو به مردم کرد و فرمود: «یا معشر المسلمین، إنّما بعثتُ أنا والساعة كهاتین»: «ای مسلمانان من و قیامت همانند این دو انگشت [نزدیک به هم] برانگیخته شده‌ایم». امام می‌گوید: آنگاه دو انگشت را به هم چسبانید و فرمود: «یا معشر المسلمین إنّ أفضل الهدی هدی محمد، وخیر الحدیث کتاب الله، وشرّ الأمور محدثاتها، ألا وكلُّ بدعة ضلالة، ألا وكلُّ ضلالةٍ ففی النار»:

«ای مسلمانان بی‌تردید بهترین هدایت، راهنمایی و هدایت محمد صلی الله علیه و آله است، بهترین سخن، کتاب خداست، بدترین امور اموری است که اخیراً پدید می‌آیند، و آگاه باشید که هر بدعتی گمراهی است، و هر نوع گمراهی جایش در آتش است»^۳.
امیر المومنین علی علیه السلام قبل از شهادتش فرمود:

ای مردم هر کسی که از امری فرار می‌کند در گریزش با آن روبه‌رو می‌شود. اجل، سرانجام نفس است. فرار از آن به معنی از دست دادن آن است. چه بسیار روزهایی که در پی نهان این امر سپری کردم. اما خداوند اراده نمود که آن را پنهان دارد. هیئات علم انباشته شده‌ای است. اما وصیت من به شما این است که هرگز به

۱- مستدرک الوسائل (۱۲/ ۳۲۵).

۲- ارشاد القلوب (۱/ ۱۶۵)، امالی الطوسی (۵۲۲).

۳- امالی مفید (۱۸۷)، بحار الأنوار (۲/ ۲۶۳)، مستدرک الوسائل (۱۲/ ۳۲۴).

خداوند شرک نورزید، و کسی را شریک و همتای او قرار ندهید، و سنت پیامبر ﷺ را ضایع نگردانید، و از آن پیروی کنید. این دو ستون و عمود را بر پا دارید^۱.

چنانچه به امور خودمان نظر کنیم در می‌یابیم که بسیاری از ما بر خلاف آنچه پیامبر ﷺ تعیین فرموده عمل می‌نماییم و از هدایت او منحرف شده و سنت او را ترک، و روشهای دیگری را ابداع نموده‌ایم، ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که در طلب برکت به غیر خدا پناه می‌برند.

از جمله برکت‌های باطلی که امروزه مردم بدان اعتقاد دارند این است که آنها در جشن‌ها و مراسم ادعایی اسلامی‌شان همانند روز میلاد و وفات پیامبر ﷺ و اولیا و صالحان و همچنین شب قدر، معراج، هجرت پیامبر، فتح مکه و ... را بزرگ می‌دارند.

آیا حتی یک دلیل وجود دارد مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ این روز را به عنوان جشن قرار داده است؟ یا از سوی ایشان دلیلی مبنی بر اهمیت این مناسبت و لزوم یادآوری آن برای ما وجود دارد؟

آیا ثابت شده است که کسانی که بعد از ایشان آمدند و مانند امیر المومنین، علی علیه السلام در دوران خلافتش روزی را برای یاد بود وفات یا میلاد یا معراج پیامبر ﷺ اختصاص داده باشد؟

اگر آن مناسبات با هیچ دلیل مقبولی ثابت نشده است، پس چرا امری را که ما گمان می‌کنیم، عشق و نزدیکی به اهل بیت علیهم السلام را به همراه می‌آورد انجام می‌دهیم. حال آنکه آنان داناترین مردم نسبت به ذات پروردگار و خداشناس‌ترین آنها بودند. آیا ما علمی داریم که آنها نداشتند؟

یا آیا ما از آنان خداشناس‌تر و بیشتر از آنان دوستدار پیامبر ﷺ هستیم؟ آیا ما

۱- نهج البلاغه (۲۰۷)، الکافی (۱/ ۲۹۹)، بحار الأنوار (۴۲/ ۲۰۷).

در علم از آنان پیشی گرفته‌ایم؟

خطر بسیار بزرگی است. این امر به حدی گسترش پیدا کرد، که مردم به بعضی از اماکن تقدس و تبرک می‌جویند. مثلاً دیوارهای کعبه را می‌بوسند و دست می‌کشند. همچنین بر مقام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام دست می‌کشند. برای دعا و طلب نیازهایشان، تبرک و مسح قبور و آوردن پارچه و خاک آنها و ... صالحان اقدام به سفر به زیارتگاه‌ها و مراقب می‌کنند.^۱ به همین دلیل در غزوه حنین زمانی که گروهی از یاران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ایشان چیزی خواستند تا بدان تبرک جویند. آنان که تازه ایمان آورده بودند و هنوز تحت تاثیر افکار دوران جاهلی بودند گمان می‌کردند این اعمال اشکالی ندارد.

زین الدین نباطی در کتاب (الصراط المستقیم) می‌نویسد:

مشرکان درختی داشتند که آن را ذات انواط می‌نامیدند که اسلحه‌هایشان را بر آن آویزان می‌کردند. مسلمانان به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: برای ما نیز یک «ذات انواط»^۲. تعیین کن. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: این سخن مانند گفته قوم موسی است که گفتند: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

«برای ما خدایی تعیین کن همچنان که آنها خدایانی دارند»، بی‌تردید شما از آداب و سنت‌های کسانی که پیش از شما بوده‌اند پیروی خواهید کرد»^۳.

شارح نهج البلاغه می‌نویسد:

در اسنادهای صحیح آمده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَتَرْكِبُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ

۱- اما اعمالی که صحابه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام می‌دادند از قبیل تبرک به وضوی پیامبر، جسم، لباسها، آب دهان و عرق ایشان، اینها اموری است که خاص به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و به هیچ کس دیگری تعلق ندارد.

۲- درخت بود که آنرا می‌پرستیدند و بر آن اسلحه‌های خود برای تبرک جستن به آن درخت آویزان می‌کردند بحار الأنوار (۶۷/۹).

۳- الصراط المستقیم (فصل ۱۰۶).

قبلکم حذو النعل بالنعل والقذّة بالقذّة، حتی لو دخلوا حجر ضبٌ لدخلتموه، فقیل: یا رسول الله! الیهود والنصارى؟ قال: فمن ذلك؟»

«شما بی‌تردید از سنت‌های کسانی که پیش از شما بوده‌اند پا به پای و مو به مو پیروی خواهید کرد. حتی اگر وارد سوراخ سوسماری شوند، بی‌تردید شما نیز داخل خواهید شد. گفته شد: ای پیامبر خدا [آیا منظورتان] یهودیان و نصاری است؟ فرمود: پس چه کسانی»^{۲۱}.

پس ای مسلمان، از بهترین هدایت و راه راست پیروی کن و عمل بسیاری از عوام تو را فریب ندهد.

۱۰- شرک خوف:

ظاهر و باطن فرد مسلمان متعلق به خداست زیرا قصد او به وجود آوردن عبادت به وسیله امید و خوف، دوست داشتن و ترسیدن در همه امورش حتی احساسات و فکرش است.

خوف: تاثیری است که در صورت داشتن انتظار وقوع امری که در آن هلاک یا زیان و اذیت است به وجود می‌آید.

خداوند عزوجل از اینکه مردم از غیر او بترسند نهی فرموده است، و بدیشان

۱- خطاب پیامبر ﷺ به اصحابش با هدف تعلیم و هشدار به امت‌های آینده از ارتکاب شرک و بدعت انجام شده است. این خطاب کامل و شامل است و براساس آنچه خداوند از کلام جامع به پیامبرش عطا نموده صادر شده است. این سخن مانند این آیه است که خداوند خطاب به پیامبر ﷺ فرمود: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵]. «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباہ می‌شود و از زیانکاران خواهی بود». و آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ﴾ [الأحزاب: ۱]. «ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران اطاعت مکن». و آیه: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾ [التوبة: ۸۴]. «هرگز بر مرده هیچ يك از آنان، (منافقان) نماز نخوان».

۲- شرح نهج البلاغه (۳۸۱/۶۷) و نگا: الکافی (۶۸/۲) و وسائل الشیعة (۲۱۹/۱۵).

دستور داده است که فقط از او بترسند. این امر اخلاصی است که خداوند بندگان مومنش را بدان خوانده است. چنانچه بندگان در داشتن خوف و انجام عبادات مخلصانه عمل کنند، خداوند آنچه را که می‌خواهند به آنها می‌دهد و آنها را از ترس‌های دنیا و آخرت ایمن می‌دارد.

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «کسی که از خداوند بترسد خداوند همه چیز را از او می‌ترساند، و کسی که از خداوند ترسی نداشته باشد، خداوند او را از همه چیز خواهد ترساند»^۱.

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که کسی که خداشناس باشد، خوف خداوند را در دل خواهد داشت، و کسی که خوف از خداوند داشته باشد، این خوف او را به عمل به طاعت از پروردگار و عمل کردن براساس ادب خداوندی می‌کشانند. پس افراد مطیع و فرمانبرداری را که براساس ادب خداوند عمل و از دستورات او پیروی می‌نمایند مژده بده که حق آنان بر خداوند این است که آنها را از گمراهی‌های فتنه‌ها نجات دهد.^۲

بدان که خوف از خداوند در میان مردم دارای درجاتی است. گروهی بیش از حد از ایشان می‌ترسند. گروهی نیز آن گونه که شایسته است خوف او را در دل ندارند. بعضی از آنها نیز در خوف از خداوند راه میانه را در پیش می‌گیرند که این راه صواب است.

فرد مؤمن باید در سیر به سوی پروردگار در حالت بین خوف و رجا به سر ببرد. به گونه‌ای که تنها با خوف سیر نکند که در این صورت از رحمت خداوند ناامید می‌شود، و فقط با امید او حرکت نکند، تا از مکر خداوند در امان بماند. زیرا ناامیدی از رحمت خداوند و احساس امنیت از مکر ذات الهی با توحید منافات

۱- بحار الأنوار (67/381)، نگا: الکافی (2/68)، وسائل الشیعة (15/219).

۲- مستدرک الوسائل (11/228).

دارند.

به همین دلیل خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [الأعراف: ۵۶].

«و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد بخوانید».

بدان که خوف و ترس در میان مردم بر سه گونه است:

نوع اول: ترس طبیعی:

مانند ترس از درندگان و آتش، بنده به خاطر این نوع ترس سرزنش و ملامت نمی‌شود، زیرا امری طبیعی است که خلقتش براساس آن آفریده شده است. خداوند

درباره موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾ [القصص: ۱۸].

«موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای (و در جستجوی اخباری) شب را به روز رسانید».

نوع دوم: خوف طاعت و عبادت:

عبارت است از اینکه انسان آنچه را که بر او واجب می‌شود مانند جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و ... را مثلاً به علت ترس از مردم ترک کند، این عمل حرام و بر خلاف توحید کامل و یکی از انواع شرک است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ [العنکبوت: ۱۰].

«و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به خدا ایمان آورده‌ایم!» اما هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می‌بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می‌شمارند (و از آن سخت وحشت می‌کنند)».

محمد کرمی می‌نویسد:

گروهی از مردم امر عقیده را آسان می‌گیرند و چنانچه برحسب اتفاق با آن روبه‌رو شوند و آن را برخلاف مزاج خویش نیابند عمل متناسب آن را وظیفه خود می‌دانند. اما هر گاه در این باره دچار سختی شوند از آن روی می‌گرداند و تحمل عذاب مردم به خاطر داشتن عقیده حق را همانند عذاب خداوند به علت داشتن

عقیده باطل می‌داند. پس همانگونه که انسان از انجام عمل جراح به خاطر بیم از عذاب آخرت خودداری می‌کند، این گونه عقیده مخالف را به علت بیم از مردم ترک می‌کند در حالی که میان آن دو عذاب با هم یکی نیستند. عذاب مردم موقت و منقطع است، اما عذاب خداوند دائمی و همیشگی است.^۱

همچنین از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند کسی که رضایت خداوند را با وجود خشم مردم بخواهد، خداوند کسانی را که او را مذمت می‌کنند، تبدیل به ستاینده او می‌کند. و کسی که رضایت مردم را با وجود خشم خداوند بخواهد، خداوند ستایش کننده او را در میان مردم تبدیل به مذمت خواهد کرد.^۲

نوع سوم: ترس پنهانی:

عبارت از ترسیدن و خوف گروهی مردم از ضریح و مراقد پیامبران و اولیاست. به همین دلیل به علت ترس از زیان رساندن صاحب قبر به خودشان و اموال و فرزندان‌شان و خشم او به وسیله انواع عبادات از قبیل نذر، قربانی و قسم خوردن به آنها تقریب می‌جویند، یا اینکه از یکی از اولیای خداوند بیش از خداوند درباره قطع روزی و فقر می‌ترسند. این امر شرک اکبر است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعْزُمُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ [التوبة: ۱۸].

«مساجد خدا را تنها کسی آباد می‌کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا نترسد».

سید محمد حسین طباطبایی می‌نویسد: در این آیه منظور از خشیت ترس و خوف دینی است که همان عبادت است، نه ترس غریزی که کسی جز اولیای مقرب الهی مانند پیامبران از آن در امان نیست. خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ

۱- تفسیر المنیر (۶/ ۲۲۰)، نگا: تفسیر المیزان (۱۶/ ۱۰۸).

۲- مستدرک الوسائل (۱۲/ ۲۱۰).

رَسَلَتْ إِلَهُهٖ وَيَخَشَوْنَهُۥٓ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ﴿٣٩﴾ [الأحزاب: ۳۹].

«(پیامبران) پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند».

علت اینکه عبادت را به صورت خشیت آورده است این است که انسان به خوبی می‌داند که یکی از علل پرستش خداوند خوف از خشم او، یا امید به رحمت اوست. امید رحمت نیز به گونه‌ای به خوف از انقطاع آن که خشم است برمی‌گردد. کسی که خداوند یا یکی از بت‌ها را می‌پرستد او را بدین علت می‌خواند، یا به علت خوف از داخل شدن در خشم او، یا قطع شدن رحمت و نعمت‌هایش، پس خوف در عبادت ظهور پیدا می‌کند، و خشیت مصداق آن است و میان آن دو، حالت تلازم وجود دارد.^۱

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُۥٓ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا۟نِ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵].

«این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس)، می‌ترساند. از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید».

محمد سبزواری نجفی می‌نویسد: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ﴾ یعنی ای مومنان از آنان نترسید زیرا من یار و یاور شما هستم. ﴿وَخَافُوا۟نِ﴾ یعنی از من بترسید. زیرا سعادت ابدی آن است که بنده از مولا و صاحبش که امور او در دنیا و آخرت در اختیار اوست بترسد. پس باید از من بترسید. ﴿إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ یعنی با توجه به ایمانتان جایز نیست که خوفتان فقط از غیر خدا باشد. زیرا امور مخلوقات همه در اختیار خداوند است و آنها ضعیف و نیازمند خداوند هستند.^۲

چگونه ممکن است بنده‌ای که متعلق به خداست و از او پیروی می‌کند از یکی

۱- تفسیر المیزان (۹/ ۲۰۹).

۲- تفسیر الجدید (۲/ ۱۹۲).

از مخلوقات خداوند بترسد؟ آیا خداوند بندگان را از آنچه بدان‌ها ضرر می‌رساند حفظ نمی‌کند؟

خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ [الزمر: ۳۶].

«آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟! اما آنها تو را از غیر او می‌ترسانند. و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد».

محمد کرمی می‌گوید:

آیا خداوند که قادر به انجام هر کاری است، برای بنده‌اش که به او پناه می‌برد کافی نیست؟ بله بی‌تردید کافی است. جایز نیست که از شریکان قرار داده شده توسط جاهلان بترسد. زیرا آنان هر چه باشند هیچ توان و نیرویی ندارند. گمراهی فرد گمراه بدین علت است که او از خداوند روی گردانده است، و هدایت فرد راه یافته نیز بدان سبب است که به سوی پروردگار رو آورده است. ای محمد چنانچه از این مشرکانی که معاصر شما هستند بررسی که آفریننده آسمان‌های بزرگ و زمین پهناور کیست؟ بی‌تردید خواهند گفت خداوند آنها را آفریده است. در این صورت به آنها بگو: آیا اگر خداوند بخواهد به من زبانی برساند. آن چیزهایی که شما به غیر از خداوند یعنی این خالق بزرگ می‌خوانید، قادر به دفع آن از من هستند؟ یا آیا اگر خداوند بخواهد به من لطف و رحمتی کند آنان می‌توانند مانع رسیدن آن رحمت به من شوند؟ بی‌تردید جواب خواهند داد: نه، بتها نمی‌توانند مانع عذاب خدا یا رسیدن رحمت خداوند شوند. بگو در این صورت خداوند در مقابل همه آنچه غیر اوست برای من کافی است، و کسانی که می‌خواهند بر کسی یا چیزی اعتماد و توکل کنند باید فقط به او توکل نمایند^۱.

ای بنده خدا باید این جمله همواره بر زبانت جاری باشد: «حسبی الله ونعم

الوکیل: «خداوند برای من کافی است و او بهترین وکیل است». در این صورت جز آنچه خداوند برای تو مقدر کرده است هیچ چیزی نمی تواند به تو زیانی برساند.

۱۱- شرک محبت:

اصل و روح توحید در خالصانه کردن محبت فقط برای خدا نهفته است و آن اصل پرستیدن و عبادت اوست. بلکه حقیقت عبادت است. توحید فقط زمانی به کمال می رسد که محبت پروردگار در دل بنده به بهترین شیوه به وجود آید، و بر همه محبوبان سبقت گیرد. به گونه ای که همه محبوبان دیگر تحت تاثیر این محبوب که خوشبختی و سعادت بنده در آن است قرار بگیرند.

با توجه به اینکه انسان در زندگی اش به اشیا و امور پیرامون خود نظر می افکند به علت دوست داشتن روی می کند، یا از آنها رو بر می گرداند، محبت دارای انواع فراوانی است که در زیر می آید.

نوع اول: محبت خداوند (عزوجل):

آن عبارت است از محبت مستلزم فروتنی، خضوع و کمال اطاعت و ترجیح دادن محبوب بر غیر او که این نوع محبت فقط از آن خداست و جایز نیست که کسی در آن شریک شود.

از نمونه های این نوع دوست داشتن می توان به محبت ابراهیم علیه السلام اشاره کرد آن هنگام که وی امر خداوندی مبنی بر ذبح فرزندش اسماعیل را که در خواب دیده بود، اجابت کرد. باید دانست که رؤیا و خواب پیامبران حقیقت است. خداوند فرمود: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئُ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ۚ قَالَ يَنَابِتٌ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۰۲﴾﴾ [الصافات: ۱۰۲].

«هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!».

نوع دوم: محبت برای خداوند (عزوجل):

آن هم محبت پیامبران و اتباع آنهاست، و آن اینکه انسان آنچه خدا از کردار و اشخاص را دوست دارد، او هم دوست بدارد، و آنچه خدا از کردار و اشخاص بغض دارد، او هم بغض داشته باشد، با دوستان خدا دوستی، و با دشمنان خدا دشمنی کند، و خوف پاک و با شرم و حیا و با آگاهی برای خداوند خشوع می‌کند و به خاطر خداوند نیکی می‌کند»^۱.

از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سَوَاهُمَا وَمَنْ كَانَ يُحِبُّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا اللَّهُ»: «این سه ویژگی در هر کسی باشند طعم ایمان را خواهد چشید: کسی که خدا و پیامبرش در نظر او از همه افراد دیگر دوست داشتنی‌تر باشند، و کسی که فقط به خاطر خدا کسی را دوست داشته باشد»^۲.

این امری است که یاران پیامبر ﷺ و ﷺ در زمینه تحقیق محبت صحیح و مبارک بدان عمل می‌کردند. امیر المومنین علی علیه السلام در میان آنان بود. وی با حسرت و حزن از امر حکومتش در کوفه که در میان گروهی از مردم که حق صحابه ﷺ و چگونگی رعایت محبت خالص برای خدا را رعایت نمی‌کردند یاد می‌کرد.

امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید: ما با رسول الله ﷺ بودیم. پدران، برادران، پسران و عموهایمان را می‌کشتیم و این امر موجب افزایش ایمان و تسلیم ما می‌شد. ما به راه ادامه دادیم و بر چشیدن عذاب و تلاش در راه جنگ با دشمنان صبر نمودیم^۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر گاه بخواهی بدانی که آیا در وجودت خیری هست یا نه پس به قلبت نظری بیفکن. اگر اهل طاعت و پیروی

۱- بحار الأنوار (1/117).

۲- مستدرک الوسائل (12/234).

۳- شرح نهج البلاغه (4/33) بحار الأنوار (30/328)، ارشاد القلوب (1/267).

از خداوند را دوست می‌داشت، و کینه اهل معصیت و گناه را در خود داشت، پس در تو خیری هست و خداوند تو را دوست دارد، و اگر از اهل طاعت و بندگان مطیع خدا تنفر، و گناهکاران را دوست می‌داشت، پس در تو خیری نیست و خداوند تو را دوست ندارد. «المرء مع من أحب» سرنوشت انسان با کسانی که آنها را دوست می‌دارد، مرتبط است^۱.

نوع سوم: محبت طبیعی:

این نوع محبت فطری است که انسان براساس فطرت بر اساس آن آفریده شده است، همانند محبت والدین، همسر و فرزندان، میل به غذا، لباس و ... که غیر از محبت خدا و اطاعت از او می‌باشد. مبدا که محبت طبیعی انسان بر محبت خداوند و اطاعت از او غلبه پیدا کند و فزونی یابد.

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ عَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۲۴].

«بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند».

محمد جواد مغنیه می‌نویسد:

انسان براساس فطرتش خودش، خانواده و اموالش را دوست دارد. دین نیز با

۱- الکافی (۲/ ۱۲۶)، وسائل الشیعة (۱۶/ ۱۸۳) بحار الأنوار (۶۶/ ۲۴۷)، علل الشرائع (۱/ ۱۱۷).

این امر مخالفتی ندارد و کسی را از این منع نمی‌کند که از آنچه می‌خواهد، بهره‌گیرد و آنچه را که می‌خواهد دوست بدارد، به شرط آنکه در این بهره‌گیری و دوست داشتن از خداوند بترسد و این امر براساس تلاش‌های خودش و نه دیگران باشد.^۱

به همین دلیل پیامبر ﷺ دوست داشتن خداوند و رسولش را یکی از شروط ایمان قرار داده است: ایشان فرموده‌اند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سَوَاهُمَا»: «هیچ کدام از شما مؤمن نخواهید بود مگر اینکه خدا و پیامبر در نظر شما از غیر آنها دوست داشتنی‌تر باشد».^۲

نوع چهارم: محبت چیزی به همراه خداوند:

آن عبارت است از اینکه کسی یا چیزی را به اندازه خداوند یا بیشتر از او دوست بداریم. به گونه‌ای که هر گاه محبت خدا و غیر او معارض با یکدیگر واقع شوند محبت غیر خدا را مقدم دارند. بیم آن می‌رود کسی که این محبت را همانند دوست داشتن پروردگار بدانند، آن را بر محبت به خداوند مقدم دارد یا آن دو را با هم مساوی بدانند.

این امری است که امروزه آن را بسیار مشاهده می‌کنیم بسیاری از مردم را می‌بینیم که با شوق و علاقه شدید و گریه و زاری بر مزارها و مراقد اولیا و صالحین می‌آیند. به گونه‌ای که آنان در خلوت و هنگام خواندن خدا این گونه گریه و زاری نمی‌کنند و زیارت مزار پیامبر ﷺ یا اهل بیت علیهم السلام در نظر آنان دوست داشتنی‌تر و با ارزش‌تر و مهم‌تر از زیارت کعبه است.

به همین دلیل به دروغ اموری را که بر خلاف اصول شرعی و سنت پیامبر ﷺ است. به امام باقر علیهم السلام نسبت می‌دهد. مثلاً ادعا می‌کنند که امام باقر فرموده است:

۱- تفسیر کاشف (۴/ ۲۳).

۲- مسکن الفؤاد (۱۷).

کسی که در روز عاشورا امام حسین را زیارت کند و در آنجا گریان باشد روز قیامت در حالی خداوند را ملاقات خواهد کرد که ثواب دو میلیون حج و دو میلیون عمره و دو میلیون غزوه را به همراه خواهد داشت. و ثواب هر حج عمره و غزوه او نیز مانند ثواب کسانی است که همراه پیامبر و ائمه حج و عمره را به جا آورده و به جهاد رفته باشند.^۱

این ادعا، دروغ آشکاری است که به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است. اگر چنانچه ثواب زیارت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و گریه کردن در کنار قبر او از حج و عمره بیشتر می بود بی تردید در کتاب خداوند ذکر می شد. این امری است که ثابت می کند آنها در بسیاری از امور مانند این سخن و غیر آن بر ائمه دروغ بسته اند در حالی که آنان از آن مبرا هستند.

خداوند حکایتی را از زبان کسی که غیر خداوند را می پرستید نقل می کند و می فرماید: ﴿تَأَلَّهٖ اِنْ كُنَّا لَفِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝۹۷ اِذْ نُسَوِّیْکُمْ بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝۹۸﴾ [الشعراء: ۹۷-۹۸].

«به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم. چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می شمردیم».

محمد سبزواری نجفی می نویسد:

یعنی شما را در عبادت و خضوع و فروتنی برای پروردگار مساوی قرار دادیم این امر براساس قرار گرفتن و تعلق خطاب به بتهاست. گفته شده است: آنان به کسانی که از آنها پیروی می کردند می گویند: ما از شما همانند خداوند پیروی می کردیم. پس شما تبدیل به خدایانی شدید.^۲

این مساواتی که سبزواری با شرح آیه مبارکه بیان کرده است فقط شامل مساوات قلبی و باطنی نمی شود. بلکه در ابتدا شامل مساوات ظاهری در اعضا و جوارح

۱- بحار الأنوار (۹۸/۲۹۰)، نگا: وسائل الشیعة (۱۴/۴۷۷)، مستدرک الوسائل (۱۰/۲۹۳).

۲- الجدید (۵/۱۹۳).

بندگان، و در مرحله بعد شامل تعظیم و بزرگداشت و احترامی می‌شود که در قلب نسبت به فرد یا چیز مورد احترام انجام می‌شود.

گروهی از آنان همه یا بیشتر تلاش و همت خود را صرف امور دنیا و زینت‌های آن می‌کنند و چنانچه در قلب‌های آنان جستجو کنی، آن را آکنده از عشق کالاهای و امور دنیا خواهی یافت.

ما قصه‌های فراوانی درباره‌ی این افراد و آنچه در هنگام احتضار و مرگ بر سرشان آمده است شنیده‌ایم. اطرافیان‌شان به آنها می‌گفتند: بگو (لا إله إلا الله) آنان مشاهده می‌کردند کسی که قلبش همواره به تجارت املاک و ... مشغول بوده است، نمی‌تواند کلمه توحید را بر زبان بیاورد، بنابراین به آنچه تعلق قلبش به خرید و فروش را آشکار می‌کند، هذیان می‌گوید. گروهی از آنان در هنگام مرگ آواز می‌خوانند، و گروهی نیز از اطرافیان‌شان می‌خواهند برایشان شراب بیاورند.

به همین دلیل پیامبر ﷺ می‌فرماید: «تَعَسَ عَبْدُ الدِّينَارِ تَعَسَ عَبْدُ الدَّرْهِمِ تَعَسَ وَلَا اِنْتَعَشَ بَيْنَ أَنْ مُحِبَّهَا عَبْدٌ لَهَا مِنْ عَبْدٍ حَجْرًا فَهُوَ عَابِدٌ صَنَمٍ». «بنده درهم و دینار بدبخت و بیچاره است و هرگز شاداب نخواهد شد. در حالی که کسی که [دنیا] را دوست داشته باشد، بنده آن خواهد شد. کسی که سنگی را بپرستد، در حقیقت بت‌پرست است»^۱.

آنها کسانی هستند که خداوند درباره‌شان فرموده است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]. «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهایشان)، شدیدتر است».

سید محمد تقی مدرسی می‌گوید:

به علت نظر و فکر خشک و جامدشان آنها مثلاً خورشید را به جای خالق خورشید و تنظیم کننده جریان آن که خداوند است می‌پرستیدند، چرا؟ زیرا آنها ظاهر خورشید را می‌دیدند و بدون آنکه از آن به وجود آفریننده خورشید استدلال کنند و پی ببرند. همچنین آنان با صاحبان سرمایه، مقام و علم ارتباط برقرار می‌کردند، و آنها را دوست می‌داشتند بدون اینکه بیندیشند که همه آنها بندگان خداوند هستند و این خداوند است که به آنها این نعمت‌ها را عطا کرده است. پس شایسته‌تر است که مستقیماً با خداوند ارتباط برقرار کنند و به خود اجازه ندهند که این واسطه‌ها آن را بنده خود گردانند: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ «کسانی که ایمان آورده‌اند خداوند را بسیار و بیشتر دوست می‌دارند». و علیرغم وجود ارتباط میال آنها و صاحبان سرمایه، مقام و علم، آنان اجازه نمی‌دهند که بنده آنان شوند بلکه تا ابد همواره با خداوند ارتباط محکمی خواهند داشت^۱.

پس از ذکر این متن‌ها و روایات باید میان دوست داشتن و محبتی که بدون وجود دلیل از سوی پروردگار و روایت صحیح امور می‌انجامد و صاحبش را از خداوند دور می‌کند و دوست داشتنی که شامل اولیا، علما، اماکن و زمانهایی که براساس رضایت پروردگار و براساس اوامر ایشان و در چهارچوب آن چیزی است، او دوست می‌دارد تفاوت قائل بود.

۱۲- شرک در اطاعت:

فرد مسلمان به وجوب دوست داشتن، احترام، بزرگداشت و رعایت ادب با علمای مسلمان اعتقاد دارد، زیرا آنها به شرع خداوند آگاه و در دین دارای علم هستند، و براساس هدایت و بینش به علمشان عمل می‌کنند. همچنین علما جزو بهترین افراد هستند. زیرا بیش از همه مردم از خداوند می‌ترسند خداوند درباره آنان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

۱- من هدی القرآن (۱/ 300).

«از میان بندگان خدا، تنها علماء از او می ترسند».

همچنین خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۖ جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتُ عَدْنٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ۝﴾ [البينة: ۷-۸].

«کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات خدا هستند. پاداش آنها نزد پروردگارشان، باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است (در حالی که) همیشه در آن می مانند. هم خدا از آنها خشنود است، و (هم) آنها از خدا خشنودند. و این (مقام والا و پاداشهای مهم و بی نظیر) برای کسی است که از پروردگارش بترسد».

بدان که اطاعت از علما بر مردم با رعایت شرط زیر واجب است، و آن شرط این است که این اطاعت تابعی از اطاعت از پروردگار و فرستاده اش باشد. در غیر این صورت از آنان اطاعت و پیروی نمی شود. خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (حکما و علما) را».

کسی که براساس این آیه کریمه بیندیشد در می یابد که خداوند، اطاعت از خود و پیامبر ﷺ را به صورت مستقل قرار داده است. حال آنکه اطاعت از اولی الامر را به صورت تابعی ذکر نموده است. به همین دلیل اطاعت از اولی الامر را به وسیله فعل امر «وأطيعوا» ذکر ننموده است. بنابراین زمانی که اطاعت از مخلوق به معصیت خالق منتهی شود، دیگر اطاعت از آن مخلوق جایز نیست.

اولو الامر صاحبان امر اعم از علما و حکام می باشند. زیرا امر شرع و علم به وسیله علما استوار است، و اجرای شریعت و عملی کردن آن بر عهده حکام است. چنانچه علما و حکام بر راه راست حرکت کنند و به پیش بروند، امور مردم نیز

در مسیر صحیحی قرار خواهد گرفت، و با فساد آنها امور [جامعه و مردم] رو به تباهی خواهد نهاد. زیرا علما وظیفه ارشاد و راهنمایی، و حکام نیز کار الزام و سرپرستی و رهبری را بر عهده دارند.

مسلمان باید از کسی طلب فتوا کند که معتقد است او براساس شریعت خداوند و سنت پیامبرش محمد ﷺ با استفاده از احادیث صحیح و فهم درستی که براساس آن عمل کرده و اهل بیت علیهم السلام آن را در پیش گرفته بودند، حکم و فتوا صادر می‌کند، و نباید در همه آنچه آن عالم می‌گوید از او پیروی و از مذهب او کورکورانه دنباله‌روی نماید. زیرا علما و دانشمندان نیز انسان‌هایی هستند که در کار آنها صحیح و اشتباه وجود دارد، و ممکن است یکی از آنها در یکی از مسائل شرعی یا احاطه به امور شریعت به صورت غیر عمدی و کاملاً سهوی دچار اشتباه شود.

به همین دلیل مسلمان خردمند باید نسبت به رای و نظر هیچ عالمی در مقابل علمای دیگر تعصب نداشته باشد و آیه زیر را سر لوحه خود قرار دهد: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۷].

«پس اگر شما نمی‌دانید از اهل علم را بپرسید».

چنانچه امروزه در امور مسلمانان دقت کنیم در می‌یابیم که بیشتر آنها در اطاعت از پروردگار و عبادت او دچار شرک شده‌اند و شریعت الهی و سنت پیامبر ﷺ و معارف حقیقی اهل بیت علیهم السلام را ترک کرده و کنار نهاده‌اند، و به جای آن از روش اولیا با استفاده از راهنمایی‌های حکام و علمای گمراه پیروی می‌کنند.

آنها آزادی، اعمال و افکارشان را در قید و بندهای محکمی قرار داده‌اند که از آن جدا نخواهد شد، و کار آنان در شناخت حقیقت از گمراهی روشن نیست. همچنین قادر به سوال و جدال درباره علت انجام عملی یا ترک آن و همچنین تفاوت میان هدایت و سنت پیامبر ﷺ و آنچه خودشان در دین بوجود آورده‌اند نیستند. آن شرک‌ها، بدعت‌ها و خرافات از قبیل کمک گرفتن از مردگان و خواندن آنها در مقابل

خداوند، جشن‌های میلاد و وفات و بدعت‌های دیگری که ریشه در عقاید احبار یهودی^۱ و راهبان مسیحی^۲ دارد. اما چنانچه فردی در برابر مقلدان دیگر اقدام به سوال کردن نماید، این امر موجب به وجود آمدن لکه ننگ و عاری برای او خواهد شد، و حکمی مبنی بر خروج از طاعت و فرمانبرداری و محبت اهل بیت علیهم‌السلام را در پی خواهد داشت، و بی‌تردید مبلغان خرافه‌پرداز به او اتهام گمراهی و تشکیک در عقاید را نسبت خواهند داد، و از او کینه به دل خواهند گرفت.

این امر موجب شده است بسیاری از مسلمانان به سوی اعتقادات بسیار خطرناکی کشیده شوند. از جمله این اعتقادات خطرناک این است: چنانکه به یکی از آنها بگویید: خداوند در قرآن و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سنتش از این امر نهی فرموده است، بی‌درنگ جواب خواهد داد: اما فلان عالم چنین می‌گوید، و چنان نظری دارد. این امر و اعتقاد شرک‌آلود برخلاف توحید خداوند در طاعت است. زیرا این گونه افراد در حرام کردن آنچه خداوند آن را حلال کرده است، یا در حلال دانستن آنچه خداوند آن را حرام اعلام نموده از علما پیروی می‌کنند و حکم و سخن خداوند را به کنار نهاده‌اند.

این امری است که خداوند درباره آن می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱].

«[یهودیان و مسیحیان] دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند».

امام محمد باقر علیه‌السلام می‌فرماید: آنها از مسیح نافرمانی کردند و در میان خودشان او را بیش از حد تعظیم کردند تا اینکه ادعا کردند که او خداست و فرزند خداست، همچنین از علما و پارسایانشان پیروی نمودند، سخنان آنان را گرفته و بدان اعتقاد

۱- احبار: جمع حبر و حبر به معنای عالم دانشمند.

۲- راهب: زاهد و عابد.

پیدا کردند و به آنچه آنان را بدان می‌خواندند ایمان آوردند. بنابراین آنان را به وسیله پیروی از علمایشان و ترک فرمان خدا و کتابهای آسمانی و هدایت پیامبران از سخن خدا نافرمانی کردند. این امر در کتاب ما (قرآن) ذکر شده است تا ما از آن پند بگیریم.^۱

امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: به خدا قسم [احبار و رهبان] آنان را به عبادت و پرستش خودشان دعوت نکردند، بلکه حرام را بر ایشان حلال، و حلال را حرام کردند. آنان نیز ناخودآگاه علما را پرستیدند.

همچنین فرمودند: کسی که در معصیت خداوند از کسی پیروی کند در حقیقت آن فرد را پرستش و عبادت نموده است.^۲

همچنین می‌فرماید: به خدا قسم آن مردم برای علمایشان نماز نخواندند و روزه نگرفتند، بلکه علما برایشان حلال را حرام، و حرام را حلال اعلام نمودند، مردم نیز از آنان پیروی کردند.^۳

همچنین می‌فرماید: آنها علما را به عنوان خدا قرار ندادند [و آنها را پرستیدند]. بلکه [علما] حلال را بر ایشان حرام، و حرام را بر ایشان حلال نمودند. در نتیجه مردم به آن عمل کردند و علما نیز به خدایانی در مقابل پرورگار تبدیل شدند.^۴ پیروی از احبار و رهبان و علما بدون داشتن دلیل و با هدف مخالفت با شریعت خداوند موجب دچار شدن به امر خطرناکی می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

«اگر از آنان اطاعت کنید بی‌تردید شما [هم مانند ایشان] مشرک خواهید بود».

سید محمد حسین فضل الله می‌نویسد:

۱- تفسیر المیزان (۹/ ۲۶۵)، تفسیر القمی (۱/ ۲۸۸).

۲- تفسیر نور الثقلین (۲/ ۲۰۹).

۳- همان منبع.

۴- همان منبع.

شریک قرار دادن در عبادت به معنای اطاعت و فروتنی است. اگر در جایی وحی شیطان و وحی خداوند وجود داشته باشند و فردی وحی غیر خداوند را انتخاب کند این امر به معنای نافرمانی از خداوند، و خضوع و فرمانبرداری برای غیر او و شرک غیرمستقیم است. زیرا اندیشه توحیدی فقط یک فکر نیست همچنان که در معادلات ذهنی ریاضی وجود، در ذهن و عقل جای بگیرد. بلکه فعل ایمان است که در فکر حرکت می‌کند تا احساسات، اعمال، اقوال و دیدگاه‌ها را تحریک کند تا همه آنها تبدیل به شکل زنده‌ای از آن به وجود آیند.

تا زندگی در پیرامون آن تبدیل به افعال شود که در راستای ایمان به خدا و راه او قرار داشته باشند^۱.

محمد سبزواری نجفی می‌نویسد:

این آیه بدین معنی است که شما در حلال دانستن حرام به سخن آنان گوش فرا می‌دهید و آن را تایید می‌کنید ﴿إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾: شما به وسیله ترک دین خداوند و گرایش به سوی پیروی از آنان مشرک هستید. زیرا این امر شرک به خداوند و وارد کردن غیر احکام الهی به آنها است^۲.

امین الدین طبرسی می‌نویسد: زیرا کسی که در امور دینی از غیر خدا پیروی کند در حقیقت به خداوند شرک ورزیده است^۳.

خداوند - سبحانه و تعالی - به ما یاد داده است که هر گاه در حکمی شرعی دچار اختلاف شدیم چگونه عمل کنیم و از چه حکمی پیروی نماییم.

خداوند فرموده است: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰].

۱- تفسیر من وحی القرآن (۹/ ۲۲۷).

۲- تفسیر الجدید (۳/ ۸۵).

۳- تفسیر جامع الجوامع (۱/ ۴۰۶).

«در هر چیز (از امور دینی) اختلاف کنید، داوریش با خداست (در قرآن و سنت رسول الله ﷺ)».

فیض کاشانی می‌گوید: دربارهٔ مذهب و دینی که دربارهٔ آن اختلاف دارید و آن را برای خودتان انتخاب می‌کنید، حکم همه آن امور در روز قیامت به خداوند بر می‌گردد. و در تفسیر آن گفته می‌شود: در تأویل آیات متشابه قرآن هر گاه دچار اختلاف شدید به آیات محکم آن مراجعه کنید. خداوند پروردگار من است در همه امور فقط بر او توکل می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم.^۱

این موضوع و عقیده جزو خطرناک‌ترین اعتقاداتی است که فرد را به سوی شرک سوق می‌دهد. چنانچه فرد مسلمان در همه آنچه از سوی علما و مشایخ برای او نقل یا تقدیم می‌شود، اندیشه کند و دربارهٔ صحت آن اقوال تحقیق کند و در منابع فتاوی جستجو نماید در می‌یابد که بیشتر این فتاوا فاقد سند و اعتبار هستند. خداوند ما را از لغزش در دین مصون دارد.

۱۳- قربانی کردن:

ذبح: کشتن حیوانی مأکول از نظر شرعی است که به وسیله جاری کردن خون به شیوه مخصوص انجام می‌شود و هدف از آن تعظیم و بزرگداشت آن چیزی است که قربانی برای آن انجام می‌شود تا اظهار فروتنی و تقرب به او انجام شود. این امر فقط برای خداوند جایز است.

ذبح کردن جزو عبادات و طاعاتی است که خضوع و فروتنی بنده نسبت به پروردگار را نشان می‌دهد. کسی که در قربانی کردن مقداری از قصد و نیتش برای غیر خداوند - عزوجل - باشد در حقیقت به او شرک ورزیده است و شرک او از نوع اکبر است که او را از دین اسلام خارج می‌کند.

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝﴾

۱- تفسیر الصافی (۴/ ۳۶۷).

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: «نماز و تمام عبادات [قربانی] من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست؛ و به همین مأمور شده‌ام؛ و من نخستین مسلمانم».

محمد باقر ناصری می‌نویسد: نُسُكُ همه آن چیزی است که به وسیله آن به خداوند تقرب می‌جویند، اما غالباً بر قربانی کردن اطلاق می‌شود.^۱

خداوند نماز و قربانی و دلالت آن دو بر تعظیم امر پروردگار، آنها را در کنار هم ذکر نموده است و فرموده است: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾ [الکوثر: ۲].
«پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن».

ناصر مکارم شیرازی می‌نویسد:

بهترین اعطا کننده و بخشنده نعمت‌ها خداوند - سبحانه و تعالی - است. به همین دلیل اگر عبادات به غیر او اختصاص یابد، هیچ معنایی نخواهد داشت. به عبارت دیگر عبادات خواه نماز یا قربانی و ... به پروردگار که ولی نعمت است اختصاص پیدا می‌کند. امر به نماز و قربانی کردن در مقابل آن عملی است که مشرکان در سجده کردن و قربانی کردن برای بت‌ها انجام می‌دادند. حال آنکه آنان نعمت‌هایشان را از سوی پروردگار می‌دانستند. عبارت «لربک» دلیل واضحی بر وجوب داشتن قصد تقرب به پروردگار در انجام عبادات است.^۲

باید بدانیم که ذبح برای غیر خدا دو گونه است:

نوع اول: که در آن به خاطر شادی یا احترام به مهمانی برای غیر خدا ذبحی انجام می‌شود. این امر کاملاً عادی است که ممکن است گاهی مطلوب یا نامطلوب باشد. اصل بر این است که این عمل مباح است.

۱- مختصر مجمع البیان (۱/ 509).

۲- تفسیر الأمثل (۲۰/ 452).

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: از جمله اموری که محمد صلی الله علیه و آله به زهرا علیها السلام یاد دادند این بود که به ایشان فرمودند: «یا فاطمة! من کان يؤمن بالله واليوم الآخر فليکرم ضیفه»: «ای فاطمه کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد باید مهمانش را گرامی بدارد»^۱.

از جمله انواع ذبح جایز آن مواردی است که براساس پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام گیرد. مانند قربانی کردن برای تولد نوزاد که عقیقه نامیده می شود. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: عقیقه (قربانی تولد) نوزاد دختر و پسر یک قوچ است^۲.

نوع دوم: قربانی و ذبح که برای بزرگداشت و تعظیم غیر خدا و تقرب به او باشد، حتی اگر نام خدا قبل از ذبح ذکر شود، حرام است. این نوع قربانی شرک اکبر است و با انجام آن فرد از دین اسلام خارج می شود.

این عملی است که امروزه بعضی از مردم برای تقرب به پیامبران و اولیا از طریق ذبح انجام می دهند و گمان می کنند که صدقه و ثواب آن قربانی ها به آنها برمی گردد. حال آنکه آنها در حقیقت آن قربانی را برای آن اولیا ذبح می کنند تا اموال و اولادشان محفوظ بماند، و آنان برایشان جلب خیر و دفع مصیبت نمایند.

گروهی از مردم نیز به مناسبت آمدن حاکم یا پادشاه به شهرشان یا بعضی عادات دیگر مانند مراسم عروسی در هنگام ورود عروس به خانه داماد و ... اقدام به ذبح حیوان می کنند که این اعمال شرک است. زیرا این حیوانات برای تکریم مهمان و خالصانه برای خداوند ذبح نشده اند. بلکه ما خودمان مشاهده می کنیم گروهی از مردم خون آن گوسفند و مرغ و یا ... را بر روی ماشین هایشان می مالند تا از شر بلا در امان بمانند و دچار تصادف نشوند. علت همه این امور این است که مردم نسبت به توحید و عقیده راستین و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاکش - مبنی بر اینکه

۱- الکافی (۲۸۵/۶) نگا: مکارم الأخلاق (۱۳۵)، وسائل الشیعة (۳۱۸/۲۴)، بحار الأنوار (۶۱/۴۳).

۲- الکافی (۲۶/۶)، وسائل الشیعة (۴۱۷/۲۱).

نفع و ضرر همگی در اختیار خداوند بی‌شرک است - بی‌اطلاع هستند. از عباس بن یزید روایت شده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: عوام گمان می‌کنند که شرک از راه رفتن مورچه در شب تاریک بر روی صخره سیاه پنهان‌تر است.^۱ امام فرمود: بنده فقط زمانی مشرک خواهد بود که برای غیر خدا نماز بخواند، برای غیر او ذبح و قربانی کند، و غیر او را بخواند و از او استمداد نماید.^۲

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: سلمان نقل می‌کند که مردی به خاطر مگسی وارد بهشت شد، و دیگری به خاطر یک مگس وارد آتش شد. از ایشان پرسیدند: این امر چگونه ممکن است؟ فرمود: آن دو تن روزی از کنار قومی عبور کردند که آن روز عید آن قوم بود. افراد قوم بت‌هایشان را آنجا گذاشته بودند. اجازه نمی‌دادند کسی از آنجا عبور کند مگر اینکه برای بت‌هایشان قربانی کند، خواه این قربانی کوچک یا بزرگ باشد. به آن دو گفتند هرگز نمی‌توانید از اینجا بروید مگر اینکه برای آنها قربانی کنید و تقرب جوید. همچنانکه همه کسانی که از اینجا عبور می‌کنند، اقدام به این عمل می‌نمایند. یکی از آن دو گفت: من چیزی ندارم. دیگری مگسی را شکار کرد و آن را برای بت‌ها قربانی کرد. اما دیگری گفت: من جز برای خداوند هرگز چیزی را قربانی نمی‌کنم. پس آن قوم او را کشتند و وی وارد

۱- آری! شرک اصغر یا شرک خفی باریک‌تر و پنهان‌تر از مورچه ای است که در شب تاریک بر روی صخره سیاه راه می‌رود! مانند صدقه دادن به خاطر ستایش و مدح گفتن مردم و جهاد کردن تا مردم او را شجاع بگویند و یا بخاطر بدست آوردن مال و غنیمت یا اینکه شخصی قرآن را با آواز خوش تلاوت کند در حالیکه نیت او این است که مردم او را مدح و تمجید کنند و یا اینکه شخصی در نمازش بخاطر ریا و جلب توجه دیگران آن را حسن و زیبایی می‌بخشد! و یا قسم یاد کردن به غیر الله مانند قسم به پدران و شرف و به سر فلان یا به جان من و یا قسم به علی و عباس و حسین و... پس این نوع شرک کمتر کسی از آن نجات پیدا میکند.

۲- وسائل الشیعة (341 / 28)، نکا: بحار الأنوار (96 / 69)، الحضال (136 / 1).

بهشت شد، و دیگری [که برای آن بت قربانی کرده بود]. وارد جهنم گردید.^۱ اگر این فرد به علت ذبح یک مگس برای بتها و غیر خدا داخل در آتش دوزخ گردید. پس حال کسانی که حیوانات و اشیایی برای تقرب به غیر خدا را قربانی می‌کنند که ارزش بسیار بالایی دارند، چگونه خواهد بود؟

۱۴- نذر:

پس از بیان آنچه بعضی از مردم در زمینه عبادت قربانی کردن انجام می‌دهند، ضروری است درباره عبادت دیگری که تقریباً بدان نزدیک و با آن در ارتباط است سخن بگوییم، که گروهی از مسلمانان درباره مفهوم و راه و روش آن دچار گمراهی شده‌اند، و به عنوان یکی از راه‌های ختم شونده به خیر و نیکی یا شرک و بدی به حساب می‌آید. این عبادت نذر است. نذر: عبارت است از اینکه فرد مکلف در صورت رسیدن به آنچه در انتظارش به سر می‌برد و آن را از خدا می‌خواهد بر خود امر غیر واجبی را واجب و لازم گرداند.

مثلاً بگوید: اگر چنین اتفاقی بیفتد یا چنین عملی انجام شود من فلان کار را که مورد رضایت پروردگار است انجام خواهم داد.

نذر کردن از جمله عباداتی است که خداوند وفاکنندگان به آن را ستایش کرده است. همچنین پیامبر ﷺ کسانی را که نذری را برخود مقرر می‌کنند به انجام آن سفارش کرده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [الإنسان: ۷]. «آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شر و عذابش گسترده است بیمناکند».

سید محمد حسینی شیرازی می‌گوید: یعنی آنان زمانی که در دنیا بودند نذرهای خود را عملی و به آن وفا می‌نمودند. نذر آن است که انسان عمل خیری را برای

۱- وسائل الشیعة (24 / 213)، بحار الأنوار (3 / 252)، ثواب الأعمال (224).

خداوند - سبحانه - واجب گرداند. مثلاً تصمیم بگیرد که روزه بگیرد یا صدقه‌ای بدهد و^۱.

بدان که نذر کردن همانند نماز، توسل و عبادت است که اختصاص آن به غیر خدا جایز نیست.^۲ کسی که آن را برای غیر خداوند اختصاص دهد، در حقیقت به خداوند شرک و کفر ورزیده است.

بدان که در نذر کردن اصل بر آن است که مکروه است، زیرا الزام نفس بر امری است که خداوند آن را بر انسان واجب نکرده، و ما را در انجام آن مختار گذاشته است، و این امر موجب افزایش تکلیف بر خود می‌شود. همچنین غالباً کسی که نذری می‌کند در هنگام نذر کردن یا عمل به آن پشیمان می‌شود و به علت سنگینی و سختی عمل به آن در جستجوی راه خلاص و رهایی از این عمل بر می‌آید. به ویژه زمانی که فردی مریض می‌شود و چیزی را بر خود نذر می‌کند، یا زمانی که برآورده شدن نیازی که آن را خواسته به تاخیر می‌افتد، می‌بینیم در این حالت نذر می‌کند. گویی زبان حال و باطنش می‌گوید: اگر شما برای خداوند این کار و این کار را انجام ندهی خداوند با لطف خود آن نعمت و خیر را به تو نخواهد داد، یا آن شر و بلا را از تو دور نخواهد کرد، و این اعتقاد سوءظن نسبت به پروردگار است.

گروهی از مردم چیزی را بر خود نذر می‌کنند و نذر خود را برای غیر خدا قرار می‌دهد. مانند کسی که به پیامبر ﷺ یا فرد نیکوکاری بگوید که این کار بر من نذر

۱- تفسیر تقریب القرآن (29/167).

۲- زیرا خداوند کسانی را که به نذرهایشان وفا می‌کنند مدح کرده است و به وفای به نذرهای امر کرده است. هر امری که خداوند آن را مدح می‌کند و انجام دهنده آن را می‌ستاید در حقیقت عبادت است به همین دلیل تعریف عبادت عبارت است از نام جامعی که بر همه آنچه خداوند آن را دوست دارد و از آن راضی است اعم از اعمال ظاهر و باطن اطلاق می‌شود.

باشد، یا این نذر برای این قبر یا آن پادشاه بر من واجب گردد و
این نذر که برای غیر خدا بذل و بخشش می‌شود، اصلاً منعقد نمی‌گردد و در صورتی که عملی کردن آن ممکن نباشد بر آن کفاره‌ای واجب نمی‌شود. بلکه این امر شرک است که باید از آن توبه کرد، مانند قسم خوردن به غیر خدا که این نوع قسم منعقد نمی‌شود و کفاره‌ای هم ندارد.

گروهی از مردم نیز برای معصیت خداوند نذر می‌کنند، مثلاً می‌گویند: چنانچه این کار انجام شود فلان چیز را می‌دزدم یا شراب می‌نوشم.

این نذر منعقد می‌شود اما عمل کردن به آن جایز نیست، و کسی که این گونه نذر یاد می‌کند باید کفاره قسم را پرداخت نماید. مانند قسمی که به خدا یاد می‌شود تا عمل حرامی صورت گیرد، که این قسم منعقد می‌شود، اما کفاره دارد.

همه احکامی که در گذشته بیان شد به نذر و منعقد شدن آن براساس نیت شروع یا مشروع بودن آن دلالت دارد که این امور بر خداوند پوشیده نیست.

خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا﴾ [البقرة: ۲۷۰].

«و هر چیز را که انفاق می‌کنید، یا (اموالی را که) نذر کرده‌اید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آنها را می‌داند».

میر سید علی حائری طهرانی می‌نویسد: یعنی اگر نذرهایتان در زمینه اطاعت از خداوند یا گناه و نافرمانی باشد خداوند آن را می‌داند. نذر به معنای تعلق خاطر و ضمیر انسان به چیزی و التزام بدان می‌باشد. در شریعت به معنای التزام به نیکی و خیر می‌باشد و شامل امور غیر مشروع نمی‌شود. ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا﴾: «بی‌تردید خداوند از آن اطلاع دارد».

ضمیر هاء در (یعلمه) به (ما) برمی‌گردد. یعنی خداوند شما را به خاطر آن پاداش می‌دهد. اگر اعمالتان خیر و نیک باشد بی‌تردید خداوند شما را پاداش می‌دهد. اگر اعمالتان خیر و نیک باشد جزای آن خوب خواهد بود، و اگر اعمال

ناپسندی باشد جزای آن نیز ناگوار خواهد بود. بنابراین در این آیه مژده و هشدار و وعد و وعید به کار رفته است.^۱

این امری است که پیامبر ﷺ براساس آیه ذکر شده آن را بیان نموده و فرموده‌اند: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ فَلَا يَعْصِهْ»^۲: «کسی که نذر می‌کند که از خداوند پیروی و اطاعت کند پس باید از او اطاعت نماید اما کسی که نذر کرده است از خدا نافرمانی و سرپیچی کند، پس از او نافرمانی نکند». از اسماعیل بن سعد اشعری روایت شده است که از امام رضا علیه السلام درباره کسی که قسم خورده تا صله رحم را قطع کند، پرسیدم. وی فرمود: پیامبر ﷺ فرموده است: «لا نذر في معصية ولا يمين في قطيعة رحم...» «به نذری که درباره گناه و قسمی که درباره قطع رحم باشد، نباید عمل شود»^۳.

در حدیث آمده است که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ که نامش ابواسرائیل بود، نذر کرد که روزه بگیرد و افطار نکنند و بایستد و نشیند و در زیر سایه قرار نگیرد و سخن نگوید. پیامبر ﷺ همه آنچه را که وی قادر به انجام آن نبود از عهده او برداشت و وی را به انجام آنچه در آن طاعت پروردگار بود، دستور داد و فرمود: «مُرُوهُ فَلْيَتَكَلَّمْ وَلْيَقْعُدْ وَلْيَتِمَّ صَوْمُهُ»^۴: «به سوی او بروید [و به او بگویید که] سخن بگوید، بنشیند و روزه‌اش را به پایان برساند»^۵.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: دو نوع نذر وجود دارد. آنچه برای خدا باشد که باید بدان وفا کرد و آن را انجام داد و به پایان رسانید. دوم آنچه که

۱- تفسیر مقتنیات الدرر (2/ 134).

۲- مستدرک الوسائل (16/ 92).

۳- وسائل الشیعة (23/ 219) نگا: الکافی (7/ 440).

۴- عوالی اللالی (3/ 448)، مستدرک الوسائل (16/ 92).

برای غیر خدا باشد و کفاره‌اش، همان کفاره قسم است.^۱
 همچنین فرمود: نذری که موضوع آن معصیت و یا خارج از توان انسان باشد
 عملی نخواهد شد.^۲

ممکن است خواننده از خود بپرسد: چگونه آنچه را که خداوند به خاطر وفای
 به آن بنده را ستایش می‌کند. ناپسند می‌پندارید؟
 در جواب باید گفت ما نمی‌گوییم که وفا به آن حرام است، تا ادعا شود ما نص
 را به کنار نهاده‌ایم. بلکه می‌گوییم خود نذر و بر ذمه گرفتن آن از اول حرام یا
 بسیار مکروه و ناپسند است، و میان نذر کردن و عمل به آن تفاوت فراوانی است.
 عقد نذر و بر عهده گرفتن آن ابتدای امر و عمل در مرحله دوم اجرای آن چیزی
 است که بر خود لازم دانسته است.

بنده‌ای که خداوند را دوست می‌دارد در نهان و آشکارا به خداوند تعلق دارد و
 زبان و اعمالشان از آنچه پروردگارش می‌خواهد، پیروی می‌کند. پس او یا بنده‌ای
 شکرگذار است یا صبور و شکیب... تا اینکه براساس این اعتقادات و اعمال با
 خدای خویش ملاقات می‌کند.

۱۵. ریا:

اساس دین خدا و روح توحید و عبادت، اخلاص برای پروردگار است. اخلاص
 آن است که هدف بنده از اعمالش فقط رضایت، ثواب و فضل پروردگار باشد. وی
 به اصول ایمان و شریعت اسلام و حقایق ایمان که احسان است و حقوق خداوند و
 بندگان به بهترین شیوه عمل می‌کند، و به وسیله آنها خواهان رسیدن به رضایت
 پروردگار و آخرت امیدوار است، و هدف او از این عمل ریا، کسب شهرت و
 ریاست و امور دنیوی نیست. در این صورت ایمان آن فرد کامل می‌شود.

۱- نهذیب الأحکام (۸/ 310)، الاستبصار (۴/ 55) وسائل الشیعة (۲۲/ 393).

۲- عوالی اللآلی (۳/ 448).

مفسران می‌گویند: ریا شهوت پنهان است. زیرا شهوت آوازه و شهرت و مقام در میان مردم است، تا مردم درباره فرد بگویند که او متدین است و به سنت‌ها نیز عمل می‌کند. این افکار شهوت پنهان است. یعنی مانند شهوت‌های دیگر که حسی هستند از قبیل غذاخوردن، ازدواج و ... نیست.^۱

از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: غذای انسان ریاکار سه چیز است: هنگامی که مردم را دید فعال و با نشاط می‌شود. هنگامی که تنها شد، کسل می‌شود. دوست دارد در همه امور او را بستانید.^۲

مجلسی در بحارالأنوار اوصاف ریاکاران را ذکر می‌کند و می‌نویسد:
از جمله آنها:

ریا کردن در گفتار است: مانند ریای دینداران به وسیله موعظه، یادآوری، سخن حکیمانه گفتن حفظ اخبار و آثار برای استفاده در گفتار جهت اظهار فراوانی علم و دلالت بر اهتمام شدید به اقوال گذشتگان نیکوکار، حرکت دادن لب در هنگام ذکر در میان مردم، امر به معروف و نهی از منکر و ملأعام و ظاهر کردن خشم خود به علت وجود منکرات، اظهار تاسف برای ارتکاب گناه از سوی مردم و نرم و آرام سخن گفتن و باریک کردن صدا.

ریا در عمل: مانند ریای فرد نمازخوانی که در نمازش اعم از قیام، رکوع و سجود را طولانی می‌کند. سرش را پایین می‌اندازد و به هیچ مکانی نگاه نمی‌کند. به آرامش و سکون تظاهر می‌کند. دست‌ها و پاها را راست می‌کند. همچنین ریا در روزه، حج، صدقه، اطعام فقرا و اظهار فروتنی در هنگام برخورد با دیگران مانند فرو نگه داشتن چشم، سر را پایین انداختن، وقار بیش از حد در گفتار، به گونه‌ای که فرد ریاکار برای انجام کارش سریع می‌دود. اما هر گاه فرد دینداری او را ببیند،

۱- نگا: شرح نهج البلاغه (167/19).

۲- الکافی (295/2)، وسائل الشیعة (73/1)، مستدرک الوسائل (164/1)، بحارالأنوار (288/69).

دوباره با وقار و سر به زیر راه می‌رود، مبدا که او را عجل و کم وقار بدانند. هر گاه آن فرد از نظر او دور شود، دوباره با عجله به راه خود ادامه می‌دهد، و هر گاه او را ببیند دوباره به خشوع خود باز می‌گردد. بعضی از این افراد از اینکه راه رفتن او در خلوت با راه رفتن او در ملائع تفاوت داشته باشد، خجالت می‌کشد. بنابراین مجبور می‌شود در خلوت نیز به طرز شایسته‌ای راه برود تا اینکه هر گاه مردم او را ببیند نیازی به تغییر وضعیت نداشته باشد. چنین فردی گمان می‌کند که با این عمل از شهرت ریا رهایی یافته است. حال آنکه ریای او چند برابر شده است و وی در خلوتش نیز ریا کرده است.

ریا کردن به وسیله دوستان، دیدارکنندگان و اطرافیان: مانند کسی که خود را به سختی می‌اندازد تا یکی از علما را ملاقات کند تا گفته شود: فلانی به زیارت و ملاقات فلان عالم یا فلان فرد متقی و پرهیزگار یا یکی از حکام و پادشاهان رفته است تا گفته شود: آنها به او تبرک می‌جویند. مانند کسی که بسیار دیدار علما و مشایخ می‌رود تا مردم ببینند که او ملاقات علما می‌رود از محضر آنها استفاده می‌کند و به آن علما و مشایخ افتخار کند. بعضی نیز با این کار می‌خواهند آوازه و شهرتشان در کشور انتشار یابد و مردم به سوی آنها سفر کنند. بعضی افراد نیز می‌خواهند در نظر پادشاهان مشهور شوند تا شفاعتشان مورد قبول قرار گیرد. گروهی هم با این کار می‌خواهند به جمع‌آوری مال بپردازند. حال حتی اگر این کار از طریق اموال اوقاف، ایتم ... یا غیر، انجام شود.^۱

به علت اهمیت ریا و گناه بزرگ در قرآن کریم درباره آن هشدار داده شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ ۖ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا ۝﴾ [الكهف: ۱۱۰].

«ای پیغمبر! بگو: «من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من

وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند».

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره تفسیر آیه: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ﴾: سوال شد ایشان فرمود: «مَنْ صَلَّى مِرَاءَةَ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ زَكَّى مِرَاءَةَ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ حَجَّ مِرَاءَةَ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ مِرَاءَةَ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا مِرَاءَ: «کسی که به ریا نماز بخواند او مشرک است. کسی که با ریا زکات بپردازد مشرک است. کسی که با ریا حج به جای بیاورد، در واقع مشرک است. کسی که عملی را که خداوند به آن امر فرموده است با هدف ریا انجام دهد، مشرک است و خداوند اعمال فرد ریاکار را قبول نخواهد کرد»^۱.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ! قَالُوا: وَمَا الشَّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا جَازَى الْعِبَادَ بِأَعْمَالِهِمْ إِذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُتِبَ تَرَاءُؤُهُمْ فِي الدُّنْيَا فَاطْلُبُوا جَزَاءَكُمْ مِنْهُمْ»: «بی‌تردید ترسناکترین امری که از وجود آن در میان شما می‌ترسم شرک اصغر است گفتند: ای پیامبر خدا شرک اصغر چیست؟ فرمود: آن امر خطرناک ریاست. خداوند هنگامی که بندگان براساس اعمالشان پاداش داد. می‌فرماید: به سوی آن کسانی بروید که در دنیا به خاطر آنها ریا می‌کردید و اجر و پاداش عملتان را از آنها بخواهید»^۲.

همچنین از ایشان روایت شده است که فرمودند: «يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ، مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ شَرِيكًا فِي عَمَلِهِ فَهُوَ لَشَرِيكِي دُونِي؛ لِأَنِّي لَا أَقْبَلُ إِلَّا مَا أَخْلَصَ لِي»: «خداوند پاک و منزّه می‌فرماید: من بهترین شریک هستم. کسی که در

۱- بحار الأنوار (99/281، 297)، نگا: وسائل الشيعة (1/68)، تفسیر قمی (2/47).

۲- شرح نهج البلاغه (2/179).

عملش کسی غیر از مرا شریک من قرار دهد، در حقیقت آن عمل برای شریک من است نه از آن من. زیرا من فقط آن چیزی را قبول می‌کنم که خالصانه برای من باشد»^۱.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: بدون داشتن ریا و انتظار کسب شهرت عمل نمایند.

زیرا بی‌تردید کسی که برای غیر خداوند عمل و تلاش نماید، خداوند او را به کسی وامی‌گذارد که برای آن تلاش نموده است.^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در اعمال برای کسی که می‌میرد و زنده نمی‌ماند و به تو هیچ سودی نمی‌رساند، ریا مکن. ریا درختی است که تنها میوه آن شرک خفی و اصل آن نفاق است. در هنگام سنجش اعمال به ریاکار گفته می‌شود، ثواب اعمال را از کسانی که آنها را شریک قرار می‌دادی بگیر، ببین چه کسانی را می‌خواندی، و به چه کسانی امیدوار بودی، و از چه کسی می‌ترسیدی. بدان که تو نمی‌توانی چیزی را در درون خودت مخفی کنی و فریفته شوی. خداوند می‌فرماید: ﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَلَٰذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ [البقرة: ۹]. «می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند؛ (اما) نمی‌فهمند».

بیشترین ریا در نگاه کردن، سخن گفتن، غذا خوردن، راه رفتن، همنشینی، لباس پوشیدن، خندیدن، نماز خواندن، حج به جا آوردن، جهاد کردن، خواندن قرآن و سایر عبادات ظاهری به وجود می‌آید. کسی که باطن خود را برای خداوند خالص و قلبش را برای او فروتن نماید و خود را با وجود تلاش‌های ممکن دارای نقص و کوتاهی بیابد، شکر آن را به جا خواهد آورد.

۱- بحار الأنوار (304/69).

۲- مستدرک الوسائل (1/105)، شرح نهج البلاغه (1/312).

و چنانچه به هر صورت به این راه ادامه دهد از جمله کسانی خواهد بود که امید رهایی آنان از شر ریا و نفاق می‌رود.^۱

از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده است که فرمودند: چنانچه یکی از شما عملی را برای خدا و رسیدن به ثواب آخرت انجام دهد اما رضایت یکی از مردم را در آن وارد گرداند در واقع مشرک است.^۲

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: میان حق و باطل چیزی جز کم عقلی وجود ندارد. پرسیدند: چگونه ممکن است ای فرزند رسول الله؟ فرمود: بنده آن عملی را انجام می‌دهد که مورد رضایت پروردگار است اما به وسیله آن می‌خواهد رضایت کسی دیگر را جلب نماید. چنانچه وی نیتش را برای خداوند، خالص می‌نمود، آنچه را که می‌خواست، سریعتر به دست می‌آورد.^۳

در روز قیامت هنگامی که پرده از اعمال و نیات فرد ریاکار برداشته می‌شود. وی زیانبار خواهد بود و در مقابل همه مخلوقات رسوا و سرافکنده خواهد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أخاف عليكم الشرك الأصغر!»: «من درباره وقوع شرک اصغر در میان شما نگرانم». عرض کردند: شرک اصغر چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ریا، هنگامی که خداوند در روز قیامت پاداش اعمال بندگان را داد به آنها می‌گوید: به سوی آن کسانی بروید که در دنیا برایشان ریا می‌کردید، ببینید آیا پاداشتان را نزد آنان می‌یابید؟» همچنین فرموده است: «از وادی زیانکاران به خداوند پناه ببرید! عرض شد: ای رسول خدا آن وادی چیست؟ فرمود: نام دره‌ای در جهنم است که برای افراد ریاکار آماده شده است».

همچنین فرموده است: در روز قیامت فرد ریاکار مورد ندا قرار داده می‌شود و به

۱- بحار الأنوار (300/69)، مستدرک الوسائل (107/1).

۲- بحار الأنوار (301/69)، نکا: وسائل الشیعة (1/67)، مستدرک الوسائل (1/105).

۳- بحار الأنوار (299/69) نکا: الکافی (1/8) وسائل الشیعة (1/61)، المحاسن (1/254).

او گفته می‌شود: ای گناهکار، ای مکار، ای ریاکار، اعمالت تباه و اجرت زایل شد. برو ثواب عملت را از کسی بگیر که برای او تلاش می‌کردی^۱.

همچنین از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: «اولین کسی که در روز قیامت خوانده می‌شود کسی است که قرآن را جمع‌آوری کرده است. سپس کسی که در راه خدا کشته شده است، سپس فرد ثروتمند را مورد ندا قرار می‌دهند. آنگاه خداوند به فردی که قاری قرآن بوده است می‌فرماید: آیا من به تو آنچه را که بر پیامبرم نازل شده بود یاد ندادم؟ می‌گوید: بله خداوند می‌فرماید: به چه مقدار از آن عمل کردی؟ آن فرد می‌گوید: خدایا در طول شبانه‌روز همواره بدان عمل می‌کردم. خداوند می‌فرماید: دروغ گفتی. فرشتگان نیز می‌گویند: دروغ می‌گویی. خداوند می‌فرماید: تو فقط می‌خواستی که مردم بگویند فلانی قاری قرآن است. در واقع چنین هم شد [پس تو در دنیا به ثواب عملت رسیدی و دیگر پیش من ثوابی نداری]. آنگاه فرد ثروتمند را می‌آورند خداوند به او می‌فرماید: آیا به تو مال فراوان ندادم و تو را از هر کسی بی‌نیاز نکردم؟ آن فرد می‌گوید: بله خداوند می‌فرماید: با آنچه به تو بخشیدم چه کار کردی؟ و در چه راهی خرج نمودی؟ می‌گوید: به وسیله آن بذل و بخشش کردم و صدقه می‌دادم. خداوند می‌فرماید: نه، دروغ می‌گویی فرشتگان نیز می‌گویند: دروغ می‌گویی، خداوند می‌فرماید: بلکه تو می‌خواستی مردم بگویند: فلان شخص بخشنده و بزرگوار است که چنین هم شد.

آنگاه کسی را که در راه خدا کشته شده است می‌آورند. خداوند می‌فرماید: تو چه کار پسندیده‌ای کرده‌ای؟ می‌گوید: خدایا تو مرا به جهاد در راه خودت دستور دادی من با دشمنان جنگیدم تا اینکه کشته شدم. خداوند می‌فرماید: دروغ می‌گویی. فرشتگان نیز می‌گویند: دروغ می‌گویی خداوند - سبحانه - می‌فرماید: بلکه می‌خواستی مردم بگویند فلانی شجاع و جسور است که درباره تو چنین گفتند.

۱ - مستدرک الوسائل (۱/ ۱۰۶، ۱۰۷) بحار الأنوار (۶۹/ ۳۰۳)، مجموعه ورام (۱/ ۱۸۷).

آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: این نوع افراد اولین مخلوقات خداوند هستند که به وسیله آنها آتش جهنم شعله‌ور خواهد شد.^۱

به علت اهمیت این موضوع آن را بیشتر توضیح دادیم. زیرا این امر جزو امور بزرگ و مهمی است که ناخودآگاه اعمال فرد مسلمان را تباه می‌کند و از بین می‌برد، ممکن است که آن فرد بداند که این امر [ریا] خطرناک است اما علیرغم این، مقتضای عظمت خداوند را که اختصاص عبادت فقط به اوست، مراعات نمی‌کند.

۱۶- سحر:

طبیعت انسان به شناخت غیب و آگاهی از آن یا عملی کردن کاری که امور مادی معلوم به هر شیوه‌ای قادر به عملی کردن آن نبوده‌اند گرایش و اشتیاق دارد. مبدا که این راه به وسیله اموری انجام شود که به خطر و وبال بر انسان منتهی می‌شود. از جمله این امور پنهانی سحر است.

سحر امری پنهانی است که میان ساحر و شیطان‌ها انجام می‌شود که چشم انسان قادر به درک آن نیست، و این امر از خلال حرز و طلسم غیر شرعی، به کار بردن دود، دارو، گرفتن خون چهارپایان و ... انجام می‌شود. به گونه‌ای که فرد ساحر اقدام به تسخیر ارواح پلید می‌نماید تا آنچه را که از آنها می‌خواهد به وسیله ایجاد علاقه، یا اختلاف میان زوجین، و یا به وجود آوردن کینه در میان مردم و ... عملی کنند. این امر فقط زمانی ممکن است که خداوند به انجام آن اراده تکوینی و تقدیری داده باشد.

ساحران نشانه‌هایی دارند که به وسیله آن شناخته می‌شوند. از جمله:

۱- بحارالأنوار (305/69) نگا: مستدرک الوسائل (1/111)، عده الداعی (228)، مجموعة ورام (1/186).

- (۱) ادعای دینداری می‌کنند و انگشتر به دست می‌کنند و تسبیح در دست می‌گیرند تا مردم را به سوی خود جذب کنند. همچنین خود را به نسب و خاندان شریفی نسبت می‌دهند تا تظاهر به نیکوکاری و صلاح کنند.
 - (۲) حافظ قرآن یا علوم شرعی که بر آگاهی از فقه دلالت دارند نیستند.
 - (۳) غالباً نام مادر مریض را می‌پرسند.
 - (۴) در هنگام خواندن ورد و دعا بر مریض فقط در اول قرائت قرآن آن را با صدای بلند می‌خوانند.
 - (۵) از امور غیبی مانند نوع بیماری، مکان سحر یا دربارهٔ کسانی که علیه فرد توطئه می‌کنند به بیمار اطلاع می‌دهد.
 - (۶) گاهی از مقداری از مو یا لباس بیمار را می‌خواهند یا به او توصیه می‌کنند که خون حیوانی را بریزد.
 - (۷) به فرد بیمار حرز، طلسم، مهره، نخ‌ها ... می‌دهند و او را از باز کردن آنهایی که بسته شده‌اند نهی می‌کنند. به علت اهمیت و زیان فراوان این عمل و عقیده، خداوند در قرآن کریم از سحر سخن گفته و منشأ، اساس و عاقبت بد کسی که آن را به مردم آموزش می‌دهد، ذکر کرده است.
- خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].
- «و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی کردند. سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود؛ و) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند».
- مولی نورالدین کاشانی می‌نویسد: ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ﴾: آنان از آن سحر و جادویی که شیاطین می‌خواندند تا مردم فرمانبردار آنها شوند، پیروی می‌کردند. ﴿عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ﴾: در دوران او و با گمان اینکه او این حکومت و قدرت را به وسیله سحر به دست آورده است. ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ﴾: اما برخلاف تصور آنان

سلیمان سحر را به کار نبرده و کفر نورزیده است، ﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ اما شیاطین که سحر را به مردم یاد می‌دادند کفر ورزیدند^۱. به علت نبودن خیر در سحر کسی که اقدام به فراگیری آن نماید، در آخرت بهره‌ای از خیر و پاداش نخواهد داشت.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«بی‌تردید آنها می‌دانند کسی که آنها را می‌خرد در قیامت بهره و نصیبی نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته [و آن را پیشه خویشتن ساخته‌اند] اگر می‌دانستند [و علم و دانشی می‌داشتند]».

کاشانی می‌گوید: این افرادی که سحر را یاد می‌گیرند آن را در مقابل دینشان یاد گرفته‌اند و با یاد گرفتن سحر، دین از وجود آنها خارج می‌شود و در آخرت از ثواب بهشت بهره‌ای نخواهد داشت. در «العیون» از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: زیرا آنها معتقدند که آخرتی وجود ندارد و در صورتی که به وجود آخرت معتقد نباشند پس از دنیا و در آخرت بهره و نصیبی هم نخواهند داشت و چنانچه پس از دنیا، آخرتی وجود داشته باشد، آنان با کفر به آن از نعمت‌ها و ثواب آن بی‌بهره خواهند بود^۲.

به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله از انجام سحر و آموزش آن نهی فرموده و آن را یکی از اموری دانسته‌اند که به هلاک شدن انسان منتهی می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده‌اند: «اجتنبوا السَّبعَ الموبقات!»: «از هفت چیز که هلاک کننده هستند پرهیز کنید.» عرض کردند: آنها چیستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الإشراك والسحر و....»:

۱- تفسیر المعین (۱/ 61).

۲- نگا: تفسیر الصافی (۱/ 154)، نورالثقلین (۱/ 108).

«شرک ورزیدن و سحر و ...»^۱.

ائمه اهل بیت علیهم السلام با پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله براساس این هشدار ایشان عمل و تبلیغ می نمودند.

از امام جعفر صادق به روایت از پدرشان نقل شده است که امام علی علیه السلام فرمود: کسی که سحر بیاموزد - خواه آن مقدار زیاد یا کم باشد - در حقیقت کفر ورزیده است و این آخرین وعده و پیمان او با خداوند است. حد او نیز آن است که در صورتی که توبه نکند، کشته می شود.^۲

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: از ایشان پرسیده شد که آیا معوذتین جزو قرآن است یا نه؟ امام صادق فرمود: بله تا اینکه امام فرمود: آیا می دانید که معنای معوذتین چیست؟ و درباره چه چیزی نازل شده است؟ لبید بن اعصم یهودی پیامبر صلی الله علیه و آله را جادو نمود. ابوبصیر از امام صادق پرسید: آن سحر چه بود؟ و آیا به وسیله آن سحر به پیامبر صلی الله علیه و آله زیانی و آسیبی رسید؟ امام فرمود: بله، پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شد که نمی تواند [با همسرانش] همبستر شود. می خواست به طرف در برود اما آن را نمی دید بلکه با دست آن را لمس می کرد. سحر و جادو حقیقت دارد. سحر فقط می تواند به شرمگاه و چشمان انسان اثر بگذارد.^۳

سحر دارای خطر آشکار و شر ملموسی است که خطرناک بودن آن در میان عوام و مبلغان افکار منحرف و بعضی از کسانی که ادعای عالم بودن دارند، روشن است. اساس سحر، برکفر، شر فساد و دوری از دین، ایجاد فتنه در میان مردم و دروغ بستن بر آنها استوار است.

از امام صادق علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام در حدیثی روایت است که: ما اهل خانواده ای هستیم که خداوند ما را محفوظ داشته تا اینکه فتنه گر، دروغگو، زناکار

۱- وسائل الشیعة (330/15) بحار الأنوار (76/113)، الخصال (2/364).

۲- قرب الإسناد (71)، وسائل الشیعة (17/148)، بحار الأنوار (76/210).

۳- مستدرک الوسائل (13/109)، بحار الأنوار (60/24)، (89/365) (92/126).

باشیم، و هر کس چیزی از این خصله‌ها در او باشد ما از او نیستیم، و او از ما نیست.^۱

۱۷- فال بینی، پیشگویی و غیبگویی:

از جمله اموری که جزو مسأله سحر و امور خطرناک آن به شمار می‌آید، مسأله فال‌بینی و غیبگویی، طالع‌بینی و ادعای اموری است که انسان نسبت به آنها علم و اطلاعی ندارد.

غیبگویی: اطلاع از امور غیبی است که فرد مدعی که ظاهر اصلاح و دارای ظاهری دیندار است روحانی و معالج و مرشد مردم نامیده می‌شود به وسیله استخاره یا کشف عمل یا مسأله‌ای یا ترک آن، اطلاع دادن از بیماری فرد، اشیای گمشده و یا آنچه در آینده روی می‌دهد اقدام به این کار می‌کند.

در قرآن کریم چگونگی دریافت خبر سحر ساحر از نظیر و همراه جنّی‌اش ذکر شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿هَلْ أُتْبِئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾﴾ [الشعراء: ۲۲۱].

«آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟! آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می‌گردند؛ آنچه را می‌شنوند (به دیگران) القا می‌کنند؛ و بیشترشان دروغگو هستند».

از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: شبی ما با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم ناگهان ستاره‌ای پرتاب شد. پس بسیار درخشید. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن جمع گفت: زمانی که شما در دوران جاهلیت چنین چیزی را می‌دیدید چه می‌گفتید؟ گفتند: معتقد بودیم که فرد بزرگی از دنیا رفت و انسان بزرگی نیز از مادر زاده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای مرگ یا تولد و زندگی هیچ کسی ستاره‌ای پرتاب نمی‌شود.

هنگامی که خداوند امری را مقدر فرماید، فرشتگانی که حمل عرش عظیم را بر عهده دارند می‌گویند: پاک و منزّه است پروردگار ما که چنین مقدر فرموده است. مردم آسمانی که در زیر آنها قرار دارد این سخن را می‌شنوند و آن را تکرار می‌کنند تا اینکه این کلام به آسمان دنیا می‌رسد و شیاطین مخفیانه گوش فرامی‌دهند. ممکن است چیزی [از غیب] را بتوانند بدزدند و آن را به کاهنان و غیبگویان اطلاع می‌دهند آنان نیز آن را کم و زیاد می‌کنند. به همین دلیل کاهنان و غیبگویان گاهی پاسخ صحیح و گاهی جواب غلط می‌دهند. سپس خداوند به وسیله این ستارگان از آسمان محافظت می‌نماید. سپس غیبگویی، پیشگویی و کهنات از بین رفت» آنگاه امام صادق این آیه را خواند: ﴿إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ وَشِهَابٌ مُبِينٌ ﴿١٨﴾﴾ [الحجر: ۱۸].

«مگر آن کس که استراق سمع کند (و دزدانه گوش فرا دهد) که «شهاب مبین» او را تعقیب می‌کند (و می‌راند)».

همچنین این آیه را خواند: ﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدَ لِّلسَّمْعِ فَمَن يَسْمَعُ أَلَّا نَ يَحْدِلْ لَهُ وَشِهَابًا رَّصَدًا ﴿٩﴾﴾ [الجن: ۹].

«ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می‌نشستیم (و اخباری از آن دریافت می‌داشتیم و به اطلاع دوستان خود می‌رساندیم) اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد»^۱.

کاهنان در انجام کار و دروغهایشان دارای شیوه‌ها مختلفی هستند که معمولاً از طریق فریب دادن انسان‌های ساده دل و دارای عقل و عقیده ضعیف انجام می‌شود. از جمله این روش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) فال قهوه

(۲) کف‌بینی

(۳) استخاره‌ها، باز کردن قرآن کریم و خواندن آیات و تفسیر آن بدون داشتن

۱ - مستدرک الوسائل (۱۳/ ۱۱۰)، بحار الأنوار (۴۰/ ۲۸۰) دعائم الإسلام (۲/ ۱۴۲).

علم و دلیل [و ارتباط دادن آن با زندگی شخصی فرد].

۴) نگاه کردن به چهره فرد و اطلاع دادن از آنچه بعد از آن برای او اتفاق می‌افتد.

۵) تعریف کردن خواب برای فرد مشتری درباره اینکه کاهن او را در خواب دیده و این اتفاقات برای او می‌افتد.

خداوند این افراد و کسانی را که از آنها پیروی می‌کنند به دلایل زیر مشرک می‌داند:

اولاً: نزدیکی آنها به شیطان و استعانه و طلب کمک آنها از شیاطین به جای خداوند.

ثانیاً: ادعای داشتن علم غیب و شریک بودن در علم غیب که مختص ذات پروردگار است.

همچنین ساحر، کاهن و ... با ادعای دانستن علم غیب مردم را دچار اشتباه و گمراهی می‌کند. حال آنکه خداوند فرموده است: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خداوند».

علم غیب مطلق را فقط خداوند می‌داند. به همین دلیل خداوند می‌فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۵۹].

«کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی آنها را نمی‌داند».

ممکن است گاهی خداوند برای بعضی از پیامبرانش قسمت‌هایی از امور غیبی، و نه همه آن را آشکار سازد. همچنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ۖ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾ [الجن: ۲۶-۲۷].

«دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده، سپس مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد».

به علت اهمیت و خطرناک بودن این کار، کسانی که اقدام به این کار می‌کنند یا به انجام آن کمک می‌نمایند یا حتی فقط برای سوال به پیش جادوگران می‌روند، به شدت تهدید شده‌اند.

از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد و فرمود: به قومت بگو که آنها اطاعت از مرا سبک شمردند و مرتکب معصیت شدند تا اینکه فرمود: به قومت بگو کسی که غیب‌گویی کند، یا به پیش غیب‌گویی برود و به کار آنان اعتقاد داشته باشد، یا جادو کند، یا به کار جادوگران باور داشته باشد از ما نیست^۱.

از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: کسی که به پیش غیب‌گویی برود و از او سوال و سخن او را تایید نماید در حقیقت نسبت به آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، کفر ورزیده است.

همچنین می‌فرمود: بسیاری از حرز و طلسم‌ها نوعی شرک به شمار می‌آیند.^۲
از ابی سعید روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا یدخل الجنة عاق، ولا مئان، ولا دیوث، ولا کاهن، ومن مشی إلى کاهن فصدقه بما یقول فقد برئ مما أنزل الله علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم»: «کسی که نسبت به پدر و مادرش بی‌مهری کند و صله رحم را به جا نیاورد، و همچنین کسی که بر دیگران منت بگذارد، همچنین آدم بی‌ناموس، و کاهن و غیب‌گو وارد بهشت نمی‌شوند. و کسی که به پیش کاهن و پیشگو برود و سخن او را تایید کند. در حقیقت نسبت به آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، کفر ورزیده است»^۳.

از هشتم روایت شده است که خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: در میان ما فردی وجود دارد که هر گاه کسی به پیش او می‌رود و از او درباره چیزی که گم

۱- مستدرک الوسائل (18/193).

۲- مستدرک الوسائل (13/110)، دعائم الإسلام (2/483).

۳- مستدرک الوسائل (13/111) (14/235).

یا سرقت شده است، سوال می‌کند او به آنها جواب می‌دهد. آیا ما از او پرسیم؟
 امام فرمود: پیامبر ﷺ فرمودند: «من مشی إلى ساحر أو كاهن أو كذاب فصدقه بما يقول فقد كفر بما أنزل على محمد ﷺ من الكتاب»: «کسی که به پیش جادوگر یا غیب‌گو دروغگویی برود و او را در آنچه می‌گوید تأیید کند، در واقع نسبت به کتابی که بر پیامبر ﷺ نازل شده کفر ورزیده است»^۱.
 پس ای مسلمان! دقت کنید و ببینید که چگونه امامان اهل بیت علیهم السلام در دعایشان از شر کاهنان و جادوگران به خداوند پناه می‌بردند.

از مسعده بن صدقه روایت شده است که از امام صادق علیه السلام خواستم به من دعایی یاد بدهد تا در هنگام مشکلات آن را بخوانم. ایشان اوراقی را از یک صحیفه‌ای قدیمی در آورد و فرمود: آیا آنچه را در آن نوشته شده است، برای خودت می‌نویسی. این نوشته دعای جدّم، امام علی بن حسین زین‌العابدین علیه السلام در هنگام سختی‌هاست. و آن را نوشت: خدایا از شر هر جادوگر و کاهن به تو پناه می‌برم.^۲

امام محمد باقر علیه السلام در دعایشان می‌فرمود: «الله لا إله إلا هو له الأسماء الحسنى، له الخلق والأمر، مُنْزِلُ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ الْعَظِيمِ أَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَاغٍ وَبَاغٍ وَنَافِثٍ وَشَيْطَانٍ وَسُلْطَانٍ وَسَاحِرٍ وَكَاهِنٍ»: «الله خدایی است که جز او خدایی بحق نیست، او دارای نام‌های زیبا و پسندیده‌ای است. او توانایی آفرینش و اداره حکومت را دارد. او نازل کننده تورات، انجیل، زبور و قرآن عظیم است. من به او از شر هر طغیانگر، سرکش، ساحر، شیطان، حاکم ظالم، جادوگر و کاهنی به خداوند پناه می‌برم»^۳.

۱- مستطرفات السرائر (593)، بحار الأنوار (308/2)، وسائل الشیعة (150/17).

۲- الأملی مفید (239)، بحار الأنوار (180/92)، الأملی طوسی (15).

۳- نگا: البلد الأمين: (103)، مصباح کفعمی (103)، مصباح المتهجد (438) بحار الأنوار (155/87).

این همان تعلیمات مبارکی است که اهل بیت پیامبر ﷺ در مدرسه فکری‌شان بر این امر تأکید داشتند. و آن را به پیروان دوست دارانشان یاد می‌دادند تا همگی براساس روش سرور مخلوقات، پیامبر اسلام ﷺ عمل نمایند.

۱۸- استفاده از حلقه، نخ، حرز، طلسم، انگشتر و ... برای دفع بلا:

از جمله اعتقاداتی که مردم به وسیله آن به شرک ورزیدن نسبت به پروردگار کشیده شده‌اند استفاده از حلقه، طلسم، نخ، حرز، انگشتر و ... می‌باشد که مردم آنان معتقدند که این اشیا بلا را از انسان دور و برای او منافع و خیری را به همراه می‌آورند. این گروه از مردم اقدام به آویزان کردن حلقه، طلسم، حرز و ... به گردن یا دست یا هر جای دیگری از بدنشان می‌کنند تا برایشان برکت و خیر به همراه آورند و ضرر و مصیبت و بیماریها را از آنان دور کند حکم این گونه اعمال براساس عقیده فرد در میان شرک اصغر و اکبر قرار دارد.

اگر فرد معتقد باشد که این اشياء به علت برکتشان به انسان نفع یا ضرر می‌رسانند، و بدون خدا دارای قوهٔ تاثیر در عالم هستند، در واقع مرتکب شرک اکبر شده است.

کسی که باور داشته باشد که این اشیا سبب جلب خیر و برکت هستند، اما به خودی خود توانایی تاثیر ندارند، در واقع مرتکب شرک اصغر شده است. زیرا وی به سبب غیر شرعی و مقدری که از سوی خداوند تعیین شده است پناه برده است. و خداوند به آن دستور نداده و پیامبر ﷺ نیز ما را بدان راهنمایی ننموده است. به علت جهل بعضی از مردم نسبت به اسبابی که شرع استفاده از آن را صحیح دانسته است.

باید بدانیم که همه اسباب به سه دسته تقسیم می‌شود:

اولاً- سبب شرعی: آن سببی است که در کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ وجود دارد مانند قرائت قرآن بر مریض و خواندن دعاهاى رسیده از پیامبر ﷺ و ...

ثانیاً- سبب تقدیری: آنچه در میان مردم به صورت عموم و شایع وجود دارد مانند اینکه فلان کار برای درمان درد یا بیماری مفید است، به شرطی که مانند داروها و آمپول‌ها اثر آن ظاهر باشد.

ثالثاً- سبب وهمی: این نوع سبب چیزی است که انسان گمان می‌کند برای او مفید است و دردها و بیماری‌هایش را فقط به وسیله احساس روحی تخفیف می‌دهد و هیچ راه شرعی یا مقدر برای آن وجود ندارد مانند: گذاشتن حلقه، نخ، حرز، طلسم در دست و گردن و ... خواه این اشیا از سوی فردی نیکوکاری باشد، یا از سوی جادوگر، یا کسی باشد که ادعا می‌کند به وسیله قرآن بیماری‌ها را شفا می‌دهد.

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ﴾ [البقرة: ۳۸].

«بگو: آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می‌خوانید اندیشه می‌کنید که اگر خدا زبانی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند گزند او را برطرف سازند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند جلو رحمت او را بگیرند؟».

سید محمد حسین فضل الله می‌نویسد:

آیا آنها قادر به تغییر اراده خداوند درباره آنچه او برای بندگانش مقدر فرموده، از قبیل بیماری، فقر، ترس و از دست دادن جان و مال و ... هستند، و آیا قادر به دفع آن مصیبتی هستند که خداوند نمی‌خواهد از آنها دفع کند؟

مثلاً اگر خداوند بخواهد بر گروهی از مردم بارانی را فرو بباراند، آیا آنها قادر به جلوگیری از آن هستند؟ آیا می‌توانند به کسی سلامتی بدهند؟ یا آن را از کسی بگیرند؟ و ... سوالاتی که هرگز جواب مثبتی نخواهند داشت. زیرا آنها می‌دانند که این کسانی که آنها را به عنوان شریک خداوند قرار می‌دهند قادر به انجام دادن کم

یا بیش این امور نیستند^۱.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [یونس: ۱۰۷].

«و اگر خداوند، (برای امتحان یا کیفر گناه)، زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمی‌سازد؛ و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد! آنرا به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند؛ و او غفور و رحیم است!».

سید عبدالله شبر درباره این آیه می‌نویسد: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ﴾: یعنی اگر خداوند به وسیله بلا یا سختی یا بیماری به تو زیانی برساند، ﴿فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾: کسی جز او نمی‌تواند آن را دفع کند ﴿وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ﴾: چنانچه خداوند بخواهد به وسیله نعمت یا صحت و ... به تو سودی برساند. ﴿فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾: برای انجام آن عمل و فضلی که اراده فرموده است. هیچ مانع و مزاحمی وجود نخواهد داشت. ﴿يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾: وی خیر را به هر کدام از بندگانش که بخواهد عطا می‌کند. ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾: او بسیار آمرزنده گناهانشان است، و بسیار نسبت به آنان مهربان است تا به وسیله اطاعت از او رحمت و لطف او را دریافت دارند، و به وسیله معصیت از عفو و بخشش او ناامید نشوند^۲.

پیامبر ﷺ به علت اینکه بعضی از اصحاب ﷺ تازه اسلام آورده بودند و هنوز تا حدی تحت تاثیر افکار دوره جاهلی بودند آنان را از این خرافات نهی و از استفاده از این اشیا و اعتقاد داشتن به آنها نهی می‌کردند.

۱- تفسیر من وحی القرآن (۱۹/ ۳۸۰).

۲- تفسیر الجواهر الثمین (۳/ ۱۹۳).

مجلسی در بحارالأنوار از عمران بن حصین روایت می‌کند که فردی بر پیامبر ﷺ وارد شد و در دستش حلقه‌ای مسی بود در روایت دیگری آمده است انگشتی مسی در دست داشت، پیامبر فرمود: این چیست؟ آن مرد گفت: آن را برای حفظ خودم از ضعف و سستی در دست کرده‌ام. پیامبر فرمود: بدان که این حلقه فقط باعث ضعف و سستی تو می‌شود.^۱

مجلسی همچنین می‌گوید: پیامبر ﷺ از بستن حرز و طلسم و مهره نهی فرموده‌اند. همچنین از جادوگری و استفاده از حرزهایی که زنان با هدف ایجاد محبت در دل همسرانشان به خود آویزان می‌کنند نهی فرمودند.^۲

از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: استفاده از بسیاری از حرزها و طلسم‌ها و بستن مهره‌ها و ... نوعی شرک هستند.^۳

اگر این امر براساس آنچه در قرآن، سنت پیامبر ﷺ و هدایت اهل بیت علیهم السلام آمده است چنین باشد، آیا از آنها پیروی و براساس آن هدایت مبارک عمل می‌نماییم یا از راه آنها منحرف می‌شویم؟

۱۹- منفی‌بافی و بدبینی (به فال بد گرفتن):

از جمله اموری که جزو ادعای دانستن علم غیب و تلاش برای کشف امور غایب از انسان می‌باشد، اعتقاد به خوش‌عینی یا بد‌عینی عبور پرندگان، حیوانات و بدبینی و یا خوش‌بینی‌های بی‌جهت به وسیله امور قابل مشاهده می‌باشد.

به فال بد گرفتن همان بدبینی است که عبارت است از اینکه فردی به علت دیدن یا شنیدن یا اطلاع از وقوع چیزی برای انجام عملی از اعمال دین یا دنیا تصمیم بگیرد و در تصمیم‌گیری‌اش از وقوع آن حادثه تأثیر بپذیرد.

۱- بحارالأنوار (121/95).

۲- بحارالأنوار (18/60)، مستدرک الوسائل (4/317)، (13/106)، دعائم الإسلام (2/142).

۳- مستدرک الوسائل (4/318)، (13/110)، دعائم الإسلام (2/483).

به فال بد گرفتن دارای انواعی است از جمله:

بدبینی به علت دیدن چیزی: اینکه فردی چیزی را ببیند نسبت به آن بدبین باشد و آن را شوم و مظهر وقوع وقایع ناگوار و ناخوشایند بداند، مانند: جغد، مار، گربه سیاه و...

بدبینی به علت شنیدن صدایی: عبارت است از اینکه فردی با شنیدن کلامی از زبان مردم منفی‌بافی و بدبینی کنند مانند: وامصیبتاه، چه زیان بزرگی، بیچاره! ...

بدبینی به علت اطلاع از چیزی: عبارت است از بدبینی نسبت به روزها و ماه‌ها مانند روز چهارشنبه و ... که گمان می‌کنند این روز شوم است، یا ماه شوال که در آن ازدواج نمی‌کنند.

به فال بد گرفتن اشیاء و امور آثار مهمی بر عقیده فرد دارد. زیرا آن فرد بدبین با ترس از آن امر کار یا نیاز خود را رها می‌کند که مبادا به او زیان یا مصیبتی وارد شود. به همین دلیل، شارع مقدس، کسی را که به شوم و بد یمن بودن امور و اشیاء معتقد باشد، مشرک می‌داند. زیرا وی به زیان رساندن مخلوقاتی معتقد است که آنان حتی قادر به جلب منفعت یا دفع ضرر از خودشان هم نیستند. همچنین او از وسوسه شیطان که به علت خوف و ترس از غیر خدا وارد قلب او شده است، تاثیر پذیرفته است که این عقیده با توکل بر خداوند - سبحانه و تعالی - در تناقض و تضاد است.

ناصر مکارم شیرازی می‌نویسد: در میان بعضی از مردم و اقوام و ملت‌های مختلف، اعتقاد به خوش یُمنی (خوشبینی) یا بد یمنی (بدبینی) امور و اشیا وجود دارد. آنها به اموری خوش‌بین هستند، و آنها را خوش یمن و مظهر برکت می‌دانند و معتقدند که باعث موفقیت می‌شوند، و به امور و اشیا دیگر بدبین هستند و آنها را مظهر پلیدی و بدیمنی می‌دانند، و گمان می‌کنند آنها سبب شکست می‌شوند. این در حالی است که به ویژه درباره شوم بودن اشیاء هیچ ارتباط منطقی و عقلی میان شکست و پیروزی این اشیا و امور وجود ندارد به گونه‌ای که همواره دارای جنبه

خرافی غیر معقولی هستند. اگر چه این دو امر دارای هیچ اثر طبیعی نیستند اما ممکن است دارای تاثیر روحی و روانی غیر قابل انکاری باشند، و آن اینکه خوشبینی باعث امیدواری و نشاط می‌شود. اما بدبینی موجب ناامیدی، سستی و ضعف می‌شود^۱.

به همین دلیل شارع مقدس در قرآن کریم و سنت صحیح به شدت از منفی‌بافی و بدبینی نهی فرموده است. زیرا بدبینی و خوشبینی آفتی قدیمی است، خداوند درباره اقوام کافر آن را ذکر فرموده است. آنان حتی درباره برترین مخلوقات نیز که پیامبران هستند اظهار بدبینی و خوشبینی می‌کردند.

از جمله آنچه در داستان فرعون و قومش و دشمنی آنان با موسی علیه السلام وجود داشت خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۱].

«اما آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می‌رسید، می‌گفتند: بخاطر خود ماست.» ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می‌رسید، می‌گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست!» آگاه باشید سرچشمه همه اینها، نزد خداست؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند.

سید محمد حسینی شیرازی درباره این آیه می‌نویسد:

﴿فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ﴾: «یعنی هر گاه خیری مانند حاصل‌خیزی سلامتی و روزی فراوان ... بدیشان می‌رسید». ﴿قَالُوا لَنَا هَذِهِ﴾: می‌گفتند: این امور حق ما بوده و به خاطر خوش‌شانسی و طالع بلند ما استحقاق آن را داشتیم. به همین دلیل آنان خداوند را به خاطر آن نعمت‌هایی که به آنان ارزانی داشته بود، شکر نمی‌کردند.

﴿وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ﴾ و چنانچه دچار امر سختی مانند گرسنگی، قحطی، بیماری و ... می شدند، ﴿يَظْهَرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُ﴾ این امر را به بدیمنی و شوم بودن موسی علیه السلام و پیروانش نسبت می دادند و می گفتند این امر از بدیمنی و طالع بد موسی علیه السلام است. فرعونیان معتقد بودند که مصیبت ها به خاطر وجود موسی علیه السلام در میان آنان است و اعتقاد نداشتند که این امور به علت اعمال سوء آنهاست. ﴿أَلَا﴾ آگاه باشید و بدانید که ﴿إِنَّمَا ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ﴾ بدیمنی و امور شومی که بدان مبتلا می شوند نه به خاطر موسی علیه السلام یا از طرف اوست بلکه ﴿عِنْدَ اللَّهِ﴾ از سوی خداوند است زیرا وی به تلافی اعمال زشت آنان و با هدف عذاب دادن آنها، بدانها زیان می رساند. ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۱۳۱) اما بیشتر مردم این امر را نمی دانند بلکه گمان می کنند که این بدیمنی و بدشانسی از سوی موسی علیه السلام و به خاطر وجود اوست^۱.

این امر در میان قوم صالح علیه السلام نیز وجود داشت آنان می گفتند: ﴿قَالُوا أَظْهَرَ بَا بَكَ وَبِمَنْ مَّعَكَ قَالَ ظَلِمُوا أَنفُسَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ﴾ [النمل: ۴۷]. «آنها گفتند: «ما تو را و کسانی که با تو هستند به فال بد گرفتیم!» (صالح) گفت: «فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدرات به قدرت او تعیین می گردد); بلکه شما گروهی هستید فریب خورده».

سید محمد حسینی شیرازی می نویسد:

﴿قَالُوا أَظْهَرَ بَا بَكَ وَبِمَنْ مَّعَكَ﴾ ما نسبت به تو و کسانی که بر دین تو هستند بدبین هستیم چون شما بد یمن و بد شگون هستید، و باعث نازل شدن فقر، قحطی و مشکلات بر ما می شوید. ﴿قَالَ﴾ صالح علیه السلام بدیشان گفت: ﴿ظَلِمُوا أَنفُسَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ یعنی شما به علت اینکه کفر ورزیدید خداوند بر شما بدیمنی و ناخجستگی را فرود آورد. زیرا کفر ورزیدن دارای نکبت و مشاکلی است. همچنان که خداوند

۱- تفسیر تقریب القرآن (۳۲/۹)، تفسیر من وحی القرآن (۱۴۸/۱۰).

— سبحانه — می فرماید: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾ [طه: ۱۲۴].

«و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محسور می کنیم».

ملت های پیشین به بد یمن و شوم بودن پرندگان خاصی مانند جغد و کلاغ معتقد بودند و گمان می کردند که چنانچه فردی در هنگامی که قصد و حاجتی دارد چشمش به فلان نوع پرنده بیفتد، به علت تاثیر آن پرنده، حاجت و نیاز او برآورده نخواهد شد. آنگاه هر نوع بدبینی و شوم بودن را «طائر» نامیدند، حتی اگر آن چیز شوم حیوان دیگر یا حتی انسانی می بود، آن را «طائر» می نامیدند، از آن کلمه فعل «طَیَّرَ» ساخته شد. ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتِنُونَ﴾ [النمل: ۴۷]. «آنها گفتند: «ما تو را و کسانی که با تو هستند به فال بد گرفتیم!» (صالح) گفت: «بلکه شما گروهی هستید فریب خورده». زیرا فتنه به معنای امتحان و آزمون است. همچنانکه خداوند می فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ [التغابن: ۱۵].

«اموال و فرزندان فقط وسیله آزمایش شما هستند».

یعنی این مشکلاتی که شما بدان دچار می شوید به خاطر من نیست بلکه علت آن آزمایش و امتحان شما [از سوی پروردگار] می باشد^۱.

پس کسی بر خداوند توکل کند و او را بزرگ بداند و عقیده داشته باشد که همه چیز در اختیار اوست. دنبال کار خود خواهد رفت، و آن را ادامه خواهد داد، و در نیت هایش تردید نخواهد داشت، و اوهام و خیالات باطل انسانها که باعث سستی فرد در راه رسیدن به اهدافش می شود، او را از ادامه راه باز نخواهد داشت.

۱ - تقریب القرآن (۱۹ / ۱۴۷)، نگا: مقتنیات الدرر: (۸ / ۱۰۰)، من وحی القرآن (۱۷ / ۲۴۲).

فصل چهارم: توحید اسماء و صفات

و شامل بخش‌های زیر است:

- بخش اول: تعریف توحید اسماء و صفات
- بخش دوم: قواعدی درباره شناخت و اثبات نام‌های خداوند
- بخش سوم: قواعدی درباره شناخت و فهم صفات عالی پروردگار
- بخش چهارم: اصول مشترکی درباره دلایل نام‌ها و صفات پروردگار
- بخش پنجم: نمونه‌هایی از صفات خداوند

بخش اول:

تعریف توحید اسماء و صفات

بهترین امر در زندگی آن است که بنده نام‌ها و صفات مولا و سرورش را بشناسد، و دوست داشتنی‌ترین چیز دنیا در نظر او خداوند باشد، و وجودش را با ذکر نام‌ها و صفات پروردگار که در قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ ذکر شده است عطر آگین نماید.

در قرآن کریم بسیاری از نام‌های پروردگار ذکر شده است. از جمله خداوند می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۴۸].
«و او حکیم و علیم است».

همچنین در بسیاری از آیات قرآن کریم صفات پروردگار ذکر شده است مانند آیه زیر: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۴].
«بی‌تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد».

وظیفه ما در مقابل این نام‌ها و صفات چیست؟

مسلمان باید نام‌ها و صفات حقیقی پروردگار را آنگونه که شایسته جلال و عظمت اوست بشناسد و در این راه براساس کتاب خدا و سنت صحیح پیامبر ﷺ بدون تحریف، تمثیل و تعطیل عمل نماید. برخلاف اهل بدعت که همه یا تعدادی از اسماء و صفاتی را که خداوند برای خود اثبات کرده است، از سوی خودشان نفی می‌کنند، و در این کار براساس عقل‌های ناقص خودشان و آنچه دانشمندان‌شان تعیین می‌کنند، عمل می‌نمایند. مردم در اعتقاد و شناخت نام‌ها و صفات پروردگار سه دسته‌اند:

۱- ممثله:

این گروه خداوند را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند، و صفات او را همانند صفات مخلوقات می‌پندارند، به همین دلیل آنان را ممثله یا مشبهه می‌نامند. اولین کسانی

که این سخن را بر زبان راندند هشام بن الحکم و هشام بن سالم الجوالیقی بودند. از محمد بن فرج الرخجی روایت شده است که به امام ابوالحسن علیه السلام نامه نوشتیم و از او درباره عقیده هشام بن الحکم درباره جسم بودن خداوند و رأی هشام بن سالم درباره تصویر خداوند سوال کردم، امام در جواب من نوشت: حیرت و سرگردانی این افراد را از خود دور کن و از شر شیطان به خدا پناه ببر. که خدا آنگونه نیست که آن دو هشام می‌گویند.^۱

از صقر بن دلف روایت شده است که از امام رضا علیه السلام درباره توحید سؤال کردم و گفتم: من به عقیده هشام بن الحکم در این باره اعتقاد دارم. امام خشمگین شد و فرمود: شما به قول و نظر هشام چه کار دارید. بی‌تردید کسی که گمان کند خداوند - عزوجل - جسم است، او از ما نیست، و ما در دنیا و آخرت از او برائت می‌جوییم.^۲

۲- مُعْطَلَه (اهل تعطیل):

آنها همه آن صفاتی را که خداوند به وسیله آنها خودش را توصیف کرده یا آن صفات کمالی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره خداوند فرموده است نفی می‌کنند، و معتقدند که اثبات این صفات مستلزم اعتقاد به تشبیه و جسم بودن خداوند است. آنها با مشبهه کاملاً در تضاد هستند و در تعطیل صفات خداوندی شیوه دیگری دارند.

۳- معتدله (میان‌روها):

آنها اهل حق و انصاف و فرقه نجات یافته و رهیافته هستند. آنها براساس ظاهر آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اعتقاد اهل بیت با توجه به زبان عربی، صفات و اسماء خداوند ذکر شده است، به اسماء و صفات پروردگار اعتقاد دارند. آنان به اثبات صفات حقیقی پروردگار اعتقاد دارند که

۱- الکافی (۱/ ۱۰۵) امالی صدق (۲۷۷) التوحید (۹۷).

۲- بحار الأنوار (۳/ ۲۹۱)، (۴۸/ ۱۹۷)، امالی صدوق (۲۷۷)، التوحید (۱۰۴).

شایسته جلال و عظمت پروردگار است، و شبیه صفات مخلوقات نیست و چگونگی آن روشن نیست.

همچنین عقل قادر به تغییر معنای آنها نیست، و در این راه از آیه زیر پیروی می‌کند: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست]. و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند]». آنان با اعتقاد به آیه ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ همه آن چیزهایی را که با اسماء و صفات خداوند مشابهت و مماثلت افاده می‌کند، نفی می‌نمایند.

همچنین با اعتقاد به ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ ثابت می‌کنند که خداوند - عز وجل - اسماء و صفاتی حقیقی دارد که شایسته ذات اقدس اوست.

آنان همواره، همراه با نفی و اثبات مذکور آیات زیر را یادآوری می‌کنند. ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ﴾ [طه: ۱۱۰].

«ولی آنان از [کار و بار و حکمت] آفریدگار آگاهی ندارند».

همچنین می‌فرماید: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵].

«مگر شبیه و همانندی برای خدا [که خالق، رازق، عالم، قادر، حی و قیوم است] پیدا خواهی کرد. [تا دست نیاز به سوی او دراز کنی؟]».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶].

«از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند».

همچنین می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲].

«پس برای خداوند شرکا و همانندهایی را قرار ندهید».

همچنین می‌فرماید: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾ [النحل: ۷۴].

«پس، برای خدا امثال (و شبیه‌ها) قائل نشوید».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۴].

«و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است».

این همان اعتقادی است که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام بدان اعتقاد داشته براساس آن عمل کرده‌اند، و به پیروانشان یاد می‌داده‌اند، که به آنچه در قرآن آمده اعتقاد داشته باشند، و به جای آن به عقل‌های کوتاه خود اکتفا نکنند.

از محمد بن عبید روایت شده است که خدمت امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شدم. امام فرمود: به عباسی بگو که از سخنانش درباره توحید و ... دست بردارد و با مردم درباره آنچه می‌دانند سخن بگوید، و از گفتن آنچه از آن اطلاعی ندارند خودداری کند. هر گاه از شما درباره توحید سوال کنند، آنگونه که در قرآن آمده است بدان‌ها جواب دهید. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱-۴].

«بگو خدا یکتا و یگانه است. خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند. (هرگز) نژاد و زاده نشد. و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است».

از شما درباره چگونگی خداوند سؤال کردند، در جواب آنها این آیه را بخوانید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند او نیست».

و هر گاه از شما درباره سمیع بودن خداوند پرسیدند، این آیه را بخوانید: ﴿وَهُوَ

السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«و او بسیار شنوا و بیناست».

پس با مردم آنگونه سخن بگویید که آن را می دانند.^۱
از مفضل روایت شده است که: از امام ابوالحسن علیه السلام درباره صفات سوال کردم ایشان فرمودند:

از آنچه در قرآن آمده است تجاوز مکن.^۲
از یقطینی روایت شده است که امام رضا علیه السلام فرمود: عقیده مردم در زمینه توحید سه دسته اند: نفی، تشبیه و اثبات بدون تشبیه.
مذهب نفی و مذهب تشبیه صحیح نیستند و اعتقاد به آنها جایز نیست. زیرا هیچ چیزی شبیه خداوند نیست. راه راست همان راه سوم است که اثبات بدون تشبیه می باشد.^۳

از عبدالرحیم القصیر روایت شده است که گفت: نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشتم و آن را به وسیله عبدالملک بن اعین برایشان فرستادم در آن نامه سؤالاتی پرسیده بودم از جمله: آیا خداوند به وسیله تصویر و رسم مشخص می شود؟ جانم به فدایت، عقیده درست و صحیح درباره توحید را برایم بنویس!
امام جواب را از طریق عبدالملک بن اعین فرستاده بود. در نامه ایشان آمده بود: تو درباره توحید و آنچه پیشینیان تو، بدان معتقد بوده اند، سوال کرده بودی. خداوندی که هیچ چیز شبیه او نیست بسیار بزرگ و بلند مرتبه، شنوا و بیناست، خداوند از آنچه بعضی از مشبهه او را به مخلوقاتش تشبیه می کنند و صفاتی را به او نسبت می دهند که از آن او نیست مبرا است. بدان مذهب صحیح درباره توحید همان صفاتی است که خداوند در قرآن ذکر کرده است. پس تعطیل و بطلان و تشبیه را از خداوند دور بدان که نه عقیده نفی صحیح است، و نه تشبیه. وجود

۱- التوحید (۹۵)، بحار الأنوار (۶۹/۲)، (۲۹۷/۴).

۲- الکافی (۱۰۲/۱).

۳- بحار الأنوار (۲۶۲/۳)، التوحید (۱۰۰).

خداوند ثابت و موجود است و از آنچه وصف کنندگان بدان نسبت می‌دهند پاک و منزّه است، و از قرآن پیشی نگیرید که مبدا پس از بیان قرآن گمراه شوید.^۱

از خداوند می‌خواهیم که به خاطر نام‌های زیبا و صفات والایش ما را در انجام هر کار خیری موفق گرداند و ما را به همراه پیامبر ﷺ و اهل بیت بزرگوارش علیه‌السلام در رحمت برینش داخل گرداند.

۱ - التوحید (۱۰۲)، الکافی (۱/ ۱۰۰).

بخش دوم:

قواعدی درباره شناخت و اثبات نام‌های خداوند

با توجه به آنچه گذشت دریافتیم که خداوند دارای نام‌ها و صفاتی است که براساس زبان عربی فهمیده می‌شوند. اما باید بدانیم که نام‌های پروردگار دارای قواعدی هستند که به فهمیدن و شناخت آنها کمک می‌کنند. این قواعد و اصول عبارتند از:

اولاً: همه نام‌های خداوند زیبا و پسندیده هستند زیرا معنای صفت کمال را در خود دارند و به هیچ عنوان دارای نقص نیستند.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

«و برای خدا، نام‌های نیک است؛ خدا را به آن (نام‌ها) بخوانید».

از جمله این نام‌ها «الرحمن» می‌باشد که یکی از نام‌های پروردگار است که بر صفت بسیار بزرگی که رحمت فراوان است دلالت دارد.

بنابراین می‌دانیم که در حدیث «لا تسبوا الدهر، فإن الله هو الدهر»: «روزگار را دشنام ندهید که روزگار و دهر همان خداوند است»^۱. دهر یکی از نام‌های پروردگار نیست. زیرا این اسم معنای نهایت خوبی و زیبایی را در خود ندارد. بلکه در این حدیث بدین علت از دشنام دادن روزگار و دهر نهی شده است که ذم و سب به مخلوقات و جمادات نسبت داده نمی‌شود. بلکه در واقع این دشمنان متوجه اداره کننده این مخلوقات که در آنها تصرف می‌کند خواهد بود. این مطلب به تفصیل در صفحات پیشین ذکر گردید.

ثانیاً: تعداد نام‌های خداوند بی‌شمار است.

زیرا پیامبر در حدیث مشهوری فرموده است: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ». «خدایا تو را به همه نام‌هایی می‌خوانم که آنها را بر خود گذاشته و

در کتابت نازل کرده‌ای، یا به یکی از آفریده‌هایت آموخته‌ای، یا در علم غیبت آن را نزد خودت نگه داشته‌ای»^۱.

آن نام‌هایی که در علم غیب خداوند وجود دارند و کسی از آنها اطلاعی ندارد، قابل شمارش و تعیین نیستند و کسی از تعداد و کیفیت آگاهی ندارد.

اما رسول الله ﷺ در حدیث دیگری فرموده‌اند: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا - مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا - مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»: «بی‌تردید خداوند ۹۹ نام دارد. هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می‌شود»^۲. جمع میان دو حدیث فوق به صورت زیر ممکن است:

خداوند ۹۹ نام دارد کسی که آنها را ذکر کند وارد بهشت می‌شود. این بدان معنی نیست که تعداد نام‌های خداوند فقط ۹۹ اسم است، مانند اینکه بگویید من ۱۰۰ درهم دارم که آن را برای صدقه دادن آماده کرده‌ام این امر با اینکه شما پول دیگری داشته باشید که آن را برای غیر صدقه دادن تعیین کرده‌اید، تناقضی ندارد شناخت اصول و قواعد مربوط به اسماء و صفات خداوند، را از نامیدن خداوند به نام‌هایی که شایسته او نیست یا او خود آن نام را برای خود تعیین نکرده است، حفظ می‌کند. زیرا هیچ کس او را بیش از خودش نمی‌شناسد. از نشانه‌های تعظیم و احترام نسبت به خداوند و دوست داشتن او آن است که نام‌های خداوند را یاد بگیرید و آنها را همواره ذکر کنید.

۱- بحار الأنوار (۸۳/ ۳۱۱-۳۲۳)، ارشاد القلوب (۱/ ۸۱) اعلام الدین (۳۶۱).

۲- مستدرک الوسائل (۵/ ۲۶۴)، بحار الأنوار (۴/ ۱۸۶) اعلام الدین (۳۴۹)، التوحید (۱۹۴).

بخش سوم:

قواعدی درباره شناخت و فهم صفات عالی پروردگار

خداوند - سبحانه و تعالی - دارای صفات بی شماری است که بر ذات مقدس او دلالت دارد. علما برای فهم و شناخت این صفات قواعد و اصولی را قرار داده اند. از جمله:

اولاً: صفات خداوند به دو دسته ثبوتی و سلبی تقسیم می شوند:

صفات ثبوتی: صفاتی هستند که خداوند آنها را برای خود ثابت کرده و به خود نسبت داده است. مانند زندگی، قدرت، و ... پس باید آنها را آنگونه که شایسته اوست به او نسبت داد. زیرا خداوند آنها را برای خود ثابت کرده و او دانایتر به صفات خودش است.

صفات سلبی: صفاتی هستند که خداوند وجود آنها را در خود نفی کرده است مانند ظلم و .. پس باید به نفی آنها از وجود پروردگار اعتقاد داشت. زیرا خداوند آنها را از خود نفی کرده است. اما باید با نفی آن صفات به ثبوت ضد آن صفات به کاملترین شیوه معتقد بود. زیرا نفی زمانی کامل خواهد بود که معنای ثبوت را در خود داشته باشد.

از جمله این صفات می توان به آیه زیر اشاره کرد که خداوند می فرماید: ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [الکھف: ۴۹].

«و پروردگار تو به هیچ کس ظلم نمی کند».

پس باید به نفی ظلم از پروردگار و وجود عدالت به کاملترین و بهترین شیوه برای او معتقد بود.

ثانیاً: صفات ثبوتی به دو دسته تقسیم می شوند: ذاتی و فعلی:

صفات ثبوتی ذاتی: صفاتی هستند که خداوند از ازل و تا ابد آن صفات را در خود داشته و خواهد داشت مانند سمع و بصر و

صفات ثبوتی فعلی صفاتی هستند که به مشیت و اراده پروردگار مربوط

می‌شوند. چنانچه بخواهد و اراده کند آن را انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد. مانند استواء بر عرش و مجیء^۱ ممکن است آن صفت به دو اعتبار فعلی ذاتی باشد مانند کلام. زیرا به اعتبار اصل صفت ذاتی است زیرا خداوند همواره در گذشته و آینده در حال کلام و تکلم بوده و خواهد بود. اما به اعتبار هر کدام از کلام‌های خداوند صفتی فعلی است. زیرا کلام به اراده و مشیت او تعلق دارد و هر گاه بخواهد آنچه را که اراده می‌کند می‌گوید و بیان می‌دارد.

ثالثاً: همه صفات خداوند عالی و ارزشمند و والا قدر هستند، این صفات دارای نهایت کمال و مدح هستند و به هیچ عنوان نقص و خللی در آن وجود ندارد خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ﴾ [النحل: ۶۰].
«و خداوند دارای صفات عالی است».

صفات کمال دو دسته هستند:

۱ - صفات کمال مطلق: که برای خداوند - عزوجل - ثابت هستند مانند: عزیز، علیم، جبار، قادر و

۲ - صفات کمال مقید: که این صفات فقط زمانی برای خداوند به کار برده می‌شوند که دارای قید باشند مانند: مکر، خدعه، استهزاء و

این نوع صفات در مقابل آنانی که براساس آن صفات عمل می‌کنند، صفت کمال هستند همچنانکه ما صفات خداوند را مقید می‌کنیم و می‌گوییم: «خداوند نسبت به مکرکنندگان، مکرکننده است. نسبت به کسانی که استهزاء و تمسخر می‌کنند، استهزاءکننده است و» خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَیْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ﴾ ^(۱۴) **اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ** [البقرة: ۱۴-۱۵].

«و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شما هستیم و [مؤمنان را] فقط مسخره می‌کنیم. خدا به ایشان استهزاء می‌کند».

وی در مقابل فریبکاران، فریبکار است، همچنان که در قرآن فرموده است:

﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِّعُهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۲].

«منافقان می خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آنها را فریب می دهد».

همچنین خداوند در تعامل با حيله گران، مکر و حيله به کار می برد. همچنانکه خداوند می فرماید: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ۖ وَأَكِيدُ كَيْدًا ۖ فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ ۖ أَمْهَلُهُمْ رُوءِيًا﴾ [الطارق: ۱۵-۱۷].

«آنها پیوسته حيله می کنند، و نقشه ها می ریزند. و من هم در برابر آنها چاره می کنم. حال که چنین است، کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا عافیت کار خویش را ببینند)».

بنابراین درست نیست صفات را به صورت مطلق و بدون قید آن ذکر کنیم و نسبت مکر، استهزاء و فریب به خداوند بدهیم یا بگوییم: یکی از نام های خداوند استهزاء کننده و ماکر است.

رابعاً: بی تردید مجال صفات گسترده تر از زمینه اسماء است:

علت این امر این است که هر اسم شامل و دربر گیرنده صفتی است، و گروهی از صفات به افعال خداوند مربوط می شوند که برای افعال خداوند محدودیتی نیست. همچنانکه اقوال ذات حق بی منتهی است. خداوند می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [لقمان: ۲۷].

«و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، اینها همه تمام می شود ولی کلمات خدا پایان نمی گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است».

از جمله این مثال ها این است که صفات «آمدن، آوردن، گرفتن، هجوم و صفات بی شمار دیگر» جزو صفات خداوند به شمار می آیند. همچنانکه خداوند می فرماید:

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ [الفجر: ۲۲].

«و پروردگارت بیاید».

همچنین می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ﴾ [البقرة: ۲۱۰].

«آیا [آنان که راه صلح و آشتی نمی‌پویند و دین اسلام را نمی‌جویند] انتظار دارند که خدا [آشکارا در برابر دیدگان‌شان ظاهر شود و] در زیر سایه‌بان‌ها ابر به سوی ایشان بیاید».

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ﴾ [الحج: ۶۵].
«و آسمان (کرات و سنگهای آسمانی) را نگه می‌دارد، تا جز بفرمان او، بر زمین فرو نیفتند».

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾ [البروج: ۱۲].
«گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت به یقین بسیار شدید است».
همچنین خداوند فرموده است: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».
بنابراین ما خداوند را آنگونه که شایسته است به این صفات وصف می‌کنیم. اما آنها را به عنوان نام بر او اطلاق نمی‌کنیم و نمی‌گوییم از جمله نام‌های خداوند «جائی: آینده، آخذ: ممسک: گیرنده، باطش: هجوم برنده مرید: اراده کننده، ماکر: مکر کننده و ...» است. بلکه فقط درباره این صفات نسبت به او اطلاع می‌دهیم و او را بدان وصف می‌کنیم.

پس التزام بندگان به آن صفاتی به صورت تعیین شد که برای او وجود دارد، باعث می‌شود فرد از وصف کردن خداوند به آنچه نسبت بدان علم و اطلاعی ندارد در امان بماند تا مبادا به خداوند صفتی را نسبت دهد که تقصیر و کوتاهی در حق پروردگار باشد.

بخش چهارم:

اصول مشترکی درباره دلایل نامها و صفات پروردگار

درباره بیان نامها و صفات پروردگار اصول و قواعدی وجود دارد که بنده‌ای که خداوند را دوست دارد باید آنها را بشناسد و مطالعه نماید. از جمله این قواعد مبارک عبارت است از:

اولاً: نامها و صفات پروردگار به وسیله عقل ثابت نمی‌شود. بلکه این صفات و نامها به وسیله کتاب خداوند - قرآن - و سنت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله، اثبات توفیقی شرعی می‌شوند: نامها و صفات پروردگار جزو امور غیبی هستند و عقل قادر به درک آنها نیست. بنابراین ما نباید جز آنچه را که خداوند خودش را بدان وصف کرده است، به او صفت یا نامی را نسبت دهیم و چگونگی صفات او را تأویل کنیم زیرا این کار ممنوع و ناروا است.

امیر المومنین علی علیه السلام در حالی که مردم را درباره ملک الموت (فرشته مرگ) پند می‌داد می‌گفت: آیا اگر وارد منزلی شود کسی متوجه ورود او می‌شود؟ یا اگر کسی از دنیا برود، هیچ کس او را خواهد دید؟ بلکه چگونه روح جنین را در شکم مادرش می‌گیرد؟ آیا از طریق بعضی از اعضای بدن مادر بدان دست می‌یابد؟ یا روح به اجازه پروردگار از او پیروی می‌کند و به او پاسخ می‌دهد؟ یا او همراه آن جنین در اعضا و جوارح مادر است؟ کسی که قادر به آوردن صفت مخلوق همانند خودش است چگونه خداوند را وصف می‌کند^۱.

چند مثال‌های دال بر این امر عبارتند از:

نعمت‌های بهشت: ما اکنون، حقیقت نعمت‌های بهشت را از حیث چگونگی و کیفیت درک نمی‌کنیم، علیرغم اینکه آنها مخلوق هستند. در بهشت میوه، درخت خرما، انار، تخت‌ها، لیوان‌ها و جوی‌ها وجود دارند اما حقیقت این اشیاء را آنگونه

که هستند درک نمی‌کنیم. چنانچه به هر انسانی گفته شود: نعمت‌های بهشتی را آنگونه که هستند، برای ما توصیف کن! وی هرگز قادر به این کار نخواهد بود. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [السجدة: ۱۷].

«هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشمهاست برای آنها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند».

پیامبر ﷺ نیز درباره نعمت‌های بهشت فرموده‌اند: «وَفِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»: «در بهشت نعمت‌هایی وجود دارد که نه چشمی آنها را دیده، و نه هیچ گوشی وصف آن را شنید است، و نه به قلب هیچ انسانی خطور کرده است»^۱.

به همین دلیل چنانچه هر مسلمانی به این قاعده و اصل مفید و سودمند درباره صفات خداوند نظری بیفکند و آن را عملی کند، سلامتی و راحتی را به دست خواهد آورد و از طلب آنچه راهی برای دست یافتن به آن وجود ندارد، دست خواهد کشید. به همین دلیل خداوند می‌فرماید: ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ﴾ [ص: ۷۵].

«چه چیز تو را بازداشت از سجده کردن آنچه را که به دو دست خویش آفریدم؟».

در واقع ظاهر آیه بر این دلالت دارد که خداوند دو دست حقیقی دارد، و باید به این معتقد باشیم که خداوند دو دست دارد و این حقیقتی است که باید به آن ایمان داشته باشیم [و اما چگونگی آنها بر ما پوشیده است]، چنانچه فردی بگوید: ممکن است قصد از آن دو دست، قدرت باشد، در جواب می‌گوییم: این امر منحرف کردن کلام خداوند از ظاهرش است و این کار جایز نیست. زیرا بدون وجود علم و

آگاهی چیزی به خداوند نسبت داده است که این کار از نظر عقلی صحیح نیست. خداوند - سبحانه - ما را از نسبت دادن اقوال به خودش نهی کرده و فرموده است: ﴿وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳].

«خداوند حرام کرده است به اینکه چیزی را که دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی دانید».

پس باید متن را براساس ظاهر آن فهمید، این همان کاری است که مسلمانانی که همنشین پیامبر ﷺ بوده اند انجام می دادند و آیات صفات را می شنیدند و آن گونه که می فهمیدند آن را به دیگران یاد می دادند.

ثانیاً: هر کدام از نام های خداوند - عزوجل ذات او و صفتی را که شامل آن می شود، در بر می گیرد و ایمان به نام ها و صفات جز با ایمان به همه آنها با هم ممکن نیست.

مثلاً زمانی می توان به نام «عظیم» اعتقاد داشت که معتقد باشیم این نام یکی از اسماء خداوند و دال بر ذات اقدس الهی اوست و یکی از صفات او را که عظمت است در بر می گیرد.

همچنین فقط زمانی می توان به نام «رحمان» اعتقاد داشت که باور داشته باشیم این نام یکی از اسماء خداوند و دال بر ذات اقدس اوست. همچنین شامل یکی از صفات او که رحمت است می شود.

ثالثاً اثبات اسماء و صفات پرهیز از امور زیر فرد را واجب می نماید:

۱ - تمثیل: اینکه فرد یکی از صفات خداوند را شبیه صفات مخلوقات بداند که این امر باطل است.

۲ - تکیف: اینکه فرد درباره کیفیت نام ها و صفات پروردگار سؤال کند و بگوید: «ید»

یا دست خداوند چگونه است؟^۱ «وجه»: چهره پروردگار چگونه است؟^۲.

این سخن باطل است زیرا کیفیت هر چیزی به وسیله یکی از سه راه زیر شناخته می‌شود: دیدن شیء، مشاهده شبیه آن چیز، یا در دست داشتن خبر راستی از آن. که همه این امور درباره خداوند منتفی است. ما در دنیا خدا را ندیده‌ایم. او شبیه و ماندنی ندارد و او خودش نیز چگونگی صفاتش را برای ما مشخص ننموده است. پس فهمیدن چگونگی آنها ممکن نیست.

۳ - تحریف: یعنی تحریف معنوی که برداشت معنی برخلاف ظاهر کلمه است. مثلاً اینکه صفت (ید) برای پروردگار را انکار و آن را به قوت یا نعمت تحریف نماید. همچنین صفت (وجه) را از پروردگار انکار و آن را به ثواب تحریف نماید. همچنین صفت مجیء (آمدن) را از ذات الهی انکار و آن را به آمدن امر تأویل و تحریف نمایند.

۴ - تعطیل: انکار آن صفات و نام‌هایی که خداوند برای خود ثابت نموده است خواه همه یا تعدادی از آنها می‌باشد و این امر به وسیله انکار یا تحریف آن صفات انجام شود.

خلاصه اینکه:

برای هر کدام از نام‌ها و صفات پروردگار سه سوال مطرح می‌شود:

سوال اول: آیا این صفات حقیقی است؟ چرا؟

سوال دوم: آیا سوال کردن درباره کیفیت آن صفات جایز است؟ چرا؟

سوال سوم: آیا آن صفات مانند صفات مخلوقات هستند؟ چرا؟

جواب سوال اول: بله صفات خداوند حقیقی هستند. زیرا در کلام اصل بر آن است که به عنوان حقیقت در نظر گرفته شود، و جز با دلیل صحیحی که مانع افاده حقیقت آن می‌شود از حقیقت آنها نمی‌توان روی گرداند.

۱ - اشاره به آیه ۷۵ سورة (ص) دارد. [مترجم].

۲ - به آیه ۲۷ سورة الرحمن اشاره دارد. [مترجم].

جواب سوال دوم: نه، سوال کردن درباره کیفیت آن صفات جایز نیست. پس نباید گفت: صفات خداوند چگونه‌اند؟

زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ﴾ عَلَمًا ﴿١١٠﴾ [طه: ۱۱۰].

«آنچه را پیش رو دارند، و آنچه را (در دنیا) پشت سر گذاشته‌اند می‌داند؛ ولی آنها به (علم) او احاطه ندارند».

زیرا عقل از درک چگونگی کیفیت صفات پروردگار ناتوان است.

جواب سوال سوم: صفات او مانند صفات مخلوقات نیست. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند او نیست».

این عقیده سخن حقی است که درباره آن دلایل فراوانی وجود دارد، و درباره آن سخنان فراوانی گفته شده و بر آن اجماع وجود دارد، و به وسیله آن دلها آرامش پیدا می‌کند، و اساس و اعتماد آن به پروردگار بر می‌گردد.

بخش پنجم:

نمونه‌هایی از صفات خداوند

پس از بیان بخشی از قواعد مربوط به صفات پروردگار در این مبحث می‌خواهیم، نمونه‌هایی از این صفات را که خداوند در کتاب مقدسش و پیامبر ﷺ در سنت بیان فرموده و علما آن را درک نموده‌اند بیان کنیم. از جمله این صفات عبارتند از:

اولاً: صفت وجه (چهره):

از جمله صفاتی که برای خداوند عزوجل ثابت شده و وجود دارد و صفتی حقیقی است که شایسته جلال اوست و مشابه صفات مخلوقات نیست چگونگی و کیفیت آن را نمی‌دانیم.

خداوند می‌فرماید: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

﴿٢٧﴾ [الرحمن: ۲۶-۲۷].

«همه خلایقی که روی آن (زمین) هستند فانی می‌شوند. و تنها وجه خداوند ذوالجلال و گرامی باقی می‌ماند! (در این آیه صفت وجه: (روی پروردگار) بدون تشبیه و چگونگی برای خداوند عزوجل ثابت می‌کند که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است)».

همچنین می‌فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصاص: ۸۸].

«همه چیز جز چهره او (که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است) از بین می‌رود».

از پیامبر ﷺ و اهل بیت گرامی‌اش علیهم‌السلام روایت شده است که از خداوند می‌خواستند که به آنها لذت نگاه کردن به چهره باعظمت و بزرگواریش را به آنها عطا کند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: کسی که بعد از هر نماز واجبی این دعا را بخواند، خداوند او، خانواده‌اش، اموالش و خانه‌اش را حفظ می‌کند. آن دعا این است:

«خدایا، اولین و آخرین گناهان و معصیت‌های پنهان و آشکار و زیاده‌روی من بر خودم را مورد عفو و مغفرت قرار بده ... آنگاه فرمود: خدایا به من راضی بودن به قضا و قدر، زندگی راحت پس از مرگ، لذت نگاه کردن به چهره بزرگوار خودت و اشتیاق دیدار خودت را بدون زیان امر مضر و فتنه گمراه کننده‌ای عطا بفرما»^۱.

سرور، زنان جهان، فاطمه زهرا علیها السلام پس از نمازهای پنجگانه‌شان این دعا را می‌خواندند: «پاک و منزّه است پروردگاری که حرکات قلب‌ها را می‌داند. و تعداد گناهان را می‌شمارد، تا اینکه فرمود: خداوندا من از تو راضی شدن به قضا و قدرت، و لذت نگاه کردن به چهره‌ات را می‌خواهم»^۲.

همچنین زهرا علیها السلام می‌فرمود: «سپاس خدایی را که گویندگان قادر به شمردن مدح او نیستند، سپاس خدایی که تعداد نعمت‌هایش غیر قابل شمارش هستند ... تا اینکه فرمود: و به من نگاه کردن به چهره‌ات را عنایت بفرما»^۳.

شبهه اینکه منظور از وجه، ثواب است.

بعضی از مردم صفت وجه را به ثواب تاویل کرده‌اند و گفته‌اند که مراد از وجه در آیات ثواب است. یعنی هر چیزی جز ثواب پروردگارت از بین می‌رود!

در جواب این تاویل از چند جهت می‌توان بدان پاسخ داد:

اولاً: این تاویل بر خلاف ظاهر لفظ و عبارت است. بلکه ظاهر لفظ این را افاده می‌کند که این وجه خاص اوست، و همچنان که در دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام گذشت، منظور از آن، ثواب نیست.

ثانیاً: با فرضی که قبول کنیم که منظور از وجه ثواب است. آیا ممکن است که با

۱- بحار الأنوار (2/83).

۲- فلاح السائل (202).

۳- فلاح السائل (240)، بحار الأنوار (104/83).

۴- برای دیدن دعا‌های ائمه در این باره همچنین به صفحه 144 از همان کتاب مراجعه کنید.

صفات بزرگی مانند «ذوالجلال والإکرام»: دارای عظمت و بزرگواری، وصف شود. در واقع این امر غیر ممکن است. زیرا چنانچه بگوییم: ثواب و پاداش افراد پرهیزگار دارای عظمت و بزرگواری است! این امر هرگز جایز نیست و از نظر عقلی ممکن نیست. بلکه صحیح آن است که بگوییم این صفت برای خداوند است و اوست که «ذوالجلال والإکرام» است.

ثالثاً: به تاویل کنندگان می‌گوییم: نظر شما درباره این حدیث پیامبر ﷺ چیست؟ پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَاباً مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ لَوْ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ لَاحْتَرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَدْرَكَ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ»: «بی‌تردید خداوند دارای هفتاد هزار حجاب از نور و تاریکی است چنانچه آن را از چهره خود بردارد، پرتوهای چهره‌اش همه مخلوقات را که در معرض آن قرار بگیرند می‌سوزاند^۱. آیا پاداش و ثواب دارای نوری است که همه مخلوقات خداوند را می‌سوزاند؟! هرگز و این امر غیر ممکن است.

با شناخت آثار سوء این تأویل، ما باید این وجه را براساس آنچه خداوند اراده فرموده و خواسته است، تفسیر کنیم که وجه یکی از صفات ثابت پروردگار است و به وسیله جلال و عظمت و صفتهای زیبایی توصیف شده است به گونه‌ای که فقط لایق و شایسته عظمت خداوند است.

چنانچه گفته شود: آیا در همه جاهایی که (وجه) به صورت مضاف به (الله) ذکر شده است، مقصود وجه الله یا همان صفت ذات الهی است؟

در جواب باید گفت: بله اصل بر این است. همچنانکه در قرآن کریم آمده است: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الأنعام: ۵۲]. «و کسانی را که صبح و شام خدا را می‌خوانند، و جز وجه و رضای خدا نظری ندارند».

همچنین در قرآن آمده است: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا أَتْبَغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ۚ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ﴾ [الیل: ۱۹-۲۰].

«و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد. بلکه تنها هدفش جلب زجه و رضای پروردگار بزرگ اوست. و به زودی راضی و خشنود می شود».

و آیات دیگر پس اصل آن است که در عبارتی که وجه به (الله) اضافه شده باشد، وجه یکی از صفات پروردگار است.

چنانچه گفته شود منظور از وجه در آیه چیست؟ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸].

«همه چیز جز چهره او (که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است) از بین می رود».

چنانچه بگویی مراد از وجه، ذات است بیم آن می رود که تحریفی صورت گیرد. در صورتی که منظور از وجه همان صفات خداوند باشد، فرد دچار امر ممنوع و خطرناکی شده است. این همان عملی است که بسیاری از کسانی که آنگونه که شایسته است ارزش و قدر والای مقام خداوندی را نمی دانند، بدان گرفتار می شوند و می گویند: خداوند به جز چهره خودش همه چیز را نابود می کند. در این صورت چه کار می کنند؟

در جواب باید گفت: چنانچه مقصود از سوال فوق این باشد که خداوند خودش به تنهایی باقی می ماند و (وجه) یکی از صفات اوست، این سخن صحیح است و در اینجا از ذات که دارای وجه است به وسیله (وجه) تعبیر شده است.

اما چنانچه منظور شما (ذات) باشد یعنی اینکه (وجه) عبارت از ذات است و به اثبات (وجه) برای خداوند معتقد نباشید، این امر تحریف و غیر قابل قبول است.

بنابراین می گوئیم که در آیه ۸۸ سورة قصص منظور از «الا وجهه» بدین معنی

است که همه چیز به جز ذات او که دارای صفت (وجه) است، فناپذیر هستند. در این سخن نه تاویلی صورت گرفته است و نه تحریف. زیرا تفاوت میان این کلام و رأی اهل تحریف واضح است. زیرا آنها می‌گویند: مراد از وجه (ذات) است و خداوند صفت (وجه) ندارد.

ولی ما معتقدیم که مراد از وجه ذات است و همچنین خداوند (وجه) نیز دارد و به وسیله آن از ذات تعبیر شده است. این نوع تعبیر در کلام عرب بسیار فراوان است همچنانکه می‌گویند: «أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ بِوَجْهِهِ»: یعنی با چهره‌اش به سوی آن قوم رفت.

این امر در میان اهل لغت و کسانی که علوم آن را فهمیده باشند و در اعماق آن دقت و تعمق کرده باشند فراوان است. که در رأس همهٔ عرب زبانان، اهل بیت علیهم السلام قرار دارند. آنان چگونگی به کار بردن الفاظ را می‌دانستند و پیروانشان نیز براساس راه و روش آنان عمل می‌کردند.

از جمله دلایل این سخن روایتی است که سهل بن سعد روایت می‌کند و می‌گوید: روزی به همراه ابوذر و گروهی از یاران پیامبر ﷺ نشسته بودیم، ناگهان علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. ابوذر به دقت در او نگریست «ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ بِوَجْهِهِ»: سپس به سوی مردم آمد و گفت: نظر شما دربارهٔ مردی که محبت او گناهان دوستدارانش را همانند ریزش برگ‌های درخت به وسیلهٔ طوفان از بین می‌برد. چیست؟^۱

آیا انسان عاقل و فهمیده از این روایت چنین برداشت می‌کند که فقط چهره ایشان علیه السلام به سوی اصحاب پیامبر ﷺ آمد و بدان‌ها رو کرد، بدون آنکه خود بیاید؟ بدان که نمی‌توان این وجه بزرگ موصوف به بزرگواری و عظمت را به طور کامل وصف کرد یا فهمید یا در آن نظر کرد. زیرا خداوند - عزوجل - بالاتر از این

وصف و عظیم‌تر از آن است، همچنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰].

«ولی آنان از [کار و بار و حکمت] آفریدگار آگاهی ندارند».

چنانچه کسی بخواهد به وسیله قلبش این چگونگی و کیفیت را تصوّر کند یا به وسیله زبان از آن سخن بگوید، در واقع او بدعت‌گذار گمراهی است که بی‌جهت و بدون علم سخنی و وصفی را به خدا نسبت داده است.

دیدن خداوند توسط مومنان در بهشت:

از جمله بزرگترین نعمت‌هایی که خداوند به بندگان مؤمنش، عطا می‌کند، لذت نگاه کردن به چهره بزرگوارش می‌باشد که برای آنها توانایی نگاه کردن به او را به وسیله چشمانش به صورت حقیقی فراهم می‌کند. اما با این وجود این قسمت در آخرت به علت عظمت خداوند قادر به درک کامل او نخواهد بود. زیرا خداوند – سبحانه – می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳].

«چشمها او را نمی‌بینند [قادر به درک کامل او نیستند]».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰].

«ولی آنان از [کار و بار و حکمت] آفریدگار آگاهی ندارند».

ما پروردگاران را به وسیله قلبهایمان می‌شناسیم. اما چگونگی و حقیقت آن را نمی‌دانیم. ولی در روز قیامت خدایمان را خواهیم دید ولی [در آن روز نیز] چشمانمان قادر به درک کامل او و احاطه بر او نخواهند بود.

از جمله دلایلی که بر امکان رؤیت خداوند در آخرت دلالت دارد، عبارتند از:

خداوند می‌فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳].

«در آن روز صورتهای (اهل سعادت) شاداب و مسرور است. و (و با شادابی) به پروردگارشان می‌نگرد».

همچنین می‌فرماید: ﴿عَلَىٰ الْأَرْسَالِكِ يَنْظُرُونَ﴾ [المطففين: ۲۳].

«بر تختهای زیبا و مجلل بهشتی تکیه کرده و (به خداوند یا نعمت‌ها و زیبایی‌های بهشت) می‌نگرند».

همچنین می‌فرماید: ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ [یونس: ۲۶].
 «کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو [یعنی بهشت] از آن ایشان است و افزون [بر آن هم که مغفرت و رؤیت پروردگار است] دارند».
 زیاده به معنای نظر کردن به چهره خداوند (عزوجل الله قول جمهور علما از سلف و خلف می‌باشد) است.^۱ پس از آنکه مؤمنان به بهشت و نعمت‌های آن و خوشبختی دست یافتند، خداوند را مشاهده خواهند کرد.

همچنین می‌فرماید: ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ [ق: ۳۵].
 «هر چه بخواهند در آنجا برای آنها هست، و نزد ما نعمتهای بیشتری است (که به فکر هیچ کس نمی‌رسد، از این نعمت فروتر: دیدن بلاکیف خدای عز وجل است)».

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خداوند در روز جمعه بر بندگان مؤمنش کرامت و لطف خاصی دارد. هر گاه روز جمعه فرا می‌رسد خداوند برای او فرشته‌ای را به همراه جامه‌ای می‌فرستد و او را تا در بهشت همراهی می‌کند ... تا اینکه فرمود: هر گاه مؤمنان گرد هم آیند پروردگار برای آنان متجلی می‌شود، و هر گاه او را ببینند و در او نظر کنند برایش به سجده می‌افتند. خداوند می‌فرماید: بندگانم! سرهایتان را از سجده بر دارید که امروز روز سجده کردن و عبادت نیست. بار [عبادت] از دوش شما کنار گذاشته شده است. آنان می‌گویند: خدایا چه چیزی بهتر از بهشت وجود دارد که تو بهشت را به ما داده‌ای؟ خداوند می‌فرماید: شما هفتاد برابر آنچه گرفته‌اید پیش من دارید. پس فرد مؤمن هر جمعه هفتاد برابر ثوابی که قبلاً گرفته است دریافت می‌کند. این معنی آیه «ولدنیا مزید» است.^۲

۱- تفسیر قمی (۱/ ۳۱۱).

۲- بحار الأنوار (۸۶/ ۲۶۶)، (۸/ ۱۲۶).

در دعا‌هایی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به دست ما رسیده است آمده است که آنها بر طلب رؤیت خداوند و لقای او در روز قیامت بسیار تاکید می‌کرده‌اند و آن را به پیروانشان یاد می‌دادند. نمونه‌هایی از این دعاها عبارتند از:

در دعای روز جمعه چنین می‌خوانیم: «وتلقن بها عند فراق الدنيا حجتی وأنظر بها إلى وجهك الكريم وعلى منك نورٌ وكرامه».

از تو می‌خواهم که حجت من [که لا اله الا الله] است را در هنگام ترک دنیا بر من تلقین کنی و بخوانی، و به وسیله آن به چهره بزرگوارت نگاه کنم و نور و کرامت تو بر من ببارد»^۱.

در تسبیحات شب شنبه می‌خوانیم: «اجعل لنا منزلاً مغبوطاً ومجلساً رفیعاً وظلاً ومرتفعاً جسیماً جیاً ونظراً إلى وجهك يوم تحجبه عن المجرمین». «خداوندا برای من جایگاهی بلند و رشک برانگیز، و سایه‌ای و مکانی بزرگ و زیبا قرار بده، و به من نگاه کردن به صورت بزرگوارت را عطا کن، در روزی که آن را از گناهکاران پوشیده می‌داری»^۲.

امام کاظم علیه‌السلام در دعایشان چنین می‌خواندند:

«خدایا به من و او در روز قیامت پاداش، و در روز ملاقات، عفو و مغفرت عنایت بفرما، و همچنین آسایش در هنگام مرگ، شادی بی‌پایان، نگاه کردن به چهره مبارکت و اشتیاق به دیدارت را به ما عطا کن»^۳.

یکی از دعا‌های افرادی که از خداوند بیم و خوف در دل دارند، دعای زیر است: «خدایا در ب‌های رحمت را بر بندگان یکتا پرستت مبنده، و بندگان مشتاق را

۱- بحار الأنوار (۸۷/ ۱۳۳).

۲- بحار الأنوار (۸۷/ ۱۴۴)، البلد الأمين (۹۴)، مصباح الکفعمی (۹۹) مصباح المجتهد (۴۲۹).

۳- بحار الأنوار (۸۷/ ۲۰۵) البلد الأمين (۱۳۵) مصباح الکفعمی (۱۲۶) مصباح المجتهد (۴۸۰).

از نظر کردن به چهره زیبایت، منع مفرما»^۱.

از جمله دعا‌های شب جمعه دعای زیر است: خدایا دیدار خودت را در نظر ما دوست داشتنی قرار بده، و به ما [لذت] نگاه کردن به چهره‌ات را عطا کن، و در هنگام ملاقات با تو ما را شاداب و شاد کن.^۲

علیرغم وجود همه دلایل واضح و استدلال‌های روشنی که برای اثبات دیدن خداوند توسط مؤمنان در بهشت وجود دارد، گروهی از مردم با همه این دلایل مخالفت می‌کنند و امکان رؤیت خداوند به وسیله اهل بهشت را نفی و انکار می‌نمایند. آنان به دلایل باطل یا نابه‌جایی استناد می‌کنند.

از جمله:

اولاً: می‌گویند: خداوند دیده نمی‌شود، بلکه آنچه دیده می‌شود (نور) است.

ثانیاً: خداوند در قرآن کریم امکان رؤیت ذات باری تعالی را نفی کرده است. دلیل آن هم این آیه از قرآن است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَنِي وَلَٰكِنْ أَنظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾ [الأعراف: ۱۴۳].

«و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا در دنیا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید!» اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض «خداوندا! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را در دنیا ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم!».

وجه استدلال به این آیه این است که خداوند به وسیله ادات نفی (لن) که برای

۱- بحار الأنوار (۱۴۳/۹۱).

۲- مصباح المنهج: (۴۴۲)، مصباح الکفعمی: (۱۰۷)، البلد الامین: (۱۰۴)، بحار الأنوار: (۸۷/۱۵۹).

نفی ابد به کار می‌رود، رؤیت خود را نفی کرده است. نفی خداوند، جزاست، خبر او صادق است و هیچ نسخ و تغییری در آن جای ندارد.

ثالثاً: خداوند رؤیت خودش را به طور مطلق نفی کرده است. و در قرآن فرموده است: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳]. «چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمتها، و با خبر از دقایق موجودات)، و آگاه (از همه) چیز است».

رابعاً: عقل امکان رؤیت خداوند را محال و غیر ممکن است. زیرا چنانچه خداوند دیده شود این لزوماً به معنای آن است که خداوند جسم است. و دادن نسبت به جسم بودن به خداوند محال است. زیرا این امر مستلزم ترکیب است، لازمه ترکیب نیز تشبیه و تمثیل است. پس نفی رؤیت خداوند واجب است.

در رد این شبهات باید گفت:

در جواب شبهه اول که می‌گویند: خداوند قابل رؤیت نیست بلکه آنچه دیده می‌شود، (نور) است، باید گفت این سخن باطل است. زیرا در اثبات رؤیت نصوص مختلفی آمده است. خداوند - عزوجل - چهره‌اش را چنین وصف کرده است که دارای نور است. این امر در حدیث پیامبر ﷺ آمده است که می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَاباً مِنْ نُورٍ وَظِلْمَةٌ لَوْ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتِ وَجْهِهِ مَا أَدْرَكَ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ»: «خداوند هفتاد هزار حجاب نور و تاریکی دارد. چنانچه آنها را از چهره خود بردارد، پرتوهای چهره‌اش، همه مخلوقاتی را که بدان اصابت می‌کند، می‌سوزاند»^۱.

به همین دلیل رؤیت خداوند در دنیا غیر ممکن است، زیرا وضعیت و حالت انسان توانایی تحمل دیدن پروردگار را ندارد.

در قرآن کریم صفتی ذکر شده است که شایسته آن نیست بر نور اطلاق شود. از

۱- عوالی اللالی (۴/ ۱۰۶)، بحار الأنوار (۵۵/ ۴۵).

جمله آن آیه زیر است: ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷].
 «و تنها وجه خداوند ذوالجلال و گرامی باقی می ماند! (در این آیه صفت وجه: (روی پروردگار) بدون تشبیه و چگونگی برای خداوند عز وجل ثابت می کند که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است)».

این وصفی است که بر وجه اطلاق شده است بدین معنی که چهره پروردگار عظمت و بزرگواری خاصی دارد و شایسته نیست این صفت بر نور اطلاق شود.
 درباره شبیه دوم که ادعا می کنند: خداوند خطاب به موسی علیه السلام فرمود: «لن ترانی» و (لن) در زبان عربی برای نفی ابد است، باید گفت: این ادعا از چندین جهت باطل است:

اولاً: (لن) برای نفی ابد نیست. دلیل آن این است که خداوند درباره مشرکان می فرماید: ﴿وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا﴾ [البقرة: ۹۵].
 «ولی آنها هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد».

با این وجود کفار پس از مدتی در آتش جهنم ندا می دهند که: ﴿وَنَادَوْا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾ [الزخرف: ۸۴].
 «آنها فریاد می کشند: «ای مالک (خازن و نگهبان) دوزخ! (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)».

کفار آرزوی آن را نکردند، مرگشان را از خداوند می خواستند. این امر ثابت می کند که (لن) برای نفی ابد نیست.

خداوند ابن مالک نحوی را رحمت کند که فرموده است:

ومن رأى النفى بلن مؤبداً فقوله اردد وسواه فاعضدا

یعنی سخن کسی را که (لن) را برای نفی ابد می داند، رد کن و به رأی دیگر معتقد باش.

ثانیاً: موسی علیه السلام در دنیا از خداوند خواست که خود را به او بنمایاند. ﴿قَالَ رَبِّ

أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ ﴿ [الأعراف: ۱۴۳].

«خدایا [خویشتن] را به من بنمای تا تو را ببینم».

یعنی حالا خود را به من نشان بده. خداوند در جواب او فرمود: ﴿قَالَ لَنْ

تَرَنِي﴾ [الأعراف: ۱۴۳].

«مرا در دنیا نخواهی دید».

این جواب جایز بودن درخواست را نشان می‌دهد. اما خداوند علت عدم امکان این امر در دنیا را برای او روشن نمود که امری معلوم است. زیرا خداوند نفرمود: من دیده نمی‌شوم.

این امری است که اهل بیت پیامبر ﷺ بدان معتقد بوده‌اند از امام رضا ﷺ روایت شده است که فرمودند: زمانی که خداوند موسی ﷺ را به پیامبری برگزید و برای او دریا را شکافت و بنی‌اسرائیل را نجات داد و به او تورات و الواح را داد، موسی ﷺ جایگاه خود در نزد پروردگار را دید و گفت: پروردگارا اگر اهل بیت محمد ﷺ چنین فضیلتی داشته باشند آیا یاران پیامبران دیگر از یاران من برترند؟ خداوند فرمود: ای موسی آیا نمی‌دانی که فضیلت یاران محمد ﷺ بر یاران پیامبران دیگر همانند برتری اهل بیت محمد ﷺ بر اهل بیت دیگر پیامبران، و برتری محمد ﷺ بر پیامبران دیگر است. موسی گفت: خدایا ای کاش می‌توانستم آنها را ببینم. خداوند - عزوجل - به او وحی کرد و فرمود: ای موسی، تو آنها را نخواهی دید^۱. زیرا هنوز زمان ظهور آنان فرا نرسیده است. اما تو آنها را در بهشت، جنات عدن و فردوس به همراه محمد ﷺ خواهی دید. آنان در میان نعمت‌های بهشت زندگی می‌کنند و در میان آن خوشگذرانی می‌کنند^۲.

ثالثاً: دیدن خداوند در دنیا غیر ممکن است. زیرا حالت و وضعیت انسان قادر به

۱- در عبارت عربی آمده است: «لَنْ تَرَاهُمْ»

۲- تفسیر الإمام العسکری (31) بحار الأنوار (13/ 340)، تاویل الآیات (411).

تحمل رؤیت خداوند نیست. زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَاباً مِنْ نُورٍ وَظِلْمَةٍ لَوْ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَدْرَكَ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ»؛ «خداوند هفتاد هزار حجاب نور و تاریکی دارد، چنانچه آنها را از چهره خود بردارد، پرتوهای چهره‌اش، همه مخلوقات را که بدان اصابت می‌کند، می‌سوزاند»^۱ حال آنکه چنانکه می‌دانیم خداوند هر آنچه را که دیده می‌شود، می‌بیند.

این امری روشن و معلوم است که چشم انسان در دنیا قادر به تحمل دیدن هر چیزی نیست. از جمله مثال‌های این امر، صفت آن در دیدن خورشید است که هر روز ظاهر می‌شود. حال آنکه خورشید موجود ضعیفی است پس دیدن چهره خداوند - جبار سبحانه و تعالی - که از نظر شأن، وجود و نور بسیار عظیم‌تر از مخلوقات ضعیف است، چگونه خواهد بود؟

رابعاً: موسی ﷺ از این افرادی که رؤیت خدا را نفی می‌کنند، خداشناس‌تر بود. به همین دلیل او آنچه را که طلب آن جایز است از خداوند خواسته بود. اما خداوند به او اطلاع داد به وسیله مثالی که بیان کرد، که هنوز زمان دیدن فرا نرسیده است، و آن مثال مشروط بودن دیده شدن خداوند به تحمل رؤیت خداوند توسط کوه و بقای آن در جای خود بود.

از جمله اموری که بر صحت و جواز آنچه موسی ﷺ از خداوند خواست، دلالت دارد، این است که خداوند طلب او را همانند خواسته ناجایز نوح ﷺ برای نجات پسرش که کافر بود زشت و قبیح ندانست.

خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ يَنْتَوُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [هود: ۴۶].
«ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است (فرد

۱ - عوالی اللآلی (۴/ ۱۰۶)، بحار الأنوار (۵۵/ ۴۵).

ناشایسته‌ای است!) پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی!!».

بدین ترتیب ثابت می‌شود که این آیه دلیل علیه آنهاست نه در تأییدشان. شبهه سوم درباره آیه: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳].

«چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمتها، و با خبر از دقایق موجودات)، و آگاه (از همه) چیز است». در جواب باید گفت: این آیه به معنای نفی ادراک است نه نفی دیدن. چنانچه در زبان عربی معلوم است، ادراک اعم از رؤیت است، و رؤیت مستلزم ادراک نیست. آیا معتقد نیستند که انسان آسمان را می‌بیند. اما قادر به احاطه به ادراک آن نیست. دریا نیز چنین است.

چنانچه ثابت کنیم خداوند دیده می‌شود، این امر لزوماً به این معنی نیست که به وسیله دیدن خداوند او ادراک می‌شود، زیرا معنی ادراک نسبت به دیدن به طور عمومی، خاص‌تر است. به همین دلیل می‌گوییم: نفی ادراک دلیلی بر وجود اصل رؤیت است. زیرا نفی امر خاص‌تر دلیل وجود امر اعم و عام‌تر است، حتی اگر وقوع آن امر عام‌تر منتفی باشد، نفی آن واجب می‌شود.

گفته می‌شود: دیدگان و چشم‌ها او را نخواهد دید. زیرا نفی آن، نفی امر اخص را اقتضا و ایجاب می‌کند نه برعکس. زیرا در صورتی که اعم منتفی می‌بود، نفی اخص باعث ایجاد ایهام و پوشیده ماندن سخن می‌شد، که کلام خداوند عزوجل از چنین چیزی مبرا است. بنابراین، آیه مذکور دلیلی بر علیه کسانی است که رؤیت خدا را نفی می‌کنند.

شبهه چهارم: در گفتار آنها این است که چنانچه خداوند دیده شود، این امر لزوماً به معنای جسم بودن خداوند است. حال آنکه جسم بودن خداوند محال

است. زیرا این امر مستلزم ترکیب و در نتیجه تشبیه و تمثیل است. در جواب باید گفت: در ابتدا باید گفت: چنانچه اعتقاد رؤیت خداوند مستلزم جسم بودن خداوند باشد، باید بنابر فرض محال بدان اعتقاد داشت [زیرا رؤیت خداوند حقیقی غیر قابل انکار است]. اما ما یقیناً می‌دانیم که او مانند جسم مخلوقات نیست. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست]. و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند]». اما ما معتقدیم که هرگز جسم بودن خداوند را قبول نمی‌کنیم و باور نداریم که خداوند جسم است تا دیده شود. بلکه انسان نور را می‌بیند علیرغم اینکه نور جسم نیست و ... به علاوه لفظ جسم برای خداوند نه ثابت می‌شود و نه قابل انکار است، مگر آنکه معنای آن به طور مفصل شرح داده شود. چنانچه مقصود از جسم همان چیزی باشد که از گوشت و استخوان تشکیل شده است این ادعا باطل است. اما چنانچه منظور از آن ذات مقدسی که قائم بالذات و دارای همه صفات کمال است، باشد، در حقیقت این امر درباره خداوند حقیقت ثابتی است، اما به علت اینکه در کتاب و سنت این لفظ ذکر نشده است، آن نه به عنوان اثبات، و نه نفی آن را نمی‌توان بر خداوند اطلاق کرد. بلکه به آنچه در آن دو منبع شریعت [اصلی] آمده است، اکتفا می‌کنیم.

ثانیا: صفت چشم [عین]

از جمله صفاتی که وجود آن برای خداوند - عزوجل - اثبات شده است، صفت چشم می‌باشد که شایسته ذات با عظمت پروردگار می‌باشد و شبیه صفات مخلوقات نیست و از کیفیت آن اطلاعی نداریم.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ۴۸].

«در راه ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت کن، چرا که تو زیر نظر ما و در حفاظت و رعایت کامل ما قرار داری. (در این آیه صفت چشم برای خداوند است که بدون هیچ تشبیه به بندگامش، و چگونگی آن به جلال و عظمت او لایق است)».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْجِ وَدُسِّرَ ﴿١٣﴾ تَجْرَىٰ بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَن كَانَ كُفِرَ ﴿١٤﴾﴾ [القمر: ۱۳-۱۴].

«و او [نوح علیه السلام] را بر مرکبی از الواح و میخهایی ساخته شده سوار کردیم. آن کشتی در منظر و دیدگاه ما و با حفظ و نگه‌داشت ما حرکت می‌کرد! این کیفری بود برای کسانی که (به نوح) کافر شده بودند! (و ما آنان را غرق کردیم). (در این آیه اثبات صفت دو چشم برای خداوند است که به جلال و عظمت او لایق دارد)».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَالْقَيْثُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ﴿٣٩﴾﴾ [طه: ۳۹].
«و من محبت خود را بر تو افکندم [بدانگونه که هر کس تو را ببیند، بی‌اختیار دوست داشته باشد] تا تحت نظارت چشم من پرورده شوی».

قطب‌الدین راوندی در کتاب الخرائج و الجرائع می‌نویسد:

گروهی از اهل حدیث در اصفهان و گروهی نیز در همدان و خراسان به روایت از مشایخ و اساتید مورد اعتمادشان با اسنادهای مختلف در طی حدیثی طولانی به اطلاع ما رسانده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «ما بعث الله نبياً إلا وقد أُنذر قومه الدجال، وإنَّ الله أُوخِرُهُ إلى يومكم هذا، فمهما تشابه عليكم من أمره فإنَّ ربَّكم ليس بأَعْوَرُ»: «هر پیامبری که خداوند او را برانگیخته است، قومش را از دجال ترسانده است و خداوند آن را به امروز شما موکول کرده است. پس هر گاه در کار او دچار شک و شبهه شدید، بدانید که [دجال یک چشم است] اما خداوند شما یک

چشم نیست»^۱.

از نزال بن سبره روایت شده است که گفت: امام علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما خطبه خواند پس خداوند را ستایش کرد و او را بسیار بزرگ داشت. سپس فرمود: از من درباره سه چیز پرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید؟ صعصعه بن صوحان برخاست و گفت: ای امیر المومنین چه زمانی دجال ظهور می کند؟ امام علی علیه السلام فرمود: بنشین که بی تردید خداوند سؤالت را شنید و دانست که قصدت چیست. به خدا قسم کسی که در این باره از او سوال می شود از سوال کننده داناتر نیست. اما این امر نشانه هایی دارد که آنها همانند دنباله روی گامها از یکدیگر به دنبال یکدیگر و پی در پی می آیند. اگر می خواهی آنها را به تو بگویم؟ گفت: بله ای امیرالمؤمنین! امام فرمود: از روستایی که به یهودیت شهرت دارد در شهری به نام اصفهان ظهور می کند چشم راستش کور است و چشم دیگرش نیز در پیشانی اش قرار دارد. همانند ستاره صبح می درخشد در آن لکه خونی هست که گویی با خون ترکیب شده است. در میان چشمانش نوشته کافر، که هر با سواد و بی سواد آن را می خواند با صدای بلند فریاد می زند همه آنچه را که در غرب و شرق در میان انسانها، جنیان و شیاطین روی می دهد، می شنود. می گوید: دوستانم به پیش من بیایند. من همان کسی هستم که موجودات را آفریدم سپس به آنها توازن دادم. من همان کسی هستم که مقدر و هدایت کردم. من خدای بزرگ شما هستم.

دشمن خدا دروغ می گوید او کور است، غذا می خورد و در بازارها راه می رود. بدانید که پروردگار شما یک چشم نیست»^۲.

بعضی از مردم صفت چشم را انکار کرده و آن را به دیدن بدون [وجود] چشم تأویل می کنند. آنها می گویند: «بأعیننا» یعنی بدون چشم و هرگز نمی توان وجود

۱- الخرائج و الجرائح (3/ 1138).

۲- کمال الدین (2/ 525)، بحار الأنوار (52/ 194)، الخرائج و الجرائح (3/ 1133).

چشم را به خداوند - عزوجل - نسبت داد. زیرا چشم جزو جسم است. چنانچه ما برای خداوند به وجود چشم معتقد باشیم، در واقع به تجزیه کردن و جسم بودن او معتقد بوده‌ایم که این امر محال و نارواست. اما ذکر لفظ (عین): چشم برای تاکید بر دیدن است؛ یعنی: گویی ما شما را می‌بینیم و چشم داریم.

در جواب می‌گوییم این سخن از چند نظر اشتباه است:

اولاً: این برداشت برخلاف ظاهر لفظ است.

ثانیاً: این نظر مخالف آن چیزی است که خداوند - عزوجل - در قرآن کریم، پیامبر ﷺ و اهل بیت پاکش  بر اساس زبان عربی ثابت کرده‌اند.

ثالثاً: هیچ دلیلی وجود ندارد مبنی بر اینکه منظور از عین فقط دیدن و رؤیت است.

رابعاً: چنانچه بگوییم منظور از (عین): چشم، دیدن است و خداوند (عین) چشم را به خود نسبت داده است، نتیجه آن این می‌شود که خداوند به وسیله آن چشم می‌بیند. بنابراین در آیه دلیلی مبنی بر حقیقی بودن چشم وجود دارد.

خامساً: اثبات صفت (عین): چشم برای خداوند لزوماً به معنای عقیده به جسم بودن و تجزیه کردن خداوند همانند مخلوقات نیست. تقریباً همه جانداران اعم از انسان، حیوانات و حشرات و ... دارای چشمهایی هستند که فقط در نام با همدیگر شبیه هستند. اما در حجم و شکل مختلف هستند. تعدادی از آنها بزرگ و تعدادی کوچک، بعضی از آنها دقیق و بعضی نیز ضعیف هستند. آیا این امر لزوماً بدین معنی است که چشم‌های آنان از نظر کیفیت و جزئیات شبیه همدیگر هستند؟! خداوند دارای برترین نمونه است ما به آن صفاتی که خداوند و پیامبر ﷺ و اهل بیت  آن را برای خداوند ثابت کرده‌اند، و به او نسبت داده‌اند، مانند چشم و صفات ثابت دیگر بدون تحریف، تکلیف و تشبیه کردن اعتقاد داریم. و می‌گوییم: ما به این صفات اعتقاد داریم و هیچ چیز هم همانند او نیست.

چنانکه منکران بگویند: شما به وسیله ظاهر آیات و احادیث و بدون تأویل، تکلیف (جستجو درباره چگونگی) و تشبیه کردن، صفات را ثابت می‌کنید. حال آنکه خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ۴۸].

«چرا که تو زیر نظر ما و در حفاظت و رعایت کامل ما قرار داری».

براساس ظاهر آیه و شیوه برداشت شما، پیامبر ﷺ را در چشم خداوند یا به علت وجود باء ظرفیه آن را در وسط چشم خدا قرار داده‌اید. چنانچه چنین اعتقادی داشته باشید، در واقع کفر ورزیده‌اید. زیرا شما خداوند را محل و جایگاهی برای مخلوقات قرار داده بود. بنابراین شما فرقه حلولیه هستید. چنانچه چنین اعتقادی نداشته باشید در واقع دچار تناقض شده‌اید!

در جواب باید گفت: قرآن براساس زبان عربی نازل شده است. در این زبان باء دارای کاربردهای مختلفی است. در اینجا برای افاده معنای مصاحبت و همراهی به کار رفته است، چنانچه بگویید: أنت بعینی، یعنی چشم من همراه توست و به تو می‌نگرد و از تو جدا نمی‌شود. بنابراین معنای آیه چنین می‌شود:

خداوند خطاب به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: در برابر حکم خداوند صبر پیشه کن که تو تحت عنایت و توجه ما و رؤیت قرار داری به وسیله چشمی که هیچ کس نمی‌تواند به تو گزندی برساند.

محال است در اینجا باء را ظرفیه دانست. زیرا در این صورت باید گفت که پیامبر ﷺ در چشم خداوند قرار دارد و این امر محال است.

علاوه بر این رسول خدا ﷺ در حالی که در زمین بود چنین مورد خطاب قرار گرفته است چنانچه بگویید که او در چشم خدا قرار داشت، - نعوذ بالله - در این صورت دلالت قرآن دروغ از آب در می‌آمد.

منکران همچنین می‌گویند:

خداوند - عزوجل - صفت عین را به صورت جمع در قرآن ذکر کرده و

فرموده است: ﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾ [القمر: ۱۴].

«در منظر و دیدگاه ما و با حفظ و نگه‌داشت ما حرکت می‌کرد». همچنین (عین) به صورت مفرد نیز در قرآن ذکر شده است چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِثُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹].

«تا زیر نظر و تحت نظارت چشم من [آنگونه که شایسته است]، پرورش یابی». حال شما چگونه این تناقض را برطرف می‌کنید؟ خداوند چند چشم دارد؟ از جنبه‌های مختلف می‌توان به این سوال پاسخ داد: اولاً: میان این آیات هیچ تعارض و تناقضی وجود ندارد. زیرا اسم مفرد مضاف عمومیت دارد و همه آن چشم‌ها را برای خداوند ثابت می‌کند. در این صورت میان مفرد، مثنی و جمع هیچ تناقضی وجود ندارد. چنانچه حداقل جمع ۲ باشد، در این صورت هیچ منافاتی و تعارضی به وجود نمی‌آید.

زیرا ما می‌گوییم: این جمعی است که بر ۲ دلالت دارد. پس هیچ منافاتی ندارد. در صورتی که حداقل جمع ۳ باشد، این جمعی است که از آن ۳ افاده نمی‌شود. بلکه قصد از آن تعظیم و تناسب میان ضمیر جمع و مضاف الیه می‌باشد. ثانیاً: آیات ۱۴ سوره قمر، ۴۸ سوره طور و ۳۹ طه معنایشان یکی است و به معنای اعتنا، حفظ و اهتمام خداوند عزوجل به اولیایش است. همچنانکه اعراب می‌گویند:

أنت بعینی وبقلی: تو در چشم و قلب من جای داری: یعنی تو عزیز دل من هستی. بدین ترتیب ما صفت عین و تفسیر آن را اثبات کرده‌ایم برخلاف آن کسانی که آن را انکار و معنای آن را تحریف می‌کنند.

ثالثاً: چنانکه در صفحات پیشین به روایت از پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام بیان کردیم که خداوند فقط دو چشم دارد. که آنان در هنگام توصیف دجال فرمودند: «وإن ربکم عزّ وجلّ لیس بأعور»: «بی‌تردید، پروردگارتان عزوجلّ یک چشم

نیست». در زبان عربی (اعور) به یک چشم اطلاق می‌شود. این امر دلیلی است مبنی بر اینکه خداوند فقط دو چشم دارد که شبیه و همانند هیچ چیزی نیست که کیفیت آن برای ما روشن نیست. خداوند - عزوجل - دربارهٔ خودش می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست.] و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند].»

ثالثاً: صفت کلام

کلام یکی از صفات خداوند - عزوجل - است. که این کلام حقیقی است که خداوند هر گاه بخواهد به آن سخن می‌گوید. هرگونه که بخواهد، خواه به صورت حرف یا صدا و .. باشد به گونه‌ای که شبیه صدای مخلوقات نیست. به همین دلیل ما اعتقاد داریم که قرآن، کلام غیر مخلوق خداوند - عزوجل - است.

به همین دلیل خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۸۷]. «و کیست که از خداوند، راست‌گوتر باشد؟».

همچنین فرموده است: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۲]. «و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادق‌تر باشد؟!».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ﴾ [المائدة: ۱۱۶]. «و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴]. «و خداوند بلا واسطه و حقیقتاً با موسی سخن گفت».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ [الأعراف: ۱۴۳]. «هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت ...».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَنَدَيْتُهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْتُهُ نَجِيًّا ۝﴾ [مریم: ۵۲].

«ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم؛ و نجواکنان او را (به خود) نزدیک ساختیم (در این آیه اثبات صفت کلام برای خداوند است که به جلال و کمال او لایق است)».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ ۝﴾ [الأعراف: ۲۲].

«و پروردگارشان آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ۝﴾ [التوبة: ۶].

«و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا (قرآن) را بشنود».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝﴾ [البقرة: ۷۵].

«با اینکه عده‌ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند».

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لقد أسرى بي ربِّي عزَّ وجلَّ، فأوحى إليَّ مِنْ وراءِ حجابٍ ما أَوْحَى، وكَلَّمَنِي بما كَلَّمَهُ بِهِ، وكانَ مِنَّمَا كَلَّمَنِي بِهِ أَنْ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ:» «بی تردید خداوندم - عزوجل - مرا به معراج برد. پس به من از پشت پرده وحی کرد، و با من سخن گفت، و از جمله آنکه به من گفت این عبارت بود: ای محمد من خدا هستم که جز من خدایی بحق نیست. من دانای علم آشکار و نهان هستم»^۱.

در اعلام الوری آمده است: پیامبر از عیب‌گویی درباره خدایان مشرکان ابایی

نداشت و بر آن مشرکان قرآن می خواند. آنان می گفتند: این هم اشعار محمد است. برخی نیز می گفتند: این سخنان، کهان و پیشگویی است. گروهی دیگر نیز می گفتند: بلکه این سخنان خطبه هستند. ولید بن مغیره که پیرمردی بود و بزرگان عرب در امورشان او را راهنمای خود قرار می دادند و برای او شعر می خواندند. هر شعری که او بر می گزید تبدیل به برگزیده می شد. وی پسرانی داشت که از مکه خارج نمی شدند همچنین ۱۰ غلام داشت که به هر غلام نیز ۱۰۰۰ دینار داده بود تا به وسیله آن به تجارت پردازند. وی یکی از ثروتمندترین افراد آن زمان بود که قنطار داشت. قنطار پوست گاو نری است که پر از طلا باشد. وی از جمله کسانی بود که پیامبر ﷺ را مسخره می کرد. وی عموی ابوجهل - عمرو بن هشام - بود. ابوجهل از او پرسید: ای ابو عبد شمس آیا آنچه محمد می گوید سحر است یا پیشگویی یا خطبه؟ وی گفت: اجازه بدهید سخن او را بشنوم. وی به پیامبر ﷺ که در حجر اسماعیل نشسته بود نزدیک شد و گفت: ای محمد قسمتی از شعرت را برایم بخوان. پیامبر ﷺ فرمود: «مَا هُوَ بِشَعْرٍ وَلَكِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي بَعَثَ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ»: «این کلام شعر نیست. بلکه سخن پروردگار است که به وسیله آن پیامبران و فرستادگانش را برانگیخته است»^۱.

از ابی معمر سعدانی روایت است که: مردی نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: من در کتاب خدا (قرآن) که نازل شده تشکیک دارم، امام به او فرمود: مادرت به عزایت بنشیند ... تا اینکه فرمود: مبدا که براساس رای و نظر خود و بدون اینکه از علما درباره تفسیر قرآن سوال کنی، در این باره اظهار نظر نمایی! زیرا ممکن است کتاب نازل شده ای [از جنبه هایی] شبیه کلام بشر باشد، در حالی که کلام خداست، و تاویل آن شبیه کلام بشر نیست. همچنانکه هیچ مخلوقی شبیه او نیست. همچنین افعال ذات حق همانند افعال مخلوقات نیست. بدین ترتیب کلام او

نیز شبیه کلام بشر نیست.^۱

مجلسی در بحارالأنوار نقل کرده است که طبرسی در ذیل آیه اول سوره جن چنین نوشته است: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾ [الجن: ۱]. یعنی گروهی از جنیان قرآن را شنیدند. آنها موجوداتی هستند که جسم رقیق و پوشیده و مخصوصی دارند که با شکل انسان و فرشتگان متفاوت است. بنابراین فرشتگان از نور، انسان از گل، و جن از آتش ساخته، شده‌اند. یعنی آنها - گروهی از جنیان - به یکدیگر گفتند: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾ [الجن: ۱]: عجب یعنی چیزی که به علت پوشیده بودن علت و غیر عادی بودن باعث تعجب انسان می‌شود. ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ [الجن: ۲]: مردم را به سوی هدایت دعوت می‌کند ﴿فَعَامَّتَا بِهِ﴾ [الجن: ۲]: یعنی به اینکه این کتاب از سوی خداست ایمان آوردیم. ﴿وَلَنُفْشِرَنَّ لَكَ بِرَبِّكَ أَحَدًا﴾ [الجن: ۲]: یعنی ما فقط خدا را عبادت می‌کنیم. این آیه دلیلی بر این امر است که پیامبر ﷺ برای هدایت جنیان نیز برانگیخته شده بود و آنان موجودات عاقلی هستند که مورد خطاب قرار گرفته‌اند و با زبان عربی آشنایی دارند و معجزه را از غیر آن تشخیص می‌دهند. آنها قومشان را به اسلام دعوت کردند و به آنها یادآوری کردند که قرآن معجزه و کلام خداست.^۲

نصوص و اخبار فراوانی مبنی بر تعظیم و تکریم کلام خداوند در مکتب اهل بیت علیهم السلام وجود دارد. از عثمان بن عیسی روایت شده است که از امام جعفر صادق علیه السلام درباره خرید و فروش قرآن سوال کردم، امام فرمود: کلام خدا قابل خرید و فروش نیست. بلکه آهن، پوست و دفتر را بخر و بگو: این را با این قیمت از تو خریداری می‌کنم.^۳

۱- مستدرک الوسائل (۱۷/ ۳۲۶)، التوحید (۲۶۵).

۲- بحارالأنوار (۱۸/ ۷۹).

۳- وسائل الشیعة (۱۷/ ۱۵۸).

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: زبان عربی را یاد بگیرید زیرا این زبان کلام خداوند است که مخلوقاتش به آن صحبت می‌کنند [و گذشتگان به آن سخن گفته‌اند] و آن را به آیندگان رسانده‌اند.^۱

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند با موسی بن عمران با ۱۲۴ هزار کلمه در مدت ۳ روز و شب صحبت کرد. در آن موسی نه چیزی خورد و نه نوشید. زمانی که موسی به میان بنی اسرائیل برگشت و سخن و کلام انسان‌ها را شنید به علت وجود شیرینی کلام خداوند - عزوجل - در گوش‌هایش، از صحبت‌های آنان بیزار بود.^۲

بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله کلام خداوند و واجب بودن تعظیم و بزرگداشت آن را به یارانش یادآوری می‌کرده از جمله این تذکرات روایتی است که امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه می‌خواست گروهی را به جنگ با کفار بفرستد، آنها را فرا می‌خواند و روبروی خود می‌نشاند، آنگاه می‌فرمود: «به نام خدا و با یاری او و در راه او و براساس روش پیامبرش حرکت کنید. خیانت نکنید. کسی را مثله نکنید، پیران، زنان و کودکان را مکشید. هیچ درختی را قطع نکنید مگر آنکه مجبور شوید. اگر هر مسلمانی خواه از بزرگان آنان باشد یا از فرو دستان به مشرکی پناه داد، پس او در پناه شماست تا کلام خداوند را بشنود، و چنانچه از شما پیروی کند پس او برادر دینی شماست. چنانچه از ایمان آوردن خودداری کرد او را به محل امن و استقرارش یا میان قومش برسانید و برای این کار از خداوند یاری بطلبید».^۳

پیامبر صلی الله علیه و آله همچنین فرموده است: کسی که در پیشگاه خداوند حاجتی دارد، ۵ بار بگوید (ربنا) نیازش برآورده می‌شود. مصداق این امر در کلام پروردگار که

۱- وسائل الشیعة (۵/ ۸۴)، نگا: الخصال (۱/ ۲۵۸).

۲- الخصال (۲/ ۶۴۱) بحار الأنوار (۱۳/ ۳۴۴)، القصص للجزائری (۳۰۴).

۳- الکافی (۵/ ۲۷) تهذیب الأحکام (۶/ ۱۳۸).

فرموده است. ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا﴾ [آل عمران: ۱۹۱]: «پروردگارا این [دستگاه شگفت کائنات] را بیهوده و عبث نیافریده‌ای».

تا آخر آن آیات که در آن لفظ (ربنا) ۵ بار تکرار شده است. آنگاه خداوند فرموده است: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].
«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت»^۱.

بعضی از مردم وجود صفت کلام را برای خداوند انکار می‌کنند و می‌گویند: قرآن کلام خدا نیست و خداوند سخن نمی‌گوید و کلام مخلوق است. مگر نه این است که خداوند می‌فرماید: ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الزمر: ۶۲].

«خداوند آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیا است».

در جواب باید گفت:

(الف) کلام خداوند یکی از صفات اوست و صفات خالق شبیه صفات مخلوقات نیست. زیرا خداوند خودش فرموده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].
«هیچ چیزی همانند خدا نیست».

(ب) عبارت ﴿كُلِّ شَيْءٍ﴾ لفظ عامی است که گاهی از آن افاده خاص می‌شود. مثلاً خداوند درباره ملکه سبا می‌فرماید: ﴿وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [النمل: ۲۳].
«و همه چیز (از اسباب دنیا) در اختیار دارد».

اما با این وجود بسیاری از چیزها جز ملک و حکومت او نبودند، مانند ملک سلیمان. همچنین خداوند درباره باد می‌فرماید: ﴿تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا﴾ [الأحقاف: ۲۵].

«همه چیز را بفرمان پروردگارش در هم می‌کوبد و نابود می‌کند».

سپس در آمده فرمود: ﴿فَأَصْبَحُوا لَا يَرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ﴾ [الأحقاف: ۲۵].
 «(آری) آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز خانه‌هایشان به چشم نمی‌خورد».

ج) چنانچه بگوییم: کلام خداوند مخلوق است، از این جمله نتایج حاصل می‌شود از جمله:

۱. تکذیب قرآن: زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ [الشوری: ۵۲].

«همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی (قرآن) از نزد خود وحی کردیم».

خداوند در این آیه قرآن را چیزی را دانسته است که بر پیامبر ﷺ وحی کرده است. در صورتی که مخلوق باشد درست نبود که به وسیله آن نازل شود. در صورتی که وحی باشد، لازمه آن این است که قرآن مخلوق نباشد. زیرا کلامی است که خداوند آن را گفته است.

۲. در صورتی که بگوییم قرآن مخلوق است در این صورت این امر به معنی ابطال امر، نهی و جز خواهد بود. زیرا در صورتی که این عبارات، آفریده شده باشند فقط اشکال خلقت هستند که به این صورت آفریده شده‌اند. همچنانکه خورشید، ماه و ستارگان نیز به این صورت آفریده شده‌اند و ... در صورتی که بگوییم قرآن مخلوق است اضافه شدن آن را به خداوند به عنوان اضافه خلقت یعنی اضافه شدن مخلوق به خالق بدانیم می‌توان بر کلام بشر و ... نیز عبارت کلام خدا را اطلاق کرد. زیرا همه کلام مخلوقات آفریده شده است. اهل حلول و اتحاد به این امر معتقدند. یکی از آنان می‌گوید:

وَكُلُّ كَلَامٍ فِي الْوُجُودِ كَلَامُهُ سِوَاءَ عَلَيْنَا نَثْرُهُ نِظَامُهُ

هر کلام نظم و نثری که در جهان وجود دارد، سخن اوست.

این سخن لازم و باطل است و در صورت بطلان لازم، ملزوم نیز باطل خواهد بود.

د) در پاسخ آنان می‌گوییم، چنانچه به مخلوق بودن قرآن معتقد باشید، در نتیجه لازمه آن این است که مخلوق بودن همه صفات خداوند را قبول داشته باشید. بنابراین میان مخلوق بودن سمع و شنیدن خداوند و بصر و دیدن او هیچ تفاوتی نیست.

رابعاً: صفت ید (دست)

از جمله صفاتی که برای خداوند ثابت شده است، صفت ید (دست) می‌باشد که صفتی حقیقی است که شایسته ذات اوست، و هیچ مانندی ندارد و چگونگی آن را نمی‌دانیم. اما از صفات خبری غیبی است که عقل را در آن مجالی نیست.

خداوند می‌فرماید: ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ﴾ [ص: ۷۵].

«چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با دست خود او را آفریدم سجده کنی.» همچنین می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۶۴].

«و یهود گفتند: «دست خدا (برای انجام افعال خیر) بسته است (و با بخل به ما رزق می‌دهد)». دستهایشان بسته باد! و بخاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست او، گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می‌بخشد».

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷].

«آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمانها پیچیده در دست راست او؛ خداوند منزّه و بلند مقام است از شریکیهایی که برای او می‌پندارند».

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: کسانی که به خاطر خداوند یکدیگر را دوست می‌دارند روز قیامت بر روی زمینی از یاقوت کبود و سبز رنگ و در سایه عرش او و در طرف دست راست او قرار دارند، و هر دو دست او راست است. چهره‌هایشان نورانی‌ترین چهره‌هاست که از خورشید تابان روشن‌تر است. هر پیامبر مرسل و فرشته مقربی به منزلت و جایگاه آنها رشک می‌برند.

مردم از یکدیگر می‌پرسند: اینان کیستند؟ در جواب گفته می‌شود: اینان کسانی هستند که به خاطر خداوند همدیگر را دوست داشته‌اند.^۱

بعضی از مردم وجود صفت ید (دست) را برای خداوند - عزوجل - انکار می‌کنند و معتقدند که مراد از ید (دست)، قوت و نعمت است. همچنین می‌گویند که در حقیقت نمی‌توان برای خداوند صفت ید (دست) را اثبات کرد. زیرا لازمه این امر اثبات جسم بودن خداوند است. در جواب باید گفت:

اولاً: تفسیر (ید): دست به معنای قوت و نعمت بر خلاف ظاهر لفظ است و هر آنچه بر خلاف ظاهر لفظ باشد مردود است، مگر آنکه دلیلی بر آن برداشت باشد.

ثانیاً: در آیاتی مانند: ﴿لَمَّا خَلَقْتُ بَيْدِي﴾ [ص: ۷۵].

«آنچه را که به دو دست خویش آفریدم؟».

برداشت معنای نعمت از کلمه (ید) کاملاً غیر ممکن است. زیرا مستلزم این است که فقط دو نعمت وجود داشته باشد. حال آنکه نعمت‌های خداوند قابل شمارش نیستند!

و در صورتی که آن را به معنای قوت و قدرت فرض کنیم باید قبول کنیم که دو قدرت وجود دارد. حال آنکه قدرت دارای معنای واحدی است، و دارای تعدد نخواهد بود. برداشت معنای قوت و نعمت از کلید (ید) در این ترکیب کاملاً محال

۱- الکافی (۲/ ۱۲۶)، همچنین نگا: بحار الأنوار (۷/ ۱۵۹).

و غیر ممکن است.

ثالثاً: خداوند - تعالی - فرموده است: ﴿قَالَ يٰٓإِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي ۖ أَتَكْبَرُ ۚ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٥﴾﴾ [ص: ۷۵].

«گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با دست خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)».

چنانچه در این آیه مقصود از (ید)، قوت و قدرت باشد، آدم هیچ برتری و فضیلتی بر آفرینش ابلیس و حتی بر هیچ موجود دیگری نداشت. زیرا همه آنها به وسیله قوت و قدرت خداوند آفریده شده‌اند بنابراین از این جهت با هم شبیه هستند. خداوند همان کسی که بر انجام هر کاری قدرت دارد و قدرت خداوند در هر چیزی پیداست. بنابراین احتجاج و دلیل آوردن علیه ابلیس صحیح نخواهد بود. زیرا در این صورت ابلیس نیز خواهد گفت: خدایا تو مرا هم با قدرت خود آفریده‌ای پس آنان بر من چه برتری و فضلی دارند؟

رابعاً: گفته می‌شود: این صفت (دست) که خداوند آن را اثبات کرده است به صورت‌های مختلفی ذکر شده است که برداشت معنای نعمت و قدرت از آن را ناممکن می‌سازد. گاهی در آن معنای قبض و بسط، طرف راست و ... اراده شده است و همه امور فوق با برداشت معنای قدرت از آن تعارض دارد. زیرا نمی‌توان قدرت را با چنین اوصافی ستود.

خامساً: نباید با اثبات صفات (ید): دست برای خداوند، او را به مخلوقات تشبیه کنیم.

پس همه مخلوقات اعم از انسان و حیوان دارای دست‌هایی هستند که در نام با هم مشترکند اما از نظر حجم و شکل متفاوتند گروهی از آنها بزرگ بعضی کوچک، برخی بلند و تعدادی نیز کوتاه و ... هستند. آیا این بدان معنی است که دست‌های

آنان شبیه همانند یکدیگر است؟

بنابراین این امر لزوماً به معنای شباهت صفات خالق با مخلوق نیست. پس ما باید به این صفت و صفات دیگر خداوند - عزوجل - ایمان بیاوریم و به اثبات آنها برای خداوند بدون تشبیه کردن و سوال از چگونگی آنها معتقد باشیم و بگوییم: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمانها و زمین است، می ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست.] و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می کند].»

خامساً: صفت ضحک (خندیدن)

ضحک (خندیدن) یکی از صفاتی است که پیامبر ﷺ آن را برای خداوند ثابت کرده است که صفتی حقیقی است که لایق ذات خداوند عزوجل است و به خندیدن مخلوقات شبیه نیست و سوال درباره چگونگی آن جایز نیست. همچنین روا نیست که گفته شود خداوند دهان و دندان و ... دارد. اما به اثبات وجود ضحک (خندیدن) به شیوه ای که شایسته ذات اقدس الهی باشد اعتقاد داریم.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: خداوند به مردی که در سرزمینی دچار دزد یا جانور درنده ای می شود می خندند. پس از آنان حمایت می کند تا عبور کنند.^۱

امیر المومنین علیه السلام همچنین می فرماید: خداوند در روز قیامت به سه نفر می خندد: مردی که با همسرش در بستر باشد و او را دوست داشته باشد. پس وضو بگیرد و وارد مسجد شود و با خدایش به راز و نیاز پردازد. فردی که جنب شود، اما آبی به دست نیاورد تا غسل کند. به همین دلیل یخ روی آب را بشکند و وارد آب شود و غسل کند. فردی که با دوستانش به جنگ با دشمن برود و جنگجوی

۱- الکافی (۵/ ۵۴)، وسائل الشیعة (۱۵/ ۱۴۱).

مبارزی به سوی آنها بیاید و بجنگد تا کشته شود.^۱

با وجود این نصوص مبارکی که از اهل بیت پیامبر ﷺ به ما رسیده است اما بعضی از مردم وجود صفت ضحک (خندیدن) برای خداوند را انکار می‌کنند و به وسیله تأویلات باطلشان به مقابله با نصوص صریح می‌روند و (ضحک) را به معنی رضایت به وسیله دادن ثواب یا اعطای ثواب فرض و در واقع معنای آن را تحریف می‌کنند. و معتقدند که مقصود از ضحک همان رضایت است. زیرا هر گاه انسان از چیزی راضی باشد، به وسیله آن خوشحال می‌شود و می‌خندد. منظور از رضا، ثواب و یا اراده اعطای ثواب است.

همچنین می‌گویند: اثبات صفات ضحک (خندیدن) برای خداوند لزوماً به معنای تشابه آن با مخلوقات است.

در رد این شبهات باید گفت:

اولاً: اعتقاد به اینکه منظور از ضحک (خندیدن) رضایت و ثواب است. باطل و در واقع تحریف کلام از جایگاه خودش می‌باشد. چه چیزی باعث شده است که بگویند مراد از خندیدن رضایت و ثواب است؟ آنها سخنی را درباره خداوند گفته‌اند و به او نسبت داده‌اند که آن را نمی‌دانند این امر از دو جهت قابل بررسی است.

اولاً: بدون داشتن علم متن را از ظاهر آن منحرف کرده‌اند.

ثانیاً: معنایی برخلاف ظاهر را ناآگاهانه و بدون داشتن علم به متن نسبت دادند و از آن برداشت کردند.

ما در جواب آنها می‌گوییم: شما درباره اراده چه نظری دارید؟ در صورتی که بگویند: اراده صفتی ثابت برای خداوند است، در واقع قاعده و اصلشان نقض شده است. زیرا انسان نیز دارای اراده است. همچنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿مِنْكُمْ مَنْ

۱ - مستدرک الوسائل (۱/ 487)، الاختصاص (188)، بحار الأنوار (32/ 75).

يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ﴿[آل عمران: ۱۵۲].

«بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت».

پس انسان دارای اراده است، بنابراین نه تنها انسان بلکه دیوار نیز دارای اراده است. همچنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ﴾ [الكهف: ۷۷].

«(با این حال) در آن جا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد؛ و (خضر) آن را برپا داشت».

بنابراین شما یا صفت اراده خداوند را انکار می‌کنید، همچنانکه صفات دیگر او را نیز انکار کرده‌اید، یا آنچه را که خداوند برای خودش اثبات کرده و به خود نسبت داده است ثابت خواهید کرد، حتی اگر مخلوقات صفتی همنام با آن داشته باشند اما در حقیقت آن دو متفاوتند.

ثانیاً: این قول نیز که اثبات صفت ضحک (خندیدن) برای خداوند نتیجه‌اش این است که خداوند شبیه مخلوقات است، باطل می‌باشد. زیرا آن کسی که می‌خندد همان کسی است که آیه زیر را نازل کرده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست]. و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند]». از سوی دیگر پیامبر ﷺ در مواردی این چنینی جز به وسیله وحی سخن نمی‌گوید. زیرا این امر کاملاً غیبی است، نه از امور اجتهادی که پیامبر ﷺ گاهی در آن اجتهاد می‌کرد، سپس گاهی خداوند آن را تقریر و تایید می‌نمود و گاهی هم در تایید آن آیه‌ای نازل نمی‌شد. اما این امر جزو اموری غیبی است که پیامبر ﷺ آن را از طریق وحی دریافت داشته است.

سادساً: صفت خشم، غضب، بغض و کراهت

از جمله صفاتی که برای خداوند ثابت شده است، صفات غضب، خشم، بغض و تنفر است که جزو صفات حقیقی ثابت شده برای ذات پروردگار هستند که شایسته جلال و عظمت اوست و با صفات مخلوقات نیز مشابهتی ندارد و ما کیفیت و چگونگی آن را نمی‌دانیم خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ﴾ [النساء: ۹۳].

«و هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد».

همچنین می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ﴾ [محمد: ۲۸].

«این (جان‌ستاندن از منافقان به شیوه مذکور و بر وصفی که ذکر شد) بخاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می‌آورد (کفلا و معاصی) پیروی کردند، و آنچه را موجب خشنودی اوست (از ایمان، توحید، طاعت و پشتیبانی از مؤمنان) کراهت داشتند».

همچنین می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا ءَاسَفُونَا اُنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ [الزخرف: ۵۵].
«اما هنگامی که ما را (با افراط خود در عصیان و عناد) به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ اُنْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ﴾ [التوبة: ۴۶].
«ولی خدا از حرکت آنها کراهت داشت؛ از این رو (خارج شدن برایشان سنگین کرد) و باز داشت».

از خالد روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که با عمار دشمنی کند، خداوند دشمن او خواهد بود، و کسی که عمار را به خشم آورد خداوند از او

خشمگین خواهد بود»^۱.

همچنین پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: «مَنْ أَسْخَطَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ أَسْخَطَ اللَّهَ وَمَنْ أَعْزَبَهُمَا فَقَدْ أَعْزَبَ اللَّهَ»: کسی که پدر و مادرش را خشمگین کند در واقع خداوند را به خشم آورده است، و کسی که آن دو را ناخشنود و غضبناک سازد، در واقع خدا را غضبناک و ناخشنود ساخته است»^۲.

پیامبر ﷺ درباره فضایل قریش و انصار فرمودند: «مَنْ أَبْغَضَ قُرَيْشًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ ... وَ مَنْ أَبْغَضَ الْأَنْصَارَ أَبْغَضَهُ اللَّهُ»: «کسی که با قریشیان دشمنی ورزد خداوند با او دشمنی خواهد ورزید، و کسی که با انصار دشمنی ورزد خداوند با او دشمنی خواهد کرد»^۳.

همچنین از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: خداوند سه چیز را برای شما ناپسند دانسته است: قیل و قال [بحث و جدل]، سوال کردن فراوان و تباه کردن و به هدر دادن مال، همچنین از به جا نیاوردن صله رحم نسبت به مادران، زنده بگور کردن دختران و ... نهی کرده است»^۴.

امام جعفر صادق به روایت از پدرانش روایت شده است که پیامبر ﷺ در وصیتش به امام علی علیه السلام فرمود: «كَرِهَ اللَّهُ لِأُمَّتِي الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِثْرٍ وَكَرِهَ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِثْرٍ، فَإِنَّ فِيهَا سُكَّانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»: «خداوند برای امتم ناپسند شمرده است که بدون شلوار در زیر آسمان غسل کنند و یا وارد آب جوی‌ها و ... شوند. زیرا در آنها گروه‌هایی از ملائکه سکونت دارند»^۵.

بعضی از مردم وجود این صفات ثابت برای خداوند را انکار کرده‌اند و

۱- بحار الأنوار (۴۱/ ۱۹۶).

۲- مستدرک الوسائل (۱۵/ ۱۹۳).

۳- کتاب الاحتجاج: (۱/ ۱۴۵) به اختصار.

۴- مستدرک الوسائل (۷/ ۲۲۳).

۵- وسائل الشيعة (۲/ ۴۱).

می‌گویند: خداوند خشمگین و غضبناک نمی‌شود، و متنفر نمی‌شود، و کینه به دل نمی‌گیرد. و در این آیات مقصود فقط انتقام یا اراده انتقام است. زیرا آن صفات، از آن مخلوقات هستند و برای ما جایز نیست که آفریدگار را به آفریده‌ها و مخلوقات تشبیه کنیم.

در جواب این ادعا باید گفت:

اولاً: خشم و غضب چیزی غیر از انتقام است، و انتقام نتیجه خشم و غضب است. همچنانکه می‌گوییم: پاداش و ثواب نتیجه رضایت است. خداوند سبحانه و تعالی از آن قوم ناخشنود می‌شود و بر آنان خشم می‌گیرد و غضبناک می‌شود، آنگاه از آنان انتقام می‌گیرد.

چنانچه بگویند: اثبات خشم و غضب برای خداوند از نظر عقلی درست نیست. در جواب می‌گوییم: بلکه عقل ما را به وجود خشم و غضب خداوند راهنمایی می‌کند. زیرا انتقام گرفتن از مجرم و عذاب دادن و شکنجه کردن کفار دلیلی بر وجود خشم و غضب پروردگار است.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا عَاسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ [الزخرف: ۵۵].

«اما هنگامی که ما را (با افراط خود در عصیان و عناد) به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم».

این آیه دلیلی بر علیه کسانی است که وجود صفات خشم و غضب خداوند را انکار می‌کنند. زیرا خداوند انتقام را که از آن با لفظ (آسفونا) تعبیر کرده است. چیزی غیر از غضب قرار داده است. زیرا شرط چیزی غیر از مشروط است. ثانیاً: سخن آنان مبنی بر اینکه آن صفات همانند صفات مخلوقات است از دو نظر باطل است:

الف) خداوند - عز وجل - که او نسبت به خود داناترین است. در قرآن این صفات را به خود نسبت داده و آنها را اثبات کرده است. همچنین پیامبر ﷺ و اهل

بیت علیه السلام نیز به آنها خدا شناسترند، و به وجود آن معتقد بوده‌اند. اما آنان وجود آن صفات را انکار می‌کنند. آیا آنها خداشناس‌ترند یا خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت بزرگوارش علیهم السلام؟!

ب) شباهت و چگونگی خشم و غضب، تنفر و بغض در میان مخلوقات متفاوت است. خداوند دارای مثل اعلی است. پس چگونه می‌توان خداوند را با صفات مخلوقات ستود؟!

کسی که هر امری را در جای خود قرار می‌دهد و در این کار براساس قرآن، سنت صحیح و فهم اهل بیت علیهم السلام که خود عرب زبان و آشناترین مردم به فهم مراد آن بوده‌اند، پیروی کند، مسأله را کاملاً روشن می‌یابد.

سابعا: صفت علو و استواء

فرد مسلمان باید معتقد باشد، که خداوند در آسمان بر روی عرشش استقرار یافته است به گونه‌ای که فقط لایق ذات احدیت می‌باشد و شبیه استقرار پیدا کردن مخلوقات نیست و ما چگونگی آن را نمی‌دانیم. خداوند مسأله استواء و استقرار بر عرش را در آیات زیر بیان کرده است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [یونس: ۳].
«پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس بر عرش استقرار یافت.»

همچنین می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الرعد: ۲].

«خدا همان کسی است که آسمانها را، بدون ستونهایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت، سپس بر عرش استقرار یافت.»

همچنین می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ [طه: ۵].

«خداوند مهربانی است که بر عرش استقرار یافته است.»

همچنین دربارهٔ قرار گرفتن آن در بالای آسمان می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ [آل عمران: ۵۵].

همچنین می فرماید: ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ [النساء: ۱۵۸]. «بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد».

همچنین می فرماید: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَٰأَيُّهَا ابْنُ صَرْحَاءَ لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾
 أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ كُذَّابًا ۖ وَكَذَٰلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ
 عَمَلِهِ ۖ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ ۚ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿٣٧﴾﴾ [غافر: ۳۶-۳۷].

همچنین می فرماید: ﴿أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ﴾ (۱۶) اَمْ اَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ اَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (۱۷) [الملک: ۱۶-۱۷].

فرستد؟، و به زودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است».

از ابو صدیق ناجی روایت شده است که: سلیمان علیه السلام خارج شد تا با مردم یکجا از خداوند باران طلب کند. ناگهان بر مورچه‌ای عبور کرد که بر پشت دراز کشیده بود و دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده و می‌گفت: خدایا ما گروهی از آفریده‌های تو هستیم و به روزی تو نیازمندیم. پس یا ما را آب بده یا بمیران! سلیمان علیه السلام به مردم گفت: برگردید که خداوند شما را به وسیله دعای موجود دیگری آب خواهد داد.^۱

از علی علیه السلام روایت شده است که او از کشور یمن طلایی را در پوستی دباغی شده برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد که خاک از آن جدا نشده بوده پیامبر صلی الله علیه و آله او را میان پنج نفر از اصحاب تقسیم کرد: أقرع بن حابس، عیینة بن حصن بن بدر، زید الخیل، علقمة بن علاثة و عامر بن طفیل، گروهی از اصحاب کمی رنجیده خاطر شدند و گفتند: ما از این افراد استحقاق بیشتری برای آن طلا داشتیم. این سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و فرمود: «أَلَا تَأْمُنُونِي وَأَنَا أَمِينٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ يَأْتِنِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً»: «آیا مرا امین نمی‌پندارید. در حالیکه من امین آن خدایی هستم که در آسمان است. هر صبح و شب خبر آسمان برای من می‌رسد».^۲

بعضی از مردم وجود صفت علو و استواء [استقرار] را برای خداوند انکار می‌کنند و می‌گویند چنانچه خداوند دارای علو و استقرار باشد، بدین معنی است که خداوند در جهتی قرار دارد و چنانچه در جهتی باشد، در واقع به این معناست که خداوند محدود به جسم است که این امر محال و غیر ممکن است!

درباره این امور می‌توان تأملاتی چند داشت:

اولاً: این سخن آنان بر خلاف آن چیزی است که خداوند در کتابش و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاکش علیهم السلام آن را ثابت کرده‌اند.

۱- بحار الأنوار (49/61).

۲- دعائم الإسلام (1/260)، نکا: بحار الأنوار (70/93)، مستدرک الوسائل (7/116).

ثانیاً: می‌گوییم آن جسم و حدی که شما ادعا می‌کنید چیست؟
 آیا منظور شما از حد آن است که مخلوقاتی مانند عرش و او را در بر گرفته‌اند؟ اگر چنین گمان می‌کنید، خیال باطلی است و این امر درباره‌ی خداوند کاملاً متنفی است و درباره‌ی صفت علو نیز الزامی نیست.

یا منظورتان از حد، فاصله‌ی گذارنده و جدا کننده از آنهاست نه قرار گرفته در میان آنان؟ این از نظر معنی و مفهوم صحیح است. در این باره احتیاط می‌کنیم و لفظش را نه به صورت نفی و نه اثبات ذات اقدس او اطلاق نمی‌کنیم. زیرا ما فقط آن چیزی را بر خداوند اطلاق می‌کنیم که خداوند آن را خود برای خود اثبات کرده است و یا پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بیان فرموده است و در این امر نیز تمثیل، تشبیه، تحریف و همچنین از چگونگی آن سوال نمی‌کنیم. اما درباره‌ی جسم خداوند می‌گوییم منظورتان از جسم چیست؟

آیا منظورتان این است که خداوند جسم مرکب از گوشت و استخوان و پوست است؟

اگر چنین باشد، ادعایتان باطل است و گفتن این سخن درباره‌ی خداوند جایز و روا نیست.

زیرا هیچ چیز همانند خداوند نیست و او نیز شبیه هیچ مخلوقی نیست. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست]، و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند]». یا منظورتان از جسم آن چیزی است که قائم با لذات و دارای صفات شایسته خویش می‌باشد؟ اگر چنین باشد، این سخن از نظر معنی درست است اما این لفظ را هم بدان علت که گذشت نه به صورت نفی و نه اثبات به خداوند نسبت

نمی‌دهیم.

همچنین اهل تحریف می‌گویند: استواء بر عرش به معنای استیلاء بر چیزی است. و در ادعایشان به این آیه استناد می‌کنند که خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴].

«سپس بر روی عرش استقرار یافت».

گفته‌اند که: چنانچه قبول کنیم که خداوند - عزوجل - بدان معنی که شما می‌گویید که آن معنی علو است بر عرش استقرار یافته است، این امر لزوماً بدین معنی است که خداوند به عرش نیازمند است و این امر محال است!

از جنبه‌های مختلف می‌توان به ادعای آنان پاسخ داد:

اولاً: قول آنان بر خلاف آن چیزی است که خداوند - عزوجل - آن را اثبات کرده است و پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام آن را ثابت نموده و قبول می‌کرده‌اند. ثانیاً: این سخن بر خلاف ظاهر لفظ است زیرا چنانچه ماده (استواء) به وسیله حرف (علی) متعدی شود در واقع به معنای برتر و بالا بودن است. این امر در زبان عربی کاملاً واضح و مشهود است و نمونه‌های آن در قرآن و کلام عرب بسیار فراوان است.

ثالثاً: این نتایج باطلی را در پی دارد:

الف) اینکه خداوند هنگام آفرینش آسمان‌ها و زمین بر عرش مستقر نبوده است. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴].

«آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید آنگاه بر عرش [استواء] استقرار یافت».

در اینجا این سوال مطرح می‌شود که قبل از خداوند چه کسی بر عرش چیرگی استیلاء داشته است تا خداوند جانشین او شود؟!

﴿ثُمَّ﴾ در زبان عربی معنی ترتیب را افاده می‌کند. بنابراین نتیجه این می‌شود که قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین، عرش به غیر خداوند تعلق داشته است!

ب) غالباً کلمه (استولی): (چیره شدن) بعد از غلبه پیدا کردن کسی بر چیزی به کار می‌رود. حال آنکه هیچ کسی بر خداوند غلبه پیدا نمی‌کند.

أین المفر والإله الطالب والأشرمُ المغلوبُ ليسَ الغالب

چنانچه خداوند بخواهد کاری را انجام دهد به کجا فرار می‌کنی و اشرم (بینی شکسته) همواره مغلوب است.

ج) از جمله نتایج این سخن باطل این است که می‌توان گفت: خداوند بر زمین، درختان و کوه‌ها استقرار پیدا کرده است. زیرا او بر آنها استواء یافته است. این نتایج باطل هستند. بطلان لازم نتیجه باطل بودن ملزوم است.

اما این ادعا که آنها می‌گویند: پذیرفتن استوای خداوند بر عرش بدین معناست که خداوند به عرش نیاز دارد.

ما در جواب می‌گوییم: هرگز چنین نیست. زیرا استوای خداوند بر عرش، استوای خاصی است که شایسته عظمت و جلال اوست.

پس او بر روی عرش است، بدون اینکه بدان نیازی داشته باشد. او همانند مخلوقات نیست که به چیزی نیاز داشته باشد تا بر روی آن استقرار یابد. بنابراین استوای خداوند بر عرش بدین معنی است که او بر روی عرش است اما او به آن نیازی ندارد بدین ترتیب دلایل اساسی شدن، باطل می‌شود.

ثامناً: صفت نزول

از جمله نشانه‌های ایمان به صفات خداوند، داشتن اعتقاد به نزول خداوند به صورت نزول حقیقی به آسمان دنیا می‌باشد. که شایسته جلال اوست و همانند نزول هیچ مخلوقی نیست و چگونگی آن بر ما پوشیده است.

از جابر جعفری روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی - در ثلث آخر شب به آسمان دنیا پایین می‌آید و ندا می‌دهد آیا توبه کننده‌ای هست تا توبه او را بپذیرم؟ آیا استغفار کننده‌ای وجود دارد تا گناهان

او را مورد عفو و آمرزش قرار دهم. آیا دعا کننده‌ای هست که مرا بخواند تا او را آزاد کنم و بیمارزم؟ آیا بیچاره‌ای هست که مرا بخواند تا برای او گشایشی به وجود بیاورم و آیا مظلومی هست که از من طلب کمک کند تا به او یاری برسانم؟^۱

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: روز جمعه حق و حرمتی دارد. مبدا که آن را تباه سازید یا در انجام عبادت خداوند تقرب و نزدیکی به او به وسیله عمل صالح و دوری از همه گناهان و محرمات کوتاهی کنید. زیرا خداوند در آن روز نیکی‌ها را دو برابر می‌کند و گناهان را محو و نابود می‌کند. همچنین مرتبه انسان‌ها را بالا می‌برد. همچنین فرمود: روز آن نیز همانند شبش بسیار فضیلت دارد. چنانچه بتوانی آن را با نماز و دعا زنده‌داری، پس چنین کن. زیرا خداوند در آغاز شب جمعه به آسمان دنیا فرود می‌آید و نیکی‌ها را در آن چند برابر و گناهان را محو می‌نماید. خداوند بسیار گسترش دهنده نعمت‌ها و بزرگوار است.^۲

اهل تحریف صفت نزول خداوند را انکار می‌کنند و می‌گویند: خداوند نازل نمی‌شود، بلکه آنچه نازل می‌شود، امر پروردگار است.

گروهی نیز می‌گویند: آنچه نازل می‌شود رحمت پروردگار است!

گروهی دیگر هم می‌گویند: آنچه فرود می‌آید، یکی از فرشتگان خداوند است! همه این سخنان باطل هستند. زیرا امر خداوند همواره نازل می‌شود و به زمان خاص از شب یا روز اختصاص ندارد. یعنی مختص به ثلث آخر شب نیست. همچنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ﴾ [الجسدة: ۵].

«خداوند [تمام عالم هستی را] از آسمان گرفته تا زمین، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است، [و جزا و مدبری در این جهان وجود ندارد]. سپس امر به سوی او

۱- بحار الأنوار (۱۶۷/۸۴).

۲- الکافی (۴۱۴/۳)، تهذیب الأحکام (۳/۳) و مسائل الشيعة (۳۷۵/۷).

باز می گردد».

همچنین می فرماید: ﴿وَالَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ﴾ [هود: ۱۲۳].

«همه کارها یکسره به سوی او باز می گردد».

اما اینکه آنها می گویند: رحمت خداوند در ثلث آخر شب به سوی آسمان فرود می آید!

در جواب باید گفت: خداوند پاک و منزّه است از آنچه اینان می گویند؛ آیا رحمت خداوند فقط در این زمان نازل می شود؟! حال آنکه خداوند می فرماید: ﴿وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳].

«آنچه از نعمت‌ها دارید همه از سوی خداست [و باید فقط خدا را سپاس گفت و او را پرستش کرد]».

همه نعمت‌ها از سوی خداوند است و جزو آثار رحمت او است که همواره و در هر زمانی بر مخلوقات نازل می شود.

همچنین در جواب افرادی که معتقدند آنچه نازل می شود، یکی از فرشتگان است، می گوییم: آیا معقول است که یکی فرشتگان خداوند بگوید: کسی که مرا بخواند او را پاسخ می دهم و نیاز او را برآورده می کنم؟ و ...

بنابراین در می یابیم که این سخنان همه تحریف باطلی هستند که احادیث در بطلان آنها فراوان است.

همچنین می گویند: چگونه ممکن است شما می گوید که خدا فرود می آید؟ اگر خدا نازل شود پس علو برتری او چه می شود؟ و اگر نازل شود پس استوای بر عرش چه خواهد شد؟

اگر معتقد به نزول باشیم، در واقع نزول حرکت و انتقال است! در صورتی که به نزول و فرود آمدن خداوند باور داشته باشیم، در حقیقت نزول حادث است و حوادث نیز فقط به وسیله امر به حادث، یعنی مخلوقی به وجود می آیند!!

در جواب می‌گوییم: این بحث باطل و بیهوده‌ای است که به وسیله عقل فلسفی عقیم انجام می‌شود و مانع بیان حقیقت نزول براساس نصوص آشکار و واضح نمی‌شود.

آیا شما از پیامبر ﷺ نسبت به آنچه خداوند استحقاق آن را دارد، داناترید؟ پیامبر ﷺ هرگز این احتمالات را بر زبان جاری نساخته‌اند. حال آنکه ایشان بر تنزیه و تبرئه خداوند از نسبت دادن هر نقصی به پروردگار که به ذهن انسان متبادر می‌شود، تأکید داشتند.

اما ای تاویل کنندگان و مخالفان! شما سخن باطلی می‌گویید و از آن دفاع می‌کنید و همواره می‌گویید: چگونه و چگونه؟!

اما دوستداران اهل بیت لفظ «چگونه» را به دریا می‌اندازند و می‌گویند: خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید به گونه‌ای که شایسته اوست، و او بر عرش استواء (استقرار) دارد و برتر و بالاتر از مخلوقات است، و هیچ کدام از آفریده‌های او را در بر نمی‌گیرند. ما چگونگی فرود آمدن او را نمی‌دانیم، فرود آمدنی که شبیه و همانندی ندارد و عقل‌های ما قاصر، کوتاهتر و حقیرتر از آن است که به خداوند احاطه داشته باشد و او را در بر گیرد.

نزول خداوند لزوماً به معنای خالی شدن عرش از وجود ذات مبارکش نمی‌باشد. خداوند دارای بهترین مثال است. بنده می‌تواند دستش را از روی صندلی بردارد و پایین بیاورد در حالی که خود هنوز بر روی صندلی قرار دارد.

پس در روز قیامت آسمان‌ها در دست راست او پیچیده خواهند شد و زمین نیز در قبضه دست او قرار می‌گیرد. همچنین نزول او لزوماً به معنای حرکت و انتقال نیست و با اثبات حرکت نیز نقض و عیبی برای خداوند به وجود نمی‌آید.

آنان بدین علت دچار همه این اشکالات شده‌اند، زیرا با عقل‌های ضعیف و ناقص و قاصرشان خداوند را با مخلوقات مقایسه می‌کنند. حال آنکه خداوند برتر از آن است که با چیزی مقایسه شود.

بعضی از مردم می‌گویند چنانچه نزول خداوند ثابت شود، این بدان معنی است که خداوند در هر لحظه و با اختلاف شب و روز فرود می‌آید و بالا می‌رود. در جواب باید گفت: علت این سخن عدم شناخت آنها نسبت به پروردگار است که هیچ چیزی شبیه او نیست و او بسیار بزرگتر و عظیم‌تر از آن چیز است که آنان گمان می‌برند. همچنین آنان آن گونه که شایسته است خداوند را تعظیم و بزرگداشت نکرده‌اند.

چنانچه امری چنین مقدر شود، یعنی ما خداوند را با اعمال و وضعیت خودمان مقایسه کنیم، مردم گمراه می‌شوند و قدر و جایگاه پروردگارشان را نخواهند شناخت.

این سخن درباره کسانی نیز صادق خواهد بود که گمان می‌کنند خداوند نمی‌تواند دعای همه دعاکنندگان را در زمان‌ها، مکان‌ها، مطالبات و به زبان‌های مختلف بشنود و بر آورده کند. همچنین نمی‌تواند در یک روز همه جهانیان را مورد محاسبه قرار دهد، و نمی‌تواند سخن همه گویندگان را بشنود، و همه جهانیان را نخواهد دید. این سخن کفر نسبت به پروردگار، خروج از اسلام و وارد کردن طعن نسبت به ذات الهی است.

تاسعاً: صفت معیت (همراهی)

همراهی خداوند دو گونه است:

۱. همراهی عمومی:

به معنای همراه بودن با همه بندگان اعم از کفار و مؤمنان است. و خداوند در شنیدن، دیدن، علم و حکومت و معنای دیگر خداوندی همراه آنان خواهد بود.

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾﴾ [الحديد: ٤].

«و او است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش طور و دوران) آفرید؛ سپس بالای تمامی مخلوقات خود بر عرش استوا یافت (استوایی که سزاوار جناب و جلال اوست)؛ آنچه را در زمین فرو می‌رود، می‌داند، و آنچه را از آن خارج می‌شود، و آنچه از آسمان نازل می‌گردد، و آنچه به آسمان بالا می‌رود؛ و هر جا باشید او (با علم خود) با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست!».

همچنین می‌فرماید: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾ [المجادلة: ۷].
 «هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آنهاست، هیچگاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنهاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن، مگر اینکه او همراه آنهاست هر جا که باشند».

۲. همراهی خاص که خود دو نوع است.

الف) همراهی خاص مقید به داشتن صفتی: که فقط از آن مؤمنان است.
 همچنانکه خداوند عزوجل - می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ يُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸].

«خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند، و کسانی که نیکوکارند».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [الأنفال: ۴۶].

«و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است».

همچنین می‌فرماید: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۴۹].

«چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند، و خداوند، با صابران و استقامت‌کنندگان است».

ب) همراهی خاص مقید به شخص خاصی: همچنانکه خداوند درباره پیامبر ﷺ

و یارش می فرماید: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰].
«هنگامی که [پیامبر] خطاب به رفیقش گفت: غم مخور خداوند با ماست (و ما را از دست قریشیان می رهاوند و حفظ می کند)».

همچنین خداوند خطاب به موسی و هارون عليه السلام می فرماید: ﴿إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ [طه: ۴۶].

«من با شما هستم؛ (همه چیز را) می شنوم و می بینم».
همراهی خاص مقید به شخص خاص در واقع به معنی تایید، یاری و محبت است چنانچه کسی سوال کند: آیا میان علو خداوند و همراهی او با آفریده هایش تناقضی وجود ندارد؟

در جواب باید گفت: نه به سه دلیل هیچ تناقضی میان آنها وجود ندارد:
اولاً: خداوند در صفات خودش آن دو را با هم جمع کرده است چنانچه تناقضی وجود داشت، روا نبود که خداوند خودش را بدانها وصف نماید.
ثانیاً: اساساً میان علو و برتری با همراهی هیچ تعارضی وجود ندارد. زیرا ممکن است چیزی در حالی که همراه شماسست در جایگاه عالی و برتری باشد. همچنانکه در میان اعراب این جمله مشهور است که: القمر معنا ونحن نسیر: در حالی که ما حرکت می کنیم، ماه همراه ماست.
در حالیکه ماه و خورشید در آسمان قرار دارند. همچنانکه امکان جمع شدن علو و معیت (همراهی) در یکی از مخلوقات وجود داشته باشد، پس امکان جمع شدن آنها در خالق به طریق اولی وجود دارد.

ثالثاً: پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام سفر دعایی می کند که قسمتی از آن چنین بود: «اللهم أنت الصاحب في السفر والخليفة في الأهل والمال والولد»: «خدایا تو در سفر همراه [مسافر] هستی. و در میان خانواده، اموال و فرزندان جانشین [و حافظ آنها]

هستی»^۱.

در مستدرک الوسائل از امیر المؤمنین علیه السلام به روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان فرمودند: هر گاه بنده‌ای بگوید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ [الفاتحه: ۱] خداوند می‌فرماید: بنده‌ام کارش را با نام من شروع کرد. پس من باید امور او را به پایان برسانم و در کارهایش به او برکت ببخشم. وقتی بنده می‌گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۲): خداوند می‌فرماید: «بنده‌ام مرا ستود و از من سپاس‌گزاری کرد و دانست که نعمت‌هایی که دارد همه از جانب من است». همچنین بلاهایی که از او دور شده‌اند، همه به لطف و بزرگی من بوده است. شما را شاهد قرار می‌دهم که برای او نعمت‌های دنیا را به نعمت‌های آخرت اضافه می‌کنم و بلایای آخرت را همانند مصیبت‌های دنیا از او دور می‌سازم. هر گاه بنده بگوید: ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^(۳): خداوند می‌فرماید: بنده‌ام برای من شهادت داد که من بخشنده و مهربان هستم. شما را شاهد قرار می‌دهم که بی‌تردید از رحمت من به او بهره‌اش را خواهم داد و سهم او را از عطا و بخشش من نیز به او خواهم بخشید. هر گاه بنده بگوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^(۴): خداوند می‌فرماید: شما را شاهد قرار می‌دهم، همچنانکه او به اینکه من صاحب روز جزا هستم اعتراف کرد، من نیز در روز قیامت، حساب را بر او آسان خواهم گرفت و نیکی‌هایش را خواهم پذیرفت و از بدیهایش در خواهم گذشت. هرگاه بنده بگوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾: خداوند می‌فرماید: «بنده‌ام راست می‌گوید. او فقط مرا می‌پرستد. بی‌تردید در مقابل عبادت‌هایش به او پاداشی می‌دهم که همه آن کسانی که با عبادت او مخالفت می‌کردند، به آن غبطه بخورند. هرگاه بنده بگوید: ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^(۵): خداوند می‌فرماید: بنده‌ام فقط از من کمک طلبید و به من پناه آورد من شما را شاهد قرار می‌دهم که بی‌تردید او را در کارهایش یاری می‌دهم و در سختی‌ها به او کمک می‌کنم و در هنگام مشکلات روز

۱- الکافی (۲۸۴/۴)، نگا: مستدرک الوسائل (۱۳۴/۸)، من لا یحضره الفقیه (۵۲۵/۲).

قیامت دست او را خواهم گرفت. هر گاه بنده بگوید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱
 صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۷﴾: و تا آخر
 سوره را بخواند خداوند می فرماید این دعای بنده من است و هر آنچه او بخواهد
 بر آورده می کنم و به او می دهم، به دعای بنده ام پاسخ گفتم و همه آنچه را که آرزو
 می کرد به او دادم و از آنچه از آن می ترسید، او را امان دادم^۱.

۱ - مستدرک الوسائل (۴/ ۲۲۸)، بحار الأنوار (۸۲/ ۵۹)، امالی صدوق (۱۷۴).

پایان

برادر عزیزم! دربارهٔ امور دینت آگاهی داشته باش و آگاهانه خدایت را بخوان زیرا این امور جز شریعت هستند که همواره به آموختن و دانستن ضرورت دارند. همچنین باید همواره در این راه براساس نور و روشنی حرکت کنی و بهترین نور همان کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشد.

از خداوند - سبحانه و تعالی - به وسیلهٔ نام‌های زیبا و صفات والایش می‌خواهم که دل‌های بندگان مؤمنش را بر سنت پیامبر بزرگوارش ﷺ و راه و روش اهل بیت علیهم السلام متفق سازد، همان افراد پاکی که هرگز راه و روش او را تغییر نداده و از راه او منحرف نشدند. آنان نور حق و راه‌های بیان حقیقت برای همهٔ مؤمنان بودند در پایان همان دعایی را می‌خوانیم که سرورمان محمد ﷺ در دعای نماز شب می‌خواندند.

«اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اهْدِنَا إِلَى مَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنْ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ الْمُسْتَقِيمِ».

«خداوندا ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، ای داننده نهان و آشکار تو در میان بندگان در آنچه درباره آن دچار اختلاف می‌شوند، قضاوت و داوری می‌کنی. در آنچه درباره آن اختلاف به وجود آمده است با اراده خود ما را به آنچه حقیقت است راهنمایی کن که بی‌تردید تو هرکسی را که بخواهی به راه راست هدایت می‌کنی».

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. الاحتجاج، أبو منظور احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی، مشهد مقدس (۱۴۱۳هـ.ق)
۳. الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید، کنگره جهانی شیخ مفید قم (۱۴۱۳هـ.ق)
۴. ارشاد القلوب، حسن بن أبی الحسن الدیلمی، انتشارات شریف رضی، (۱۴۱۲هـ.ق)
۵. الاستبصار، ابو جعفر طوسی، دارالکتب الإسلامیه، تهران، (۱۳۹۰هـ.ق)
۶. أعلام الدین، حسن بن ابی الحسن الدیلمی، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، (۱۴۰۸هـ.ق)
۷. إلام الوری، امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، دارالکتب الإسلامیه، تهران
۸. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی طاوس، دارالکتب الأسلامیه، تهران، (۱۳۶۷هـ.).
۹. أمالی الصدوق، أبو جعفر محمد بن بابویه القمی مشهور به (صدوق)، انتشارات کتابخانه اسلامیه، (۱۳۶۲هـ.)
۱۰. أمالی طوسی، شیخ الطائفه أبو جعفر محمد بن حسن طوسی، انتشارات دارالثقافه، قم، (۱۴۱۴هـ.ق)
۱۱. أمالی المفید، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، (۱۴۱۳هـ.ق)
۱۲. الأنوار النعمانیه، سید نعمت الله جزائری، چاپ چهارم، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، (۱۴۰۴هـ.ق)
۱۳. أوائل المقالات، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، (۱۴۱۳هـ.ق)
۱۴. بحار الأنوار، شیخ محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان، (۱۴۰۴هـ.ق)

۱۵. البلد الأمين، ابراهیم بن علی العاملی الکفعمی، چاپ سنگی
۱۶. تأویل الآیات الظاهره، سید شرف الدین حسین استرآبادی، انتشارات جامعه مدرسیین، قم، (۱۴۰۹ هـ.ق)
۱۷. تهذیب الأحکام، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، دارالکتب الإسلامیه، تهران، (۱۳۶۵ هـ.ش)
۱۸. تفسیر الأمثل، ناصر مکارم شیرازی، چاپ اول، مؤسسه بعثت، تهران
۱۹. تفسیر البرهان، سید هاشم حسینی شیرازی، چاپ اول، انتشارات بعثت، تهران
۲۰. تفسیر بیان السعاده، حاج سلطان محمد جنابذی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران
۲۱. تفسیر تبیان، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، چاپ اول، تحقیق احمد حبیب العاملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی
۲۲. تفسیر تقریب القرآن، سید محمد حسین شیرازی، چاپ اول، مؤسسه الوفاء بیروت
۲۳. تفسیر جامع الجوامع، امین الدین ابو علی فضل طبرسی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران
۲۴. تفسیر الجدید، شیخ محمد سبزواری نجفی، چاپ اول، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت
۲۵. تفسیر الجوهر الثمین، سید عبدالله شبر، چاپ اول، مکتبه الالفین، کویت
۲۶. تفسیر شبر، سید عبدالله شبر، چاپ اول، دارالبلاغه، بیروت
۲۷. تفسیر الصافی، مولی محسن ملقب به (فیض کاشانی)، چاپ اول، دارالمرتضی، مشهد
۲۸. تفسیر عیاشی، ابوالنضر محمد بن مسعود بن عیاش، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه
۲۹. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، چاپ سوم، قم، مؤسسه دارالکتاب

۳۰. تفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه، چاپ سوم، دارالعلم للملایین
۳۱. تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد بن قمی مشهدی، چاپ اول، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
۳۲. تفسیر مجمع البیان، امین الدین ابو علی فضل طبرسی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، (۱۳۷۹ هـ ق)
۳۳. تفسیر مختصر مجمع البیان، شیخ محمد باقر ناصری، چاپ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین
۳۴. تفسیر العین، مولی نورالدین محمد بن مرتضی کاشانی، چاپ اول، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی
۳۵. تفسیر مقتینات الدرر، مسیر سید علی حائری تهرانی، تهران، دارالکتب الاسلامیه
۳۶. تفسیر من هدی القرآن، سید محمد تقی مدرسی، چاپ اول، دارالهدی
۳۷. تفسیر المنیر، محمد کرمی، قم، المطبعه العلمیه، (۱۴۰۲ هـ ق)
۳۸. تفسیر من وحی القرآن، سید محمد حسین فضل الله، چاپ سوم، بیروت، دارالزهرا
۳۹. تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه
۴۰. تفسیر نور الثقلین، شیخ عبد علی بن جمعه الحویزی، چاپ سوم، قم، المطبعه العلمیه
۴۱. التوحید، الصدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، (۱۳۹۸ هـ ق)
۴۲. ثواب الاعمال، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، انتشارات شریف رضی، قم، (۱۳۴۶ هـ ش)
۴۳. الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، موسسه امام مهدی (عج)، قم، (۱۴۰۹ هـ ق)

۴۴. الخصال، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (صدوق)، انتشارات جامعه مدرسين، قم، (۱۴۰۳ هـ ق)
۴۵. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد التیمی المغربي، دارالمعارف، مصر، (۱۳۸۵ هـ ق)
۴۶. رجال الکشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، انتشارات دانشکار مشهد، (۱۳۴۸ هـ ق)
۴۷. روضه الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، انتشارات رضی، قم
۴۸. شرح نهج البلاغه، عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، (۱۴۰۴ هـ ق)
۴۹. الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، شیخ زین الدین محمد العاملی النباطی، چاپ کتابخانه حیدریه، نجف، (۱۳۴۸ هـ ق)
۵۰. عده الداعی، ابن فهد حلی، دارالکتاب الإسلامی، (۱۴۰۷ هـ ق)
۵۱. علل الشرائع، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (صدوق)، انتشارات کتابخانه داورى، قم
۵۲. العمده، ابن بطریق یحیی بن حسن حلی، انتشارات جامعه مدرسين، قم، (۱۴۰۷ هـ ق)
۵۳. عوالی اللآلی، لابن ابی جمهور الاحسائی، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، قم، (۱۴۰۵ هـ ق)
۵۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ابو جعفر محمد بن علی (صدوق)، انتشارات جهان، (۱۳۷۸ هـ ق)
۵۵. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم
۵۶. قصص الأنبياء، سید نعمت الله جزائری، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، (۱۴۰۴ هـ ق)
۵۷. قصص الأنبياء، قطب الدین راوندی، چاپ بنیاد پژوهش های آستان قدس

رضوى، (١٤٠٩ هـق)

٥٨. كشف الغمه فى معرفه الأئمه، ابوالحسن على بن عيسى أربلى، چاپ كتابخانه بنى هاشم تبريز، (١٣٨١ هـق)

٥٩. كنز الفوائد، ابوالفتح كراچكى، انتشارات دارالذخائر، قم، (١٤١٠ هـق)

٦٠. المؤمن، حسين بن سعيد الاهوازى، انتشارات مدرسه امام مهدى (عج)، قم، (١٤٠٤ هـق)

٦١. مجموعه ورام، ورام بن ابى فراس، انتشارات مكتبه الفقيه، قم

٦٢. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقى، دارالكتب الاسلاميه، قم، (١٣٧١ هـق)

٦٣. متطرفات السرائر، محمد بن ادريس حلى، انتشارات جامعه مدرسين، قم، (١٤١١ هـق)

٦٤. مدينه المعاجز، سيد هاشم بحراني، مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، چاپ اول

٦٥. مسكن الفواد، سيد ثانى، كتابخانه نصرتى، قم

٦٦. مستدرک الوسائل، حسين نورى طبرسى، مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم، (١٤٠٨ هـق)

٦٧. مصباح الكفعمى، ابراهيم بن على العاملى الكفعمى انتشارات رضى، قم، (١٤٠٥ هـق)

٦٨. المقنعه، شيخ مفيد، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، قم، (١٤١٣ هـق)

٦٩. مكارم الاخلاص، رضى الدين حسن بن فضل طبرسى، انتشارات شريف رضى، قم، (١٤١٢ هـق)

٧٠. مناقب آل ابى طالب عليه السلام ابو جعفر محمد بن على بن شهر آشوب مازندراني، مؤسسه انتشارات علامه، قم، (١٣٧٩ هـق)

٧١. نهج البلاغه، من كلام امير المؤمنين ابو الحسن على بن ابى طالب عليه السلام

برگزیده شریف رضی، انتشارات دارالهجره، قم
۷۲. النوادر، سید فضل الله راوندی، موسسه دار الکتاب، قم